**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه اول، پنجشنبه، ۱۶ فروردین ۱۴۰۳

24 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اوّل، ماه مبارک رمضان را به یک معنا تبریک می‌گوییم. ان شاء الله که خدا واقعا ما را قدردان نعمت ماه رمضان قرار بدهد.

بحث ما در مورد نظارت اهل بیت علیهم السلام به فقه عامه است. اصل این موضوع برگرفته از بحثی که از مرحوم آقای بروجردی بزرگان نقل کردند که فقه شیعه به منزلۀ تعلیقه‌ای بر فقه عامه هست از آنجا گرفته شده.

خب این تعبیر را صرفنظر از تفسیرش و نتیجه‌گیری‌هایی که از این عبارت می‌شود افرادی از مرحوم آقای بروجردی بزرگان نقل کردند، البته حاج آقا تعبیری که من از ایشان شنیدم، از آقای بروجردی نقل می‌کردند به این شکل بود، ایشان تعبیر می‌کردند روایات شیعه به منزلۀ تعلیقه بر روایات عامه است، تعبیر حاج آقا این تعبیر بود و یک جایی هم دیدم در کتاب نکاح، جلد ۱۱، صفحۀ ۴۱۰۰ برنامۀ کامپیوتری که هست، چون روایات ما بنابر تعبیر مرحوم آقای بروجردی قدس سره غالبا تعلیقه‌ای بر روایات عامه هست، این تعبیر تعبیر شده. من شفاهاً هم از حاج آقا یک موقعی همین، من تعبیر کردم فقه شیعه منزلۀ تعلیقه بر فقه عامه است ایشان فرمودند من اینجور نشنیدم، آن که من شنیدم روایات را می‌فرمودند تعلیقه بر روایات عامه است، ایشان اینجوری تعبیر می‌کردند. در اینکه آقای بروجردی اصل این مطلب را فرموده بزرگان متعددی ذکر کردند و حتی بعضی‌ها مثل مرحوم آقای گلپایگانی که این مطلب را هم قبول نداشتند از ایشان هم نقل شده که از آقای بروجردی نقل می‌کردند که آقای بروجردی فکر می‌کردند که مثلا فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه است، یک همچین تعبیری. حالا الآن یادم نیست من خود تعبیر آقای گلپایگانی خودم مستقیم ندیدم از بعضی‌ها شنیدم یادم نیست تعبیر ایشان چه شکلی بود. آن تعبیر تعلیقه یک مقداری ممکن است تصور بشود که کأنّ اصل فقه عامه است فقه شیعه فرع است و یک مقدار نشانگر تنقیص و کوچک شمردن فقه شیعه تلقی بشود در حالی که تعلیقه بودن الزاما به معنای کوچک بودن و پایین‌تر بودن نیست، حاشیۀ معالم مرحوم صاحب حاشیه خیلی مهم‌تر از خود معالم هست به طوری که اصلا صاحب حاشیه با این حاشیه‌اش شناخته می‌شود به عنوان صاحب حاشیه اصلا معروف شده، اینجوری هست. ولی حالا ما برای اینکه وارد بحث‌های لفظی و اینجور چیزی نشویم عنوان بحثمان را یک عنوان دیگری قرار دادیم، عنوان بحث را این قرار دادیم **نظارت روایات اهل بیت علیهم السلام به فقه عامه.**

آن تعبیری که از مرحوم آقای بروجردی نقل شده حاج آقا می‌فرمودند آقای بروجردی دو تا نتیجه از آن بحث می‌گرفتند. ما آن دو تا نتیجه‌ای که آقای بروجردی از آن دو تا بحث می‌گرفتند را حالا صرفنظر از تعبیری که از ایشان نقل شده محور اصلی بحث ما این دو نتیجه است.

**یکی** اینکه ایشان می‌فرمودند که برای شناخت روایات اهل بیت نیاز هست که ما روایات عامه را بشناسیم، یا برای شناخت روایات اهل بیت نیاز هست که ما فقه عامه را بشناسیم. به هر حال وقتی حالا تعبیر تعلیقه هم بکنیم برای اینکه تعلیقه شناخته بشود باید روشن بشود که این تعلیقه بر چی است چه چیزی را دارد توضیح می‌دهد، این یک نکته.

خب این نکته کلمات زیادی از تقریرات آقای بروجردی مکرر آمده، خیلی جاها تقریرات آقای بروجردی تأکید به این مطلب هست که برای فهم روایات ما باید فقه عامه را ما بفهمیم و امثال اینها. مثلا در جاهای زیادی هست حالا من آدرس‌های این مواردی که در تقریرات آقای بروجردی این بحث وارد شده که برای فهم مفاد روایات باید به فقه عامه مراجعه کنیم یک سری آدرس‌ها را با توجه به کلمۀ عامه اینها را یادداشت کردم غیر از اینها هم هست حالا من، البدر الظاهر، صفحۀ ۱۲۳، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۵.

تبیان الصلاة، جلد ۱، صفحۀ ۷۳. جلد ۲، صفحۀ ۱۲. ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۱۵۱؛ جلد ۳، صفحۀ ۴۲ و ۴۳ و ۱۰۷؛ جلد ۴، صفحۀ ۹۸، ۱۰۷؛ جلد ۵، صفحۀ ۴۲؛ جلد ۶، صفحۀ ۱۳۶، ۱۸۲، ۲۵۰؛ جلد ۸، صفحۀ ۱۳۲. همینجور جاهای دیگری که این بحث‌ها دارد.

زبدة المقال، صفحۀ ۵۸.

نهایة التقریب، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۱؛ جلد ۲، صفحۀ ۳۳۷؛ جلد ۳، صفحۀ ۳۵۱ و ۳۶۳.

این یکی از تعبیراتی که بعضی از منابعی که این بحث در آن وارد شده، این یک خاصیت که این در کلمات آقای بروجردی زیاد هست و تقریراتشان هم فراوان است. حالا ما یک مقداری در مورد اینکه چجوری از فقه عامه می‌توانیم در فهم روایات استفاده کنیم در جلسات بعد بیشتر من در مورد این توضیح خواهم داد ان شاء الله.

یک بحث دیگری حاج آقا مکرر نقل کردند در کلام آقای داماد هم نه به نقل از آقای بروجردی همین مطلب به عنوان یک اصل پذیرفته شده مطرح هست آن این است که ما اگر در جایی عامه مطلبی را گفته باشند و ائمۀ معصومین علیهم السلام ردع نکرده باشند این مطلب پذیرفته شده است. این مطلب در کلمات حاج آقا اشاره بهش هست که از آقای بروجردی نقل می‌کنند، من ۲، ۳ جایش را نقل می‌کنم، یک قدری عبارت‌ها فرق دارد من مخصوصا خود عبارت حاج آقا را نقل می‌کنم چون در مورد بعضی قیوداتی که این عبارت‌ها هست باید دقت کرد. کتاب النکاح را من ۳ جایش یادداشت کردم، حاج آقا در کتاب النکاح، جلد ۱۶، صفحۀ ۵۲۵۹ این تعبیر را دارند.

«همان طور که آقای بروجردی می‏فرمودند: اصولاً مطالبی که مورد تسلّم عامه است و از ناحیه امامیه دلیل روشنی بر ردّ آن نیست مورد امضای اهل بیت بوده و باید به آن اخذ نمود.» این یک تعبیر.

یک تعبیر دیگر در کتاب نکاح، جلد ۱۹، صفحۀ ۶۰۳۸ هست. بلکه به جهت آنکه بطلان اجارۀ غرری مورد تسلم عامه است ایشان بعضی از ادلۀ بطلان اجارۀ غرری را قبول نمی‌کنند می‌گویند آنها درست نیست دلیل صحیح این است که به جهت اینکه بطلان اجارۀ غرری مورد تسلم عامه است و به نظر ما تبعا لمرحوم آقای بروجردی رحمه الله چنین اموری چنانچه از نظر روایات خاصه مورد ردع قرار نگیرد معلوم می‌شود مورد امضای ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد. آن تعبیر از ناحیۀ امامیه دلیل روشنی بر ردع آن نیست، دلیل روشن یعنی روایتی که از جهت سندی و دلالت روشن باشد یک قدری عبارت خالی از اندماج نیست، این عبارت دومی قشنگ‌تر است و چنانچه از نظر روایات خاصه مورد ردع قرار نگیرد معلوم می‌شود مورد امضای ائمۀ معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد.

یک جای دیگر با یک قید و قیودات بیشتری حاج آقا این را از آقای بروجردی نقل می‌کنند، اینجوری است. نکاح، جلد ۲۰، صفحۀ ۶۳۹۱ هست.

یکی از وجوهی که مرحوم آقای بروجردی بر آن تکیه می‏کرد این بود که در مسائل محل ابتلاء اگر عامه فتوایی داشته باشند و زمینه تقیه هم نباشد و ردعی از سوی معصومین نرسیده باشد، آن فتوا به عنوان بنای متشرعه که ردعی از آن نشده حجت می‏باشد. چنان که در بنای عقلاء چنین است که عدم ردع معصوم به عنوان امضاء و تقریر حجت می‏باشد. به نظر ما این وجه، وجه درستی است»

این تعبیری هست که حاج آقا نقل می‌کنند از آقای بروجردی.

آقای داماد هم در بعضی جاها به همین استدلال اصلا می‌کنند، در کتاب الحج آقای داماد در بحث حرمت مخیط ایشان می‌فرماید که من اقوی، کتاب حج آقای محقق داماد تقریرات آقای جوادی آملی حفظه الله، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۶، «و من أقوى الشواهد على ممنوعية المخيط لدى الأئمة عليهم الاف التحية و الثناء هو ان المنع عنه كان متفقا عليه لدى العامة»

بعد توضیح می‌دهند چطور متفق علیه هست، می‌گویند: «و كان بمرأى من الامام (ع) و مسمع عنه (ع) و لم يرد منه (ع) شي‌ء يدل على الرد (ع) تصريحا أو تلويحا»

این عبارتی هست که آقای داماد نقل کردند. یک عبارت دیگر هم در یک جا در کلام آقای داماد هست آن هم در واقع در اشاره به همین مطلب هست که حج آقای داماد جلد ۱، صفحۀ ۴۴۵ و حیث استقر دعب الائمة علیهم السلام علی ایصال الحق المخالف لما بنیه علیه اساس العامة الی شیعتهم و موالیهم لایذاء خط هؤلاء العامة فی ما بنا علیه، ازش نتیجه‌گیری می‌کنند که چون بنای ائمه بر این هست که دعب ائمه بر این هست که حقی که مخالف اساس عامه هست اینها را ایصال می‌کنند کأنّ اگر در جایی ایصال نکردند پیداست که معنایش این است که این نظریه عامه حق است. حالا این را ما بررسی می‌کنیم، ما در مورد، حالا من یک نوع فهرستی از مباحث آینده را الآن می‌خواهم مرور کنم بعد تفصیلش را آرام آرام صحبت می‌کنم. یکی از نکاتی که ما در مورد اینکه، یعنی دو تقریب هست برای اثبات اینکه عدم ردع عامه، عدم ردع فتوای عامه دلیل بر امضاء هست. یک تقریر، تقریر این هست که وظیفۀ امام علیه السلام این هست که فتوای مخالف عامه را، فتوایی که باهاش مخالف هستند و مخالف حق می‌دانند رد کنند، این یک بیان هست. یک بیان این هست که نه دعب ائمۀ معصومین علیهم السلام در این مطلب هست. بحث دعب. و هر کدام تقریبات مختلف هست. تعبیر وظیفۀ عامه هم دو تا تقریب دارد. یک تقریب این هست که هدایت خود عامه وظیفۀ امام علیه السلام هست، امام علیه السلام نسبت به هدایت عامه وظیفه دارد، این یک تعبیر. یک تقریب دیگر این هست که چون فتوای عامه منشاء انحراف و اشتباه برای خاصه می‌شود و اصحاب می‌شود و هدایت خاصه وظیفۀ امام علیه السلام هست اگر جایی این مطلب را نگفتند این نشانگر اینکه امام علیه السلام این مطلب را تقریر کرده. اینها تقریب‌های مختلفی است، هر کدام یکی یکی ادله و اشکالاتی برش هست باید یکی یکی صحبت کنیم و در موردش بحث کنیم. ما در واقع عرض کردم دو مرحله این بحث ما هست. مرحلۀ اوّل بحث بحث اینکه فقه شیعه ناظر به فقه عامه است روایات شیعه ناظر به روایات عامه است و برای اینکه ما روایات شیعه را بشناسیم باید روایات عامه و فقه عامه و اینها را بشناسیم. این مطلب دو مرحله بحث دارد. یک مرحله بحث در مورد تقیه است. خیلی از روایات ما به عنوان تقیه صادر شده، حالا انحاء تقیه، حالا یا به جهت اینکه امام علیه السلام خودشان تقیه کردند که مربوط به جهت صدور است، یا امام علیه السلام تکلیف ظرف تقیه را بیان کردند یا گونه‌های دیگری که بحث تقیه مطرح هست، خب اینها را ما در بحث فقه‌مان مفصل من واردش شدم امسال به تناسب وارد این بحث شدم، انحاء تقیه و اینکه حالا در مورد تقیه کدام یک از فقهای عامه، ائمه علیهم السلام نسبت به اینها تقیه می‌کردند، نمی‌کردند آیا مدار تقیۀ فقه دارج در میان مردم هست، فقهی که حاکمیت پشتوانه‌اش است آنها بحث‌هایش را مفصل ما بحث کردیم در فقه، جلسات متعددی به این پرداختیم. این است که بحث مربوط به تقیه از این زاویه تقیه را اینجا در این بحث اصلا مطرح نمی‌کنیم. بحثی هست که البته مورد توجه علما هم بوده البته یک مقدار ما با تفصیل خیلی بیشتری به بحث پرداختیم ولی چون به آن بحثش به تفصیل پرداختیم، البته هنوز هم جاهای خالی برای بحث آن دارد، ولی فعلا ما این بحثمان ناظر به جنبۀ تقیه نیست. ما از زاویۀ دیگر دیگری بحث را می‌خواهیم دنبال کنیم. بحث در مورد تأثیری که شناخت فقه عامه در شناخت روایات ما است. این نکته را ابتداءً عرض بکنم این بحث انحصار، اوّلا این بحث انحصار ندارد به روایت‌های فقهی. در مورد روایت‌های غیر فقهی هم این مطلب هست. در مورد حتی روایت‌های فقهی هم حالا من بعضی نمونه‌هایی را فقط از باب اشاره اشاره بکنم، به دلیل آشنا نبودن با فضای صدور روایات گاهی اوقات بعضی بحث‌ها خیلی فاصله گرفته از آن واقعیت‌هایش، مثلا یک روایتی هست در مورد، یک روایتی بود در بصائر الدرجات من یک موقع کار می‌کردم از امام رضا سؤال می‌کند ان السیف الذی اخذه طوسی، سؤال از شمشیری که طوسی گرفته، اصلا سؤال چی است، چی نیست، این خودش یک سؤالی است مرحوم مجلسی در بحار فرموده مراد از طوسی مأمون هست، در حالی که نه مراد مأمون نیست یک داستان مفصلی دارد، این سیف چی است و داستانش چی شده و اینها که حالا من نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث این شمشیر بشوم، اصلا از کجا این سؤال ناشی می‌شود. خیلی از سؤالات را اگر کسی آن داستان عقبۀ تاریخی یک شیء را نداند اصلا نمی‌فهمد این چی چی است، روایت به چه چیزی ناظر هست. یا مثلا ببینید یک روایتی هست می‌گوید که رأیت ابا الحسن اگر اشتباه نکنم علیه السلام یأکل الجبن. امام کاظم علیه السلام را دیدم که پنیر می‌خورد، خب این آدم مگر یک واقعۀ خاصی است که امام علیه السلام پنیر بخورد یک راوی بیاید این را نقل کند، من دیدم امام علیه السلام داشت پنیر می‌خورد، یک حادثۀ خیلی مهمی اتفاق افتاده که امام داشته پنیر می‌خورده. اگر کسی فضای حاکم بر آن داستان‌هایی که بر پنیر بوده و امثال اینها را نداند متوجه نمی‌شود که داستان پنیر چی است. اینها شناخت فضای صدور خیلی وقت‌ها با تفحص در خود روایات ما به دست می‌آید، همین مثلا بحث پنیر را اگر کسی روایت‌های مختلف را دنبال کند می‌فهمد که چند تا موضوع در مورد پنیر مورد تأمل بوده، به خصوص مهم‌ترینش این بوده که پنیر را از پنیر مایه، انفحه، و پنیر مایه‌هایش از احیانا حیوانات میته تهیه می‌شده اینها نگران این بودند که نکند این پنیرهایی که تهیه می‌کنند نجس باشند و از میته تهیه شده باشند که روایت‌های مربوط برائت و اصالة الطهارة و اینها مربوط به آن هست و این یک مثلا موضوع در مورد پنیر هست، یک موضوع دیگر در مورد پنیر این هست که پنیر خودش ضرر دارد باید با گردو خورده بشود، ولی خب این هم یک موضوعی هست که می‌گوید اذا افترقا یک همچین تعبیری کان کلاهما داء و اذا اجتمعا کان دواءً، در بعضی روایات هست، بالأخره با مراجعۀ به روایت‌های مختلفی که در مورد جبن هست نکاتی که مورد تأمل بوده در مورد پنیر را آدم متوجه می‌شود. زمان‌های قدیم حداکثر تتبعی که آدم می‌توانست بکند در مجامع مثل وسائل و بحار و امثال اینها بوده. الآن دیگر با برنامه‌های کامپیوتری خیلی راحت‌تر می‌شود تتبع خیلی گسترده‌تری کرد، تمام موارد جبن را آدم دنبال کند ببیند داستان جبن چی هست و امثال اینها. گاهی اوقات از خود روایات ما بحث به دست می‌آید. گاهی اوقات نه خیلی گسترده‌تر باید مطالب را دنبال کرد مثلا همان بحث سیف طوسی را که گفتم داستانش خیلی طولانی‌تر است حالا من نمی‌خواهم وارد آن تفصیلش بشوم، خود رفقا دنبال کنید روایت موضوع جالبی هست برای بررسی. ولی بعضی چیزها روایات ما کافی نیست برای روشن کردن همۀ جوانب مربوط به یک موضوعی که در روایات مورد بحث هست. بعضی وقت‌ها مثلا حالا یک نمونه‌ای را که من یادم هست حاج آقا یک موقع اشاره می‌فرمودند البته من این بحثش را خودم مستقیم نبودم درس حاج آقا که بحثش را می‌کردند بحث استطاعت ولی یک موقعی اشاره‌ای به این بحث را از حاج آقا شنیدم. من حالا یک چیزی یادداشت کردم یک روایتی را می‌خواهم این روایت را یک توضیحی در موردش بدهم، در بحث استطاعت این روایت هست در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۲۶۷. روایت صحیح السندی هم هست، محمد بن یحیی خثعمی نقل می‌کند می‌گوید:

«سَأَلَ حَفْصٌ الْكُنَاسِيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مَا يَعْنِي بِذَلِكَ قَالَ مَنْ كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ»

کسی که بدنش سالم باشد، راه آزاد باشد «لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ أَوْ قَالَ مِمَّنْ كَانَ لَهُ مَالٌ»

به جای له زاد و راحلة امام ممن کان له مالٌ تعبیر کرده.

«فَقَالَ لَهُ حَفْصٌ الْكُنَاسِيُّ فَإِذَا كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحُجَّ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ قَالَ نَعَمْ.»

اوّلا اصلا سؤال چی است حالا آن را بعد صحبت می‌کنیم، مهم‌تر اینکه تکرار برای چی؟ دوباره سؤال برای چی تکرار شده؟ تکرار سؤال برای چی است؟ این تکرار را مرحوم فیض کاشانی در وافی اینجوری معنا کرده، این ظاهرا برای اینکه مشکل تکرار را حل کند اینجوری، آن ذیل «فَإِذَا كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحُجَّ» ایشان دارد می‌گوید «فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ» یعنی بعد ذهاب ماله، می‌گوید اگر مال داشته باشد بعدش هم مالش هم از بین برود باز حج به گردنش هست کأنّ حج مستقر شده. این وافی، جلد ۱۲، صفحۀ ۲۶۴ هست.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی هم در روضة المتقین، جلد ۵، صفحۀ ۵ این روایت را باز با آن تکیه بر اینکه این تکرار برای چی است ایشان می‌گوید: «الظاهر أن مراد السائل بسؤاله ثانيا استقرار الحج في الذمة بالمعنى الذي ذكر»، خب همان چیزی که مرحوم فیض کاشانی هم ظاهرا به آن ناظر هست. بعد ایشان یک مطلبی در ادامه دارد.

«و يمكن أن يكون مراده المسألة الكلامية، إن العبد هل هو مختار بالاختيار التام حتى إذا حصل الأسباب الظاهرية فهو مستطيع أم لا بد من تأييد الله و توفيقه معها؟» روضة المتقین، جلد ۵، صفحۀ ۵، بعد این را توضیح می‌دهد کأنّ بحث کلامی داریم که آیا علاوه بر قدرت معمولی و اینها اسباب ظاهریه توفیق هم شرط این هست که آدم عمل را بتواند انجام بدهد یا توفیق لازم نیست و این را مطرح کند. ولی کسی که یک مقداری روایت‌های، حتی روایات را دنبال بکند می‌بیند که اصلا این روایت‌ها ربطی به این بحث‌ها ندارد، یک بحث کلامی دیگری هست، بحث بحث کلامی است ولی نه بحث کلامی که مرحوم ملا محمد تقی مجلسی مطرح کرده در مورد استطاعت. استطاعت یک بحث بسیار قدیمی کلامی است، هشام بن حکم رساله نوشته در استطاعت و از قدیم در مورد بحث استطاعت مورد بحث بوده که استطاعت ماهیتش چی است، قبل الفعل است، مع الفعل است، چه شکلی است؟ آیا یک کسی که فعل را انجام نمی‌دهد باز هم مستطیع است؟ یا استطاعت مقومش انجام فعل است؟ استطاعت مع الفعل یعنی این. یعنی اگر کسی کاری را انجام ندهد اصلا مستطیع نبوده، چون استطاعت همراه فعل می‌آید، قبل از فعل نیست. یک بحث خیلی قدیمی و بسیار هم معرکۀ آراء بوده که عمدۀ مشکلی که باعث شده که بزرگان ما توجه به این معنا نکردند آن این است که روایت‌های مربوط به این بحث در بحث‌های کلامی آمده نه در بحث‌های فقهی. در کتاب توحید صدوق یک ۱۰ صفحه‌ای بابی دارد با نام باب الاستطاعة، در آنجا مراجعه بکنید این بحثی که آیا استطاعت قبل از فعل است، بعد از فعل است اشاره به اختلاف اصحاب هم شده. در کتاب‌های کلامی، یکی از کتاب‌های کلامی که خیلی کتاب سودمندی هست ولو خیلی حرف‌هایش هم شاید بی‌خود باشد مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری است، اوائل قرن ۴ است، سیصد و سی و خرده‌ای الآن دقیق وفاتش را نمی‌دانم. تقریبا معاصر کلینی و اینهاست ابوالحسن اشعری. در این مقالات الاسلامیین موارد زیادی اختلاف اقوال شیعه را نقل کرده، اختلفة الروافض، در مسائل مختلف مفصل. البته من به نظرم اکثرش هم بی‌خود است، حرف‌های عجیب و غریبی نسبت می‌دهد به شیعه‌ها و امثال اینها. خیلی قابل اعتماد نیست تا قرائن دیگری در تایید آن حرف‌ها نباشد خیلی از این چیزها، ولی به هر حال یک شایعاتی وجود دارد، بسیاری از این شایعات تا یک اصل و ریشه‌ای وجود نداشته باشد این شایعات شکل نمی‌گیرد، در بحث استطاعت ایشان بحثی دارد همین در مقالات اسلامیین، صفحۀ ۴۲، اختلفة الروافض فی الاستطاعة و هم اربع فرق. ۴ فرقه دارند، یک نظر مال هشام بن حکم است، یک نظر مال زرارة بن اعین، عبید بن زرارة، محمد بن حُکِیم، عبدالله بن بکیر، هشام بن صالح الجوالحی، حُمید بن رباح، در مورد حمید بن رباح من الآن صحبت می‌کنم، و شیطان الطاق، مؤمن الطاق را آنها شیطان الطاق تعبیر می‌کردند. اینها مثلا می‌گویند استطاعت قبل الفعل است، هشام بن حکم هم می‌گوید استطاعت قبل الفعل است ولی یک فرق‌هایی بین مثلا هشام بن حکم و این گروه دوم هست. یک گروه سوم اصحاب ابی مالک الحضرمی، یزعمون ان الانسان مستطیع للفعل فیها للفعل، و در حال فعل استطاعت هست و بعد یک نقل قول دیگری هم از ابو مالک حضرمی می‌کند و گروه چهارم و دیگر من وارد آن ریزه‌کاری‌هایش نمی‌خواهم بشوم، مراجعه بکنید این کاملا اختلاف اینکه استطاعت قبل از فعل است، بعد از فعل است این استطاعت قبل از فعل و بعد از فعل که می‌گویند این نقلیات تا مؤید خارجی نداشته باشند نمی‌شود تأیید کرد، در روایات ما هم اشاره به اینها هست، دعوایی که در زراره یک مذهب خاصی در استطاعت داشته، این است که بین هشام بن سالم و هشام بن حکم در مسئلۀ استطاعت فرق بوده، در روایات ما بهش اشاره شده. حالا چی چی هست نظر اینها حالا آنها شاید خیلی‌هایش را نشود اعتماد کرد به نقل امثال اشعری در این مقالات الاسلامیین. ولی علی ای تقدیر یک بحث عرض کردم بحث جدی آن زمان‌ها بوده در مورد اینکه این آیا کاری را که انسان انجام نمی‌دهد باز هم مستطیع است؟ و این سؤالی که آن کرده همین است، با آن دیدگاه که استطاعت مع الفعل است و اگر انسانی کاری انجام ندهد، در بعضی روایات دقیقا همین را مطرح می‌کند، دقیقا روی این. می‌گوید کاری که انجام بگیرد حتما باید قبلش استطاعت باشد، ولی ممکن است استطاعت باشد ولی کار انجام نشود، همان روایت توحید را ملاحظه بفرمایید ۱۰ صفحه روایات هست، روایات متعدد و در تفسیر استطاعت و امثال اینها. اینها علت اصلی که آقایان فقها این روایت را دیدند، چون این روایت در کتب فقهی مطرح شده، تصور کردند روایت فقهی است. در حالی که این روایت روایت کلامی است، اصلا سؤال اصلی‌اش هم سؤال کلامی است ادامه‌اش هم کلامی است البته در ضمنش امام علیه السلام استفاده‌های فقهی هم از این می‌شود برد، مرحوم کلینی این را در باب استطاعت حج آورده آن معلوم نیست ایشان توجه نداشته باشد به اینکه این روایت فقهی نیست اصالتا، اصالتا کلامی است، ولی اینکه می‌شود ازش استفادۀ فقهی کرد یک چیز هست اینکه اصلش در مقام بیان نکتۀ فقهی هست یک چیز دیگر است و این ثمرۀ جدی دارد در بحث‌ها، مثلا فرض کنید ممکن است اگر بگوییم این اصلش ایده ایدۀ فقهی نیست ایدۀ کلامی هست به اطلاقش نشود تمسک کرد چون اطلاق در جایی هست در مقام بیان باید باشد و این جاهایی که آقای خویی و بعضی، آقای تبریزی اینها دیدم به روایت زاد و راحله می‌خواهند تمسک کنند می‌گویند اطلاقش اقتضاء می‌کند که هر کسی ولو کسی که در شأنش هم نباشد باید راحله داشته باشد. در حالی که این روایت چیزش این نیست اصلا محورش این نیست می‌خواهند این ریزه‌کاری‌ها، خود همین روایت حفص کناسی هم ببینید بین دو تا نقلی که می‌گوید زاد و راحله تعبیر کرد، او ممن کان له مال تعبیر کرد را هر دو را کأنّ نقل معنای هم تلقی کرده، می‌گوید این عبارت را تعبیر کرده. علت اصلی‌اش این است که اگر محوریت فقهی را کنار بگذاریم اینها معنایشان به یک جا برمی‌گردند، خیلی فرق دارد بین اینکه یک روایت اصالتا فقهی باشد یا از روایت بشود استفادۀ فقهی برد. این است که اینها خیلی مهم است شناخت اینکه دقیقا روایت نبض روایت چی هست و روایت چه توضیحی می‌خواهد بدهد. حالا من دیگر بیشتر از این امروز صحبت نمی‌کنم، فقط یک بحث خارج فقه اینجا بدهم یعنی خارج از فقه آن بحث کلمۀ حُمید بن رباح بود که در آن عبارت مقالات الاسلامیین اشعری بود. حمید بن رباح یک همچین شخصی ما نشناختیم در حاشیه‌اش دیدم نوشته حمید بن زیاد شاید باشد، ولی حمید بن زیاد هم ربطی به آن دوره‌ها ندارد، حمید بن زیاد دوره‌اش تقریبا همان معاصر همان ابوالحسن اشعری است و واقفی است و باب کلام و اینها نیست، ۳۱۰ وفاتش است با اشعری یک مقداری چیز هستند، اصلا ربطی به این چیزها ندارد، این باید یک کسی باشد که در کنار آنها باید قرار بگیرد، من تصورم می‌کنم این حمید بن رباح تصحیف حمزة بن الطیاق است، حمزة بن طیاق یکی از متکلمین برجسته است که روایت‌های متعددی در موضوعات مربوط به همین استطاعت نقل کرده، روایت‌های متعددی که بعضی‌هایش مرتبط با استطاعت است، بعضی‌ها دقیقا همین روایت مربوط به استطاعت را نقل کرده، من حالا آن روایتی که دقیقا مربوط به استطاعت هست را نقل می‌کنم بعد بقیه‌اش که مرتبط هست را هم آدرس‌هایش را می‌گویم.

حمزة بن محمد بن طیار قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن

این در همین باب الاستطاعة کتاب توحید است.

سالت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون، امام علیه السلام طبق این روایت می‌فرماید قال مستطيعون يستطيعون الأخذ بما أمروا به و الترك لما نهوا عنه و بذلك ابتلوا‌.

چون استطاعت دارند آزمایش می‌شوند. این شاهد همین است که بدون قدرت و بدون استطاعت تکلیف معنا ندارد، تکلیف باید قبلش استطاعت باشد امثال اینها. بعد این بحث‌هایی که مربوط به این مطلب هست مفصل این دارد این حمزة بن طیار حالا یا خودش یا پدرش بعضی جاها با هشام بن سالم اینها با همدیگر بودند، یک روایت در چیز هست، اصول ستة عشر، طبع دار الحدیث، صفحۀ ۱۶۱ هشام بن سالم می‌گوید کنت انا و طیار، نمی‌دانم مراد از این طیار حمزه است یا مراد پدرش محمد است، و نحن نتذاکر الارادة و المشیة و المحبة و الرضا امثال اینها و بعد می‌گوید ابوبصیر وارد شد و ابوبصیر گفت صحبت چی می‌کردی، گفتیم از این صحبت‌ها می‌کرد و ابوبصیر خودش آمد و یک صحبت‌هایی دارند. بحث کلامی این چیزها هست که ببینید گفت‌وگوهایی که اینها دارند روشن می‌شود که، آنها ابوبصیر روایت نقل می‌کند که اراده و مشیت و در نسبت به کارهای شر و مبغوضات وجود دارد ولی محبت و رضا نیست، بعد می‌گوید چطور می‌شود اراده و مشیت باشد ولی محبت و رضا نباشد آن می‌گوید اینجوری روایت وارد شده، که ابوبصیر وارد بحث‌های کلامی و عقلی‌اش نمی‌خواسته بشود اینها متکلم بودند خواستند وارد بحث‌های کلامی و عقلی‌اش بشوند. این بحث بحث‌های شبیه همین بحث‌های در مورد اراده، بحث‌های مشیت اینها که همۀ اینها یک خانواده هستند، حمزة بن طیار مفصل روایت‌هایی در این موضوع نقل کرده، پیداست که اصلا یکی از دغدغه‌هایش این موضوع بوده، اتفاقا در بعضی‌هایش باز همین کلمۀ استطاعت دوباره وارد شده، در کافی جلد ۲، صفحۀ ۳۸۱ رقم یک، یک روایتی هست که به این بحث‌ها مربوط است در ضمنش تفسیر لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا این یستطیعون باز رفته روی واژۀ استطاعت این استطاعت معنایش چی است و امثال اینها. حالا غیر از این مواردی که استطاعت را صریحا مورد تعرض قرار داده حمزة بن طیار در روایاتش موارد دیگری که مرتبط هست این آدرس‌ها، محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۶، رقم ۲۰۴؛ ۲۷۶، رقم ۳۸۹؛ ۲۷۸، رقم ۴۰۱؛ ۲۷۹، رقم ۴۰۳؛ کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۵۲، رقم ۱ و ۲؛ ۱۶۳، رقم ۳؛ ۱۶۴، رقم ۴؛ جلد ۲، صفحۀ ۳۸۱، رقم ۱ و ۲؛ توحید ۳۴۹، رقم ۲؛ ۳۵۴، رقم ۲ و ۳؛ ۴۱۰، رقم ۳؛ ۴۱۱، رقم ۴؛ ۴۱۳، رقم ۱۰.

حمزة بن طیار از نظر شباهتی با حمید بن رباح که آنجا هست خیلی از جهت نگارشی هم شبیه هم می‌تواند نوشته بشود، تقریبا آدم مطمئن می‌شود که منحرف حمزة بن طیار هست.

غرضم این نکته است حالا من این را تمام کنم، آن این است که ما در بحث‌های در فهم یک روایت باید آبشخور روایت را بشناسیم. آبشخور یک روایت فقهی ممکن است بحث‌های غیر فقهی باشد، بحث غیر فقهی هم مؤثر هست. من در بحث اصول که بحث می‌کردم در ادلۀ برائت بعضی از روایات را که دنبال می‌کردم این روایات بدون شناخت ریشه‌های کلامی آن روایات فهمش کاملا دشوار است، متأسفانه این خیلی پر رنگ نیست مراجعۀ به آن منابعی که این آبشخور بعضی از بحث‌ها را روشن می‌کند. خب مثلا یکی از بحث‌هایی که به طور جدی مطرح بوده تکلیف بما لا یطاق را یک عده‌ای از متکلمین جائز می‌دانستند، به متکلمین امامیه هم نسبت داده شده، در مقالات الاسلامیین اشعری به متکلمین امامیه هم این مطلب نسبت داده شده، من نمی‌خواهم این نسبت را تصحیح کنم، ولی مرادم این هست که ما در یک همچین فضایی هستیم، آن حرف‌هایی که مطرح هست در آن دوره‌ها را اگر ببینید صرفنظر از اینکه چقدر آن حرف‌ها را بتوانیم به آن نویسندۀ خاص مثلا تثبیت کنیم ولی این حرف‌ها بوده، یعنی خیلی چیزها هست، حرف‌هایی هست در آنجا مطرح است حالا فرض کنید ممکن است به یک اشتباه به زراره نسبت داده شده باشد، حرف زراره را با حرف مثلا دیگری قاطی کرده باشند، ولی اصل این حرف‌هایی که آنجاها مطرح هست حرف‌های مهمی است و بدون شناخت اینها ما مطالب را نمی‌توانیم بشناسیم. من بحث را از بحث شناخت روایات فقهی ما که از غیر فقه باید شناخته بشود به همان مقدار اکتفا می‌کنم، بحث را متمرکز می‌کنم در اینکه شناخت فقه عامه و روایات فقهی عامه در شناخت روایات فقهی ما چقدر اثر دارد، یک سری نکات در این مورد را ان شاء الله در جلسات بعد صحبت می‌کنیم و بعد آن بحث اینکه محور بعدی بحث را هم بعدا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه دوم، جمعه، ۱7 فروردین ۱۴۰۳

25 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که فقه عامه چه تأثیری در استنباط دارد. عرض کردیم ما در دو مرحله بحث می‌کنیم، یکی اینکه تأثیر فقه عامه در ظهور روایات ما، نکتۀ دوم در جایی که روایتی نباشد و اجماع عامه بر یک قولی باشد آیا می‌توانیم از اجماع عامه بر یک قول با عدم ردع از سوی ائمۀ معصومین علیهم السلام فتوای فقهی را به دست بیاوریم یا نمی‌شود و اگر می‌شود آیا شرایط و قیودات این مطلب چجوری است؟ در مورد مطلب اوّل که مطلبی هست که در کلمات آقایان از قدیم این مطلب وارد شده برای شناخت روایات به فقه عامه باید توجه بشود، البته آن توجهی که مرحوم آقای بروجردی به این مسئله داشتند در آن حد نبوده، ولی اصل توجه‌اش از قدیم بوده و در این مورد صحبت شده و آقایان مورد توجه‌شان بوده. اصل قضیه این هست که ظهورات با توجه به قرائن مقالیه و قرائن حالیه شکل می‌گیرد و این قرائن حالیه، یکی از قرائن حالیه بحث فتاوای عامه است. ایده‌هایی که حالا عرض کردم این مطلب اختصاص به فتوا هم ندارد تمام ایده‌ها و آرای فقهی، کلامی، تاریخی و غیر آنها، سنت‌هایی که در یک جامعه رواج دارد، همۀ اینها تأثیر می‌گذارد. البته از یک سویی اینجوری تعبیر بکنیم آن این است که برای فهم یک روایت و یک نص باید به شأن صدورش توجه کنیم. چیزی که مشابه‌اش در مورد آیات قرانی هم هست، بحث شأن نزول. شأن نزول خیلی دخالت دارد در فهم آیات قرآنی. البته صغرویا اینکه چجوری می‌توانیم شأن نزول را احراز کنیم بحث مهمی است حالا این کتاب‌هایی که در مورد شأن نزول وجود دارد چقدر قابل اعتماد هستند نیستند آنها در بحث تفسیر هم یکی از بحث‌های مهم صغرای شأن نزول است، ولی کبرویا در اینکه شأن نزول آیات در فهم آیات قرآنی مؤثر هست آن مسلم هست و یکی از نکاتی که حالا بعضی از، در بحث تفسیر آیات قرآن بعضی‌ها به یک معنا خودبسندگی آیات قرآنی را مطرح می‌کنند، یکی از نکاتی که نکات خیلی واضحی که حتما باید مد نظر باشد اینکه به هر حال شأن نزول جزء چیزهای واضح است قرآن خودش منفک از آن قرائن حالیه خیلی وقت‌ها قابل فهم نیست شأن نزول حد اقل چیزی هست که اثرگذار هست در فهم آیات، روایات اهل بیت علیهم السلام خودش می‌تواند تأثیرگذار باشد در فهم شأن نزول. حالا بحث‌های آیات در جای خودش. اما در بحث ما نحن فیه اینکه ببینیم این روایت چرا صادر شده است، آن خب خیلی اهمیت دارد. روایات ما در یک تقسیم بندی به دو قسم تقسیم می‌شود، روایت‌هایی که، روایت‌های ابتدایی هست به حسب ظاهر و روایت‌هایی که جواب سؤال یک سائلی هست، این دو قسم. روایت‌هایی که، اینکه عرض کردم به حسب ظاهر چون خیلی وقت‌ها روایت‌هایی هم که درش سؤال وجود ندارد به یک معنا جواب سؤال مقدر هست، پاسخ شبهۀ موجود در جامعه هست. ولی به حسب ظاهر در نفس حدیث آن سؤال ذکر نشده. در آنجاهایی هم که سؤال ذکر می‌شود گاهی اوقات در سؤال صریحا اشاره به منشاء صدور شده و اینکه مثلا یک فتوایی هست، این فتوا را به امام عرضه می‌کنند آقا نظرتان در این فتوا چی است؟ حالا چه صریحا اسم قائلش را ببرد که نوعا اینجور نیست یا با اشاره، مثلا قولهم یا حالا چه روایت عامه را نقل کند چه نظریۀ عامه را نقل کند و از امام علیه السلام نسبت به او کسب تکلیف کند، استفسار کند. خب این یک بحث عرضۀ روایات عامه بر ائمۀ معصومین علیهم السلام، عرضۀ فتاوای عامه بر ائمۀ معصومین علیهم السلام اینها همه مطرح هست. حالا از این مهم‌تر گاهی اوقات خود امام علیه السلام از راوی سؤال می‌کند که مثلا مفتی‌های شما در این مورد نظرشان چی است؟ نمونه‌هایی داریم به خصوص عبدالرحمن بن حجاج آن کسی هست نمی‌دانم این چه ارتباطی داشته خیلی این عبدالرحمن بن حجاج هم در روایت‌هایش اشاره به قضات عامه زیاد هست هم امام علیه السلام از عبدالرحمن بن حجاج سؤال‌ها می‌کنند که مثلا در این مورد کسانی که نزد شما هستند یا کوفه چه فتوایی را می‌دهند؟ دیروز داشتم یک بحثی را نگاه می‌کردم دیدم عبدالرحمن بن حجاج عن محمد بن خالد نقل می‌کند. محمد بن خالد، محمد بن خالد قصری است، امیر مدینه بوده، از امیر مدینه نقل می‌کند که محمد بن خالد قصری می‌گوید که به امام صادق از صدقه سؤال کردم حضرت فرمود از تو قبول نمی‌شود. بعد گفتش که نه من، مضمون روایت اینجور که مفسران روایت نقل کردند امام علیه السلام می‌فرماید که من خودم از مال خودم آن صدقه‌ها را متکفل می‌شوم اگر خلاف شرعی باشد ضمانی باشد در اثر صدقۀ ناجور خودم آن ضمان را می‌پردازم، امام علیه السلام می‌گویند مر مصدقک چجوری زکات بگیر و فلان و امثال اینها. برایم جالب بود که دقیقا راوی‌اش همین عبدالرحمن بن حجاج هست که از، یک ارتباطی به هر حال با اینها آشنا بوده، با خلفایشان آشنا بوده، با امرایشان، با قضاتشان امثال اینها، مثلا همین عبدالرحمن بن حجاج ازش سؤال می‌کنند اگر اشتباه نکنم یک جا می‌گوید ابن ابی لیلا اینجا چهارتا حکم صادر کرده، یک بار اینجوری گفته، یک بار اینجوری گفته، یک بار اینجوری گفته، چهار جا اگر اشتباه نکنم اسم قاضی‌اش را در مورد ابن ابی لیلا است. از امام علیه السلام سؤال می‌کند کدام یک از اینها درست است امام مثلا می‌گوید آن نظریۀ اوّلیه‌اش ولو از این نظریه برگشته آن نظر درست بوده و امام علیه السلام توضیح می‌دهد. ولی غرضم اینکه اینقدر مسلط بوده به چیزهای قضایی‌اش که فتواها، نظرات مختلفی که در چیزهای مختلف فتوا داده بوده و قضاوت کرده بوده را این عبدالرحمن بن حجاج بیان می‌کند. به هر حال یک سری روایات ما این شکلی است که امام علیه السلام استفسار کردند از رأی عامه. خب اینها که دقیقا مشخص هست که امام علیه السلام ناظر به فتوای عامه هست یا حالا خود سائل فتوای عامه را مطرح کرده یا امام علیه السلام استفسار کرده اینها روشن است که نظارت دارد. در این موارد هم گاهی اوقات ممکن است مراجعۀ به کتاب‌های عامه مفید باشد در اینکه ممکن است سائل تمام خصوصیات آن سؤال را، آن فتوا را ذکر نکرده باشد یک فتوای مشهوری که بوده یک تلگرافی سؤال کرده مثلا در فلان موضوعی که فتوای ابوحنیفه هست نظر شما چی است؟ به هر حال در اینجاهایی که دقیقا اصل ناظر بودن امام علیه السلام به کلام عامه روایت عامه مشخص است خب آدم مراجعه می‌کند می‌بیند که این مثلا روایت عامه چجوری نقل کردند این فتوا قید و قیود دارد یا همینجوری که اینجور نقل کرده هست. اینها خیلی بحث‌های مهمی نیست. عمده بحث جاهایی هست که صریحا در سؤال سائل یا جواب امام علیه السلام اشارۀ به ناظر بودن به فتوای عامه نیست، عمده بحث روی این محور هست. در اینجا یک سری بحث‌های اصولی هست حالا در لابلای بحث‌ها بهش خواهم پرداخت البته اصل توجه به اینکه فتواهای عامه می‌تواند منشاء سؤال شده باشد باعث می‌شود که ما مراجعه کنیم به فتواهای عامه، خیلی وقت‌ها آدم اطمینان پیدا می‌کند که این فتوا ناظر به فتواهای عامه است، یا یک سری مسائل واضح است به خصوص اگر تتبع در مثلا مجموعۀ روایت‌های مسئله آدم بکند برایش واضح می‌شود که این ناظر به آن فتواهاست، مثلا در بحث‌های احداث وضو، آن چیزهایی که منشاء وضو می‌شوند روایتش را ببینید واضح است یک چیزهایی سؤالات می‌کنند که مثلا خون از من خارج شده آیا وضویم هم باطل می‌شود یا باطل نمی‌شود. این سؤالات، یا مثلا ناخن گرفتم، ریشم را اصلاح کردم، وضویم باطل می‌شود یا باطل نمی‌شود؟ اینها از خود لحن روایت‌هایش پیداست هم مراجعه به فتواهای عامه روشن می‌کند که اینها ناظر به فتواهای آنهاست. سنی‌ها چون اهل قیاس بودند یک قیاس‌های خاصی را انجام داده بودند. مثلا اینها می‌گفتند که بول و غائط و منی است که اینها وضو را باطل می‌کند، حالا منی که حدث اکبر هم هست به هر حال حدث هستند اینها یک خصوصیت دارند، آن این است که پلیدی هستند که از بدن خارج شده. با قیاس می‌گفتند حالا اگر هر پلیدی که از بدن خارج بشود آن مثلا وضو را باطل می‌کند. حالا آن پلیدی که از بدن خارج می‌شود لازم نیست نجس باشد، بعضی‌ها می‌گفتند نجس باید باشد، هر نجسی که از بدن خارج بشود مثلا اگر خون از بدن خارج بشود این مثلا وضو را باطل می‌کند. بعضی‌هایشان نه گفته بودند هر پلید عرفی که از بدن خارج بشود مثلا قیح، و امثال اینها، اینها وضو را باطل می‌کند. بعضی‌ها گفته بودند القاء خصوصیت گفتند اینقدر نمی‌شود کرد قیاس اینقدر درست نیست از ناف به پایین باید باشد، از ناف به بالا نباید باشد محدوده تعیین کرده بودند، بنابراین خون دماغ را می‌گفتند وضو را باطل نمی‌کند چون از بالای ناف است، چیزهایی که پایین ناف باشد. بعضی‌ها از این طرف تعدی کردند گفتند که مطلق ازالۀ شیء کثیف ناخن گرفتن، مو گرفتن اینها در واقع یک ازاله و جدا شدن یک شیء ناپسند از بدن انسان هست، بنابراین این وضو را باطل می‌کند. خب اینها هست در فتواهایشان و امثال اینها، روایات را هم ببینید واضح است که اینها ناظر به این فتواها و این چیزها هست. کتابی هست کتاب تجدید الدوارس، این تجدید الدوارس مال مرحوم آشیخ محمد علی معزی است، آشیخ محمد علی معزی خیلی نسبت به فتواهای قدما قبل از محقق عنایت دارد و عقیده‌اش این هست که بسیاری از متاخرین آن فتاوا را متوجه نشدند علتش چی است مبنایش چی است سعی می‌کند استدلال‌هایی برای اثبات مبانی قدما بیاورد و حاج آقا هم خیلی معتنی به این کتاب بودند می‌گفتند خیلی قوی است حالا چه آدم بپذیرد یا نپذیرد یک شخص قوی محقق مطلب دار هست خیلی حرف‌هایی که در این کتاب مطرح هست معمولا، چون کتاب نسبتا غیر مشهوری است در کتاب‌های فقهی کمتر هم مورد بحث قرار می‌گرفته. من یک موقعی این تجدید الدوارس را مطالعه می‌کردم می‌دیدم از جهت توجه به فتاوای قدما خیلی با آقای بروجردی مشابهت دارد یک وجه اشتراک بین این کتاب و دیدگاه فقهی مرحوم آقای بروجردی توجه به فتاوای قدماست. ولی یک نکته‌ای مرحوم آقای بروجردی اضافه دارند آن توجه به فتاوای عامه، در تجدید الدوارس توجه به فتاوای عامه خیلی کمرنگ است، در برابر هم شاید نقل شده به آن معنا، یعنی به همان مقداری که در کتب متعارف فقهی ما هست، چیز پررنگی که چیز تازه‌ای که در تجدید الدوراس نمی‌دید، بعضی جاها من دیدم مثلا بعضی موارد را ایشان چیز کرده بود که مثلا فلان چیز الآن باید پیدایش کنم بهتان نمونه‌اش را می‌گویم. مثلا گفته بود که مثلا خون از بدنم خارج شده او گفته بود که نمازت را باید اعاده بکنی امام علیه السلام، سائل سوال کرده بود، و ایشان تصورشان این بوده که این مشکلی که در قضیه هست مشکل این هست که نجاست حاصل شده مثلا بدن یا لباس نجس شده بنابراین نماز باطل شده. در حالی که از خود آن روایت هم یک قدری دقت توش می‌شد این ناظر به فتواهای عامه است که می‌گویند وضویش باطل شده، مثلا منشاء سؤال نجاست خبثیه نیست، بلکه حدث هست و ایشان بعدا آنجا یک توجیهاتی آن روایت را می‌خواهد به دست انداز افتاده حل کردنش اینها علت اصلی‌اش توجه نکردن به بعضی از این فتاوای عامه است که خیلی مؤثر هست در فهم روایات. خب اینها یک سری موارد هست که خیلی واضح است، واضح که می‌گویم بعد از مراجعۀ به فتاوای عامه، یعنی اگر کسی به فتواهای عامه مراجعه بکند و آن فتوا را به خصوص با مجموعۀ روایات ما کنار هم بگذارد اینها اطمینان حاصل می‌کند که این ناظر به همان فتاواست، ناظر به همان حرف‌ها هست و می‌خواهد آن حرف‌ها را پاسخ بدهد. ولی خیلی وقت‌ها اینجور نیست که به این وضوح و سادگی و اینها باشد. من ۲، ۳ تا محور را اینجا می‌خواهم عرض کنم و یک بحثی را هم امروز طرح می‌کنم ولی بحث اصلی‌اش را فردا می‌خواهم صحبت در موردش بکنم آن این است که یکی از مواردی که خیلی اثرگذار هست در فقه ما و در فهم یک مطلب که البته از قدیم هم مورد بحث بوده در فقه ما بحث این هست که یکی از موارد خمس را در کلمات متأخرین ارضی که یک ذمی از یک مسلمان بخرد، ارضی که ذمی از مسلمان بخرد از موارد خمس دانسته شده، این مطلب از قدیم مورد بحث بوده که این خمس اصطلاحی است یا زکات مضاعف است؟ چون فتوایی از عامه هست در مورد اینکه اگر یک ارض معمولی را که زکات برایش واجب هست، حالا این توضیح ابتدایی در مورد این مطلب بدهم، ما یک زمین‌هایی داریم خراجیه، یک زمین‌هایی داریم عشریه، زمین‌های خراجیه خراج ازش می‌گرفتند، خراج یک مالیاتی نسبت به زمین بوده. و این مالیات ربطی به محصول ندارد، مربوط به زمین است، طرف بکارد، نکارد هر کار بکند. یک زمین‌هایی داریم ارض عشریه بهش می‌گویند، ارض عشریه مالیاتی که دارد و آن عوارضی که برایش بسته می‌شود بر محصولش است، اگر کسی محصول کاشت محصولش به آن شرایط خاصش که رسید و مثل نصاب و سال و فلان و شرایط رسید از محصول نصاب گرفته می‌شود. در مورد این ارضی که اشتراه الذمی خب بحث این هست که مراد از این روایت، روایت صحیح السند بی دغدغه هم دارد از امام باقر علیه السلام که امام علیه السلام فرمودند کلما، بگذارید عبارت خود روایت را هم بخوانم، عن ابی عبیدة الحذا قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ایما ذمیٍّ اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس. خب این مورد بحث است که آیا این خمس محصول است، خمس زمین است، حالا خمس محصول هم هست آن همان، آن به اصطلاح زکات مضاعفی هست که اهل تسنن می‌گویند چی می‌گویند این یک بحث مفصلی هست که از زمان خلاف شیخ طوسی این بحثش مطرح بوده، البته بعدا در یک فترتی این بحث فراموش شده در زمان محقق در معتبر دوباره آن بحث قدیمی زنده شده که مراد از آن روایت چی است، این را حالا می‌گذارم فردا ملاحظه بفرمایید، من فردا در مورد این بحث می‌خواهم یک مروری بکنم بعضی نکات روشی که اینجا خیلی مهم هست آنها را می‌خواهم رویش تکیه کنم، بیشتر از اینکه نمی‌خواهم روی بحث فتوایی‌اش خیلی مانور بدهم بیشتر بعضی نکات روشی که در شیوۀ استنباط مؤثر هست را می‌خواهم در این بحث دنبال کنم.

ما در شناخت روایات برای اینکه بفهمیم چند مرحله فتواهای عامه مؤثر است، یکی اینکه سؤال موجود در روایت چی است؟ اصلا مفاد سؤال چی است؟ اگر یک سوالی این یک. در بعضی جاهایی که روایت ما سؤال ندارد احتمال اینکه این ناظر به یک سؤال مقدر و شبهۀ مقدر باشد این باعث می‌شود که ما در فهم روایات دچار تردید بشویم که مراد چی است، این یک نکته. یکی اینکه تأثیر فتوای عامه در پاسخ امام، حالا در مورد پاسخ امام اوّل این قسمت دومش را عرض می‌کنم قسمت اوّلش را بعد عرض می‌کنم. در پاسخ امام حالا من دو مورد را نمونه عرض می‌کنم، اثری هست که منهای بحث اینکه سؤال چی است موضوع روایت چی است، یکی اینکه یک بحثی مطرح هست امری که وارد در مقام توهم حذر باشد این امر ظهور در وجوب ندارد، خب یک نظریه است، یکی از بحث‌های اصولی که مورد بحث هست که آیا امر وارد در مقام توهم حذر ظهور در وجوب دارد ندارد امثال اینها. امر وارد در مقام توهم حذر مثال معروفش این هست که فاذا حللتم فاصطادوا، کسی که محرم باشد صید برایش حرام است، بعد از اینکه صید، این توهم حذر را که می‌خواهیم بگوییم اعم از این است که قبلا یک حذر محققی وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. یکی از موارد این موارد است که در واقع حالا شاید یک مبحث مستقلی هم احیانا اختصاص بدهند بگویند امر بعد الحظر نه امر فی مقام توهم الحظر، یعنی اگر اوّل یک شیءای حرام باشد بعد گفتند در زمان بعد فاصطادوا، صید در زمان احرام حرام بوده بعد از اینکه از احرام گذشت فاصطادوا، خب این امر بعد الحظر است. یک جور دیگری هست امری هست که قبلش یک حذر محققی نبوده که او منشأ بشود که الآن توهم حذر باشد، نه ممکن است ذاتا یک توهم حذری وجود داشته باشد. این توهم حذر از کجا ناشی می‌شود؟ گاهی اوقات توهم حذر به خاطر یک سری نکات عقلایی هست، نکات عقلایی منشأ می‌شود ارتکازات عقلایی. یکی از مواردی که توهم حذر ایجاد می‌کند فتواهای عامه است. فتواهای عامه احیانا می‌تواند توهم حذر ایجاد کند و این را از مصادیق آن بحث قرار بدهد. حالا نمونه‌هایی از این بحث را، مرحوم نراقی در مستند در یک بحث همین مطلب را ذکر می‌کند این احتمال را مطرح می‌کند که، مستند جلد ۱۱، صفحۀ ۷۲، می‌گوید که اینجا چون بعضی از عامه این مطلب را حرام می‌دانند، اینکه امام علیه السلام گفته انجام بده حداکثر دال بر اصل مشروعیت است، دال بر وجوب نیست امر در مقام توهم حذر ازش صرفا رفع الحظر استفاده می‌شود، دفع التوهم استفاده می‌شود و دال بر وجوب نیست، یا مثلا مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه، جلد ۹، صفحۀ ۴۲۳ در یک بحثی می‌گوید: «و هذه الأخبار و إن أمكن القدح في دلالة كلّ منها على المدّعى- بدعوى ورودها في مقام توهّم الحظر الناشئ من التزام العامّة بحرمته، فلا يستفاد منها أزيد من مشروعيّته،» تا بعد نتیجه‌گیری‌هایی می‌خواهد بکند.

یا مثلا مرحوم آقای بروجردی در تبیان الصلاة، جلد ۶، صفحۀ ۲۵۰؛ نهایة التقریر، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۵، بحث این هست که آیا جواب سلام واجب است، الآن یادم رفته جواب سلام در نماز است مثل اینکه ذهنم هست آیا در نماز جواب سلام واجب است یا واجب نیست عواملی وارد شده که گفته که جواب سلام بدهید، ایشان می‌گوید این ممکن است بگوییم اینها چون سنی‌ها جواب سلام را در نماز جائز نمی‌دانند اینکه می‌گوییم جواب بده یعنی حرام نیست صرفا. یا در کتاب تقریر بحث سید البروجردی، جلد ۲، صفحۀ ۳۴۹؛ نهایة التقریر، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۱ در مورد بعضی از صلوات هست که امر به آنها شده که به نظرم در ذهنم هست در مورد نافلۀ صبح است، اگر اشتباه نکنم که امر شده که قبل از صبح. ایشان می‌گوید این چون سنی‌ها می‌گویند حتما باید بعد الفجر باید باشد این امر به قبل الفجر صرفا اصل مشروعیت استفاده می‌شود، استفادۀ اینکه حتما باید قبل الفجر باشد این ازش، «لأنّ بناء العامّة كان على الإتيان بهما بعد الفجر،»

خب اینها هست مواردی که، آقای داماد هم یک جایی دیدم، آقای داماد در کتاب الحج، جلد ۲، صفحۀ ۴۱۶ یک نکته‌ای را اینجا تذکر می‌دهند، می‌گویند امر در مقام توهم حظر فقط فاذا حللتم فاصطادوا نیست، لازم نیست یک حظری محقق سابقی وجود داشته باشد، ممکن است حظر سابقی وجود نداشته باشد ولی توهم حظر باشد بعد ایشان می‌گوید: «يكفيه إفتاء بعض بالتحريم، و حيث ان المقام قد افتى بعض العامة بالمنع، فيكون الامام المعاصر له بصدد بيان دفع ذلك التوهم.»

حج، جلد ۲، صفحۀ ۴۱۶، تقریرات آقای داماد که آقای جوادی آملی حفظه الله نوشتند.

این یک مورد که البته بحث‌هایی دارد که آیا واقعا، اصلا بحث کبروی دارد، بحث توهم حظر و همه جا دال بر نفی حظر هست چی هست، به هر حال این داخل در آن بحث‌های امر وارد در مقام توهم حظر هست.

یک مثال دیگر مثالی هست که تأثیرگذار جدی بوده در مورد یکی از فتواهای حاج آقا. حاج آقا سابقا غسل احرام را و نماز احرام را واجب می‌دانستند و به دلیل روایت‌هایی که امر شده به غسل احرام و امثال اینها. بعدا از این فتوا برگشتند. علتی که برگشتند دو جهت داشت، یکی اینکه می‌فرمودند روایت‌هایی که امر به غسل احرام شده اکثریت روایاتشان در مقام اصل امر نیست در مقام خصوصیات امر است، یعنی جزئیات امر است. اصل اینکه غسل احرام مامور به هست مفروق عنه است، سؤال این هست که شخصی می‌ترسد که در میقات آب گیرش نیاید امام علیه السلام می‌گویند قبل از میقات غسل کند. این ناظر به این نیست که در مقام اصل تحریک نیست، اصل تحریک مسلم است، اینکه حالا حتما باید غسل احرام در میقات باشد یا قبل از میقات باشد ناظر به این است. ایشان می‌فرمودند که در اینجور موارد امری که ناظر به اصل تحریک نباشد در مورد جزئیات باشد حکم اصل آن شیء مسلم باشد آن ازش وجوب استفاده نمی‌شود و اکثر روایت‌هایش این شکلی است، مثلا سؤال از این است که می‌گوید که من غسل کردم خوابم برده، امام می‌فرماید اغتسل، اگر در میقات غسل کرده بودی خوابت برده اغتسل، خب این مفروق عنه این است که اصل غسل حالا یک حکمی دارد حالا این واجب است یا مستحب بحث سر این هست این غسلی که واجب است یا مستحب است به وسیلۀ خواب باطل می‌شود یا باطل نمی‌شود امام علیه السلام می‌فرمایند این باطل می‌شود، چون اغتسل در واقع می‌خواهند بفرمایند آن امری که به غسل وجود دارد آن امر دیگر هنوز امتثال نشده، شرط امتثال آن امر غسل به این هست که در میقات مثلا شب نخوابد. یک تک و توکی روایت هست که این شکلی نیست. بعد می‌فرمودند این تک و توک روایات هم ظهور در وجوب ندارد عمدتا به خاطر این است که عامه اتفاق نظر دارند بر اینکه غسل احرام واجب نیست، و اوامری هم عامه وارد شده و آن اوامر را حمل به استحباب می‌کنند. می‌گویند این اوامر حمل به استحباب. حاج آقا می‌فرمودند در این فضایی که اوامر مربوط به غسل احرام حمل به استحباب می‌شود اوامری که در کلمات معصومین علیهم السلام وارد می‌شود دیگر ظهور در وجوب ندارد، اگر امام علیه السلام می‌خواهد وجوب را اثبات کند باید با عبارت‌های صریح‌تر بیان کند به اصل امر اکتفا نکند. من حالا این عبارت مغنی ابن قدامه را هم بخوانم ابن قدامه در مغنی می‌گوید که و لیس ذلک واجبا فی قول عامة اهل العلم قال ابن المنذر اجمع اهل العلم علی ان الاحرام جائز بغیر اغتساله. بعد یک سری صحبت‌هایی می‌کند مغنی ابن قدامه، جلد ۳، صفحۀ ۲۵۷ آدرسش هست، می‌گوید قال الاسرم سمعت ابا عبدالله قیل له عن بعض اهل المدینة، ابا عبدالله را احتمال می‌دهم احمد بن حنبل باشد من الآن مراجعه نکردم اصلا کی است، حدس می‌زنم باید مراد احمد بن حنبل باشد. سمعت ابا عبدالله قیل له عن بعض اهل المدینة من ترک الغسل عند الاحرام فعلیه دم بقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لاسماء و هی نفساء اغتسلی، می‌گوید امر شده و این امر ظاهرش وجوب است. فکیف الطاهر، کسی که نفساء هست مأمور به امر هست، کسی که طاهر هست که دیگر کان به طریق اولی. می‌گوید فاظهر تعجب من هذا القول، که اصلا جای این حرف‌ها نیست. بعد استدلالاتی می‌کند می‌گویند امرش هم فقط در مورد حائض و نفساء وارد شده و لا نقل الامر به الا لحائض او نفساء، که اصل این نکته‌ای که امر فقط برای حائض و نفساء وارد شده ناظر به این است که نفساء بودن و نفاس مانع مشروعیت نیست، اصلا اینکه امر اختصاص به نفاس پیدا کرده این به خاطر همین است که ناظر به این هست که اصل تحریک را نمی‌خواهد بیاورد، یک حکم وجوبی یا استحبابی مسلمی می‌گوید این نفساء هم آن حکم را دارد، چون به هر حال نفاس چون یک مرحله‌ای از حدس هست این حدث این توهم می‌رود که منافات داشته باشد با غسل کردن دستور داده شده که این غسل انجام بشود و امثال اینها. حاج آقا می‌فرمودند اینکه در این فضایی که این اوامر حمل به استحباب می‌شده می‌گفتند اینها استحبابی است اوامر روایات ما دیگر ظهور در وجوب ندارد. خب این خیلی مؤثر بوده در اینکه ایشان از آن فتوایشان به وجوب غسل احرام برگشتند. حالا من یک نکتۀ دیگری را اینجا عرض بکنم، مرحوم آقای بروجردی یک مطلبی را دارند، یک نمونۀ دیگری را که اینجا من فقط این را عرض بکنم، در بحث، بحثی هست که یک روایاتی هست در مورد غیر مأکول که نماز می‌شود در غیر ماکول خواند یا نمی‌شود در غیر مأکول خواند، یک سری موردهایی را مورد بحث روایت قرار داده که در اینها نماز نخوانید، در اینها نماز نخوانید. آقای بروجردی می‌فرمایند که چون مطلب در میان معروف بین مسلمان‌ها این بوده که در غیر مأکول می‌شود نماز خواند، عنوانی که مورد کلام بوده صلاة در غیر مأکول است، اینکه روایات ما می‌گوید در این مثال خاص غیر مأکول نماز نخوان، در این غیر مأکول نماز نخوان آنها خصوصیت ندارد، الغای خصوصیت می‌شود عنوان عام ازش اصطیاد می‌شود، عنوان غیر ماکول به خاطر آن فتوای عامه اثرگذار هست در نحوۀ الغای خصوصیت از موارد خاصه. این عبارت تبیان الصلاة را من بخوانم، جلد ۴، صفحۀ ۹۸، می‌گوید ایشان می‌خواهد بگوید کل بحث در مورد مطلق غیر ماکول است نه آن موارد خاصه ایشان می‌گوید و الشاهد علی ذلک هو انما هو المعروف بین المسلمین من العامة هو جواز الصلاة فی غیر الماکول و ما ینبغی عن یسأل عنه هو فهم ان حکم الله هو ما عندهما غیر ذلک فیکون نظر زرارة الی السؤال عن عنوان الکلی لا عن هذه الافراد الخاصة، می‌گوید اگر زراره هم یک مثال‌هایی را می‌آورد این مثال‌ها ناشی از یک فتوایی هست، یک عقبه دارد، آن عقبه اثرگذار هست که این موارد را از باب مثال فهمیده بشود، آن عنوان کلی غیر ماکول کأنّ مورد سؤال قرار گرفته. این چیزی هست که آقای بروجردی تبیان الصلاة، جلد ۴، صفحۀ ۹۸ دارند. حالا آن مثالی که عرض کردم در مورد ارض ذمی آنها را رفقا مراجعه بکنند.

یک مورد دیگر هم حالا ولو وقت گذشته این هم بگذار همینجا بگویم، این بحثی که آقای بروجردی دارند عرض کردم در کلمات غیر آقای بروجردی هم هست، یکی از مواردی که در مصباح الفقیه هست ظاهرا یک کلمۀ عامه دارد به نظرم مراد عامه به معنای همین عامۀ ماست نه به معنای عامه یعنی عوام الناس، آن این است که ایشان می‌گوید ثم ان المراد بالماء المسخن، یک روایاتی داریم که می‌گوید لا یسخن الماء للمیت، مورد بحث هست که این تسخین مراد تسخین به نار است یا تسخین به شمس را هم می‌گیرد، یک عبارتی آقای حاج آقا رضا دارد من حدس می‌زنم حالا دیگر حالا خودتان ببینید من عبارت را می‌خوانم می‌گوید ثم ان المراد بالماء المسخن فی هذه الروایات بحسب ظاهر هو المسخن بالنار کما فهمه الاصحاب لا مجرد دعویٰ انصراف عن الیه بل لکونه بحسب ظاهر معهودا لدی العامه فلا ینصرف الذهن الا الیه. معهودا لدی العامه من فکر می‌کنم مراد فقهای عامه باشد. جمعبندی که می‌خواهم بکنم این است فتوای عامه گاهی اوقات عبارت نص را که خاصه عام می‌کند از باب مثال فهمیده می‌شود، گاهی اوقات عبارت روایت که عامه خاص می‌کند، یعنی این یک نوع به منزلۀ یک قید مقدر در روایت هست و منشاء یک نوع انصرافی می‌شود به یک قسم خاصی که این مثال مصباح الفقیه از آن قسم هست. حالا فردا آن بحث روایت چیز را عرض می‌کنم، روایت ابو عبیدۀ حذا، چیزهایش را ملاحظه بفرمایید فقها در مورد این بحث مال مشترا، مالی که ذمی از مسلمان خریده باشد جزء موارد خمس قرار دادند این بحث‌هایش را ملاحظه بفرمایید ما فردا ان شاءالله در خصوص این بحث من می‌خواهم یک مقدار بیشتری صحبت کنم.

عصر جمعه است دعای حضرت ولی عصر را بخوانیم. این دعا اوّلش یک ثناء الهی دارد بعدش صلوات دارد بعد خود این دعا هست. ما در بعضی روایات هست به طور کلی این مطلب هست که دعا همیشه باید اوّلش ثنا باشد بعد صلوات باشد بعد درخواست باشد و این دعای حضرت ولی عصر یکی از مصادیق آن قانون کلی هست در خود آن روایتش هم می‌گوید اول ثنای الهی به جا آورده بشود بعد صلوات فرستاده بشود و بعد هم این دعا خوانده بشود.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

اللهم عجل لولیک الفرج، اللهم عجل لولیک الفرج، اللهم عجل لولیک الفرج

اللهم صل علی محمد و آل محمد

**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه سوم، شنبه، ۱8 فروردین ۱۴۰۳

26 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از مواردی که مثال خوبی هست برای تطبیق بحث اینکه آیا روایات ما ناظر به فقه عامه هست یا نیست بحث خمس در ارض ذمی هست که از مسلمان خریده باشد. این در کلمات بسیاری از بزرگان ما این مطلب وارد شده که یکی از موارد خمس ارضی است که ذمی از مسلمان بخرد. مرحوم صاحب معالم در منتقی یک اشکالی را مطرح کرده که جذور این اشکال در کلمات قبل از ایشان هم وجود داشته ولی به صورت جدی از زمان صاحب معالم این مطلب مطرح هست. ایشان عبارتش این هست که، منتقی الجمان، جلد ۲، صفحۀ ۴۴۳ هست، قلت ظاهر اکثر الاصحاب الاتفاق علی ان المراد من الخمس فی هذا الحدیث معناه المعهود و للنظر فی ذلک مجال و یعزی الی مالک القول بمنع الذمی من شراء الارض العشریة و انه اذا اشتراها ضوعف العشر فیجب علیه الخمس و هذا المعنا یحتمل ارادته من الحدیث اما موافقةً علیه او تقیةً علی الرای الظاهر لاهل الخلاف وقت صدور الحکم و معلوم ان رأی مالک کان هو ظاهر فی زمن الباقر علیه السلام و مع قیام هذا الاحتمال مع القرب لا یتجه التمسک بالحدیث فی اثبات ما قالوه.

این مطلبی که ایشان دارند بعد از ایشان هم در کلمات دیگران مطلبش مورد توجه قرار گرفته بعضی‌ها کاملا همین مطلب را پذیرفتند یا به هر حال در مناهج الاخیار، جلد ۲، صفحۀ ۹۴؛ مرحوم سبزواری در ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۴؛ مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۶؛ حالا بعضی از بزرگان هم، در مدارک هم این مطلب هست، مدارک الاحکام، جلد ۵، صفحۀ ۳۸۶. عبارت مدارک را هم بخوانم بد نیست، ایشان این روایت ابو عبیدۀ حذاء را می‌گوید از جهت سندی مشکلی ندارد، ایشان می‌گوید:

«فالعمل بها متعين، لكنها خالية من ذكر (مصرف الخمس).

و قال بعض العامة: إن الذمي إذا اشترى أرضا من مسلم و كانت عشرية ضوعف عليه العشر و أخذ منه الخمس. و لعل ذلك هو المراد من النص.» تا آخر مطلبی که ایشان دارد.

این حرف ایشان به هر حال مورد توجه بوده در حدائق این حرف را پذیرفته البته یک اشکالی درش مطرح می‌کند من عرض خواهم کرد، حدائق الناظرة، جلد ۱۲، صفحۀ ۳۶۰؛ همچنین جلد ۱۶، صفحۀ ۸۴؛ در کتاب خمس شیخ انصاری هم صفحۀ ۲۰۱ آن اشکال را مطرح کرده، و همچنین در کتاب‌های دیگر، محاضرات فی فقه الامامیة آقای میلانی، صفحۀ ۱۰۹ آن اشکال را مطرح کرده. النجعة، جلد ۴، صفحۀ ۱۷۳ اشکال را هم مطرح کرده.

از اینجا شروع کنیم ببینیم این بحث، حالا بگذارید از همین اشکال شروع کنم، اشکال جزئی هست بعد وارد اصل بحث می‌شویم. مرحوم صاحب منتقی اینجا یک اشتباه عجیبی کرده، صاحب منتقی خیلی آدم محققی است، در رجال شاید یک ۳، ۴ نفر بخواهیم اسم ببریم مبتکرین رجال و مؤسسین در رجال یکی‌شان صاحب معالم است، ولی اینجا اشتباه غریبی کرده اینکه رای مالک را گفته در زمان امام باقر علیه السلام این رای ظاهر بوده، رای مالک کان هو الظاهر فی زمان الباقر علیه السلام. مالک ولادتش دقیق در دست نیست، از سال ۹۰ گفتند، ۹۰ یا ۹۱، ۹۱ به نظرم، تا ۹۷. به نظرم بعضی ۹۰ گفتند، بعضی ۹۳ گفتند، بعضی ۹۴ گفتند، بعضی ۹۷ گفتند، البته حالا شاید علت این اختلافات به خاطر موضوعی هست که مالک می‌گوید در شرح حالش دارند می‌گویند سه سال در شکم مادرش بوده و خود مالک هم یک جایی می‌گوید که مالک می‌گوید گاهی اوقات شخص بیش از ۲ سال در شکم مادرش می‌ماند و من خبر دارم کسانی که بیش از ۲ سال ماندند، می‌گویند اشاره به خودش هست که در شرح حالش گفتند ۳ سال در شکم مادرش بوده خب این منشاء شده که یک مقداری اختلافات در ولادتش وجود داشته باشد.

وفات امام باقر علیه السلام سال ۱۱۴ است، حالا اگر ۹۰ باشد می‌شود ۲۴ ساله، ۹۷ باشد می‌شود ۱۷ ساله، از ۱۷ تا ۲۴ سال سن مالک بوده، و یک نکته‌ای هم در مورد مالک هست می‌گوید که، این را قاموس الرجال دیدم، قاموس الرجال در ذیل شرح حال مالک می‌گوید که یک جایی از قول یک بنده خدایی می‌گوید کوچه را خلوت دیدم زدم زیر آواز یک دفعه دیدم پنجره باز شد و یک کله‌ای از پنجره آمد بیرون و بعد شروع کرد فحش دادن این چجور آواز خواندنی هست، ای فاسد و فاجر و چجوری، بعد شروع کرد خودش زیر آواز خواندن، بعد گفتم که تو خلاصه این آواز را از کجا یاد گرفتی؟ گفت من بچه که بودم، جوان که بودم می‌رفتم دنبال این آواز خوان‌ها آواز خوانی یاد می‌گرفتم، مادرم به من گفتمش که آوازه خوان باید خوشکل باشد تو که خوشکل نیستی آواز خوانی‌آت نمی‌گیرد، فقیه زشت باشد اشکال ندارد برو دنبال فقه که فقیه زشت هم مورد عنایت و توجه هست این بود من

**شاگرد:** احمد امین این را دارد، منتها یادم نیست کدام کتاب.

**استاد:** حالا من منبع اصلی‌اش را عرض می‌کنم در اغانی ابوالفرج اصفهانی است، صاحب قاموس الرجال از اغانی ابوالفرج اصفهانی نقل کرده، اغانی این داستانش هست، می‌گوید خلاصه رفتم دنبال فقه و فقاهت. بعد می‌گوید تو کی هستی؟ گفتم من مالک بن انس هستم، گفتم که یک بار دیگر برای من آن آوازت را بخوان، گفت فلان فلان شده می‌خواهی بگویی که من این آواز را از مالک یاد گرفتم که خلاصه آبروی ما را هم ببری، از کسانی هم نبوده که از همان اول هم وارد خط علم فقه آموزی طبق این نقل شده باشد، علی ای تقدیر زمان امام باقر علیه السلام مالک اصلا جایگاهی نداشته، مالک زمان امام صادق علیه السلام مطرح هست و عمدتا هم بعد از امام صادق هست، این اشکال را صاحب حدائق مطرح کرده گفته مالک زمان باقر نبوده بلکه، گفته ابوحنیفه زمان امام باقر بوده، ابو حنیفه هم زمان امام باقر نبوده، ابوحنیفه به نظر متولد ۸۰ است، من این را در بحثی که در فقه داشتم مفصل بحث کردم در آنکه ابوحنیفه کی مشهور شد به فقه، زمان امام صادق است، تاریخ‌هایش آنجا هم مطرح کرده بودند.

**شاگرد:** مالک موطع را به دستور منصور مگر نمی‌نویسد؟

**استاد:** آن اواخر زمان امام صادق مالک مشهور می‌شود، قصۀ موطع مال سال ۱۴۵ به بعد است، یعنی بعد از سال ۱۴۵ اینهاست که بعد از داستان‌های محمد بن عبدالله نفس زکیه آن اواخر است، خود موطع هم بعد از امام صادق مطرح شده. مال بعد از زمان امام صادق موطع مطرح شده.

**شاگرد:** همین نشان می‌دهد که این شخص آن زمان جایگاهی داشته

**استاد:** نه عرض کردم از زمان امام صادق مالک مطرح بوده عمدۀ اوجش هم زمان مال زمان بعد از امام صادق است، یعنی اوائل بعد از امام صادق که فقیه اصلی اهل مدینه مالک بوده در مقابل فقیه عراق که شاگردهای ابوحنیفه بودند که قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی آنها هستند، اینها تقریبا بیشتر با آن دوره توأم است یعنی با شاگردهای ابوحنیفه. تقریبا حدود ۱۰، ۱۵ سالی مالک متأخر از ابوحنیفه هست، ابوحنیفه دقیقا زمان امام صادق است، مالک بعد است، بعد از امام صادق هست خب روایاتی هم از امام صادق دارد و در فهرست شیخ طوسی این مالک ترجمه شده به اعتبار اینکه کتابی از روایاتش از امام صادق هست و من مجموع روایاتش را از امام صادق جمع آوری کردم، خیلی زیاد نیست ولی هست به هر حال مجموع روایاتی از مالک از امام صادق ما داریم. ولی عمدۀ قضیۀ مالک، البته یک داستانی مالک دارد حالا که آمدیم این را هم بگویم، مالک سر یک جریانی با خلفای چیز به یک معنا درگیر می‌شود، اینها یک اَیمان البیعه‌ای داشته، اَیمان بیعت این بوده که بیعت که می‌گرفتند می‌گفتند که زن مطلقه باشم اگر بیعت را، تمام زن‌هایم مطلقه باشد، تمام کنیزهایم آزاد باشند، تمام عبدهایم آزاد باشد، تمام مال‌هایم صدقه باشد چی باشد چی باشد چی باشد، اصطلاحا به اینها می‌گویند اَیمان البیعة، ایمان البیعة در این طلاق و عتق و صدقۀ اموال هست، این سه مرحله را، مالک اعلام کرده بوده که چون اینها اجباری است الزام آور نیست، و همین به امیر مدینه خبر رسید، امیر مدینه آمد و مالک را خواباند و کتکش زد، شلاق خیلی زیاد. این شلاق زدن مالک را خیلی در میان عوام احترام بخشید، یعنی اوج چیز، از آن وقتی که آن زمان‌ها کسی زندان می‌رفته معروف می‌شده، کتک که می‌خورد خیلی این کتک خوردن باعث شده بوده که مالک عجیب و غریب عنوان پیدا می‌کند، می‌گویند هر مقداری که، می‌گویند دستش از کتفش جدا شده بود از بس که زده بودند، بعد هم خلیفه او را دعوت می‌کند و پدر آن امیر را هم در می‌آورد خیلی آن امیری که چیز می‌کرد، این داستانش زیاد است این داستان شلاق خوردن مالک. مالک اوج، یعنی اقتدارش اواخر امام صادق هست و به خصوص بعد از امام صادق که در واقع در ادامۀ همان داستان چیز، منصور ازش درخواست می‌کند که موطع را بنویسد، ولی یک کاری از مالک می‌خواهد که مالک زیر بار نمی‌رود، اینها می‌خواستند موطع فقه رسمی باشد، تمام فقه‌های دیگر را کنار بگذارند، مالک اجازه نمی‌دهد، می‌گوید هر کسی به هر فقهی می‌خواهد عمل بکند عمل بکند این درست نیست که این فقه، مایل نبوده که تنها فقه خودش رایج باشد، می‌گوید هر شهری به یک فقهی عادت کردند اینکه ما بخواهیم این کار را بکنیم درست نیست، همین باعث شد که اینها فهمیدند با مالک اینقدر نمی‌خواهند کنار بیایند رفتند سراغ شاگردهای ابوحنیفه آنها را در واقع بزرگشان کردند بعد از آن هم شاگردهای ابوحنیفه ابوحنیفه را بزرگ کردند و الا خود ابوحنیفه در زمان خودش اینقدر حکومتی نبود. البته بی ارتباط با حکومت هم نبود، اینجور هم که بعضی‌ها خیال می‌کنند که ابوحنیفه هم خیلی مثلا مبارز بود، نه اینجور نبود علاقۀ باطنی داشت به زید ولی ظاهرا ابراز آنچنانی نمی‌کرد، پنهانی به زید پول می‌داد، حالا این بحث‌هایش مفصل در آن بحث فقه مفصل کردم ارتباط مالک، ابوحنیفه در بحث همین ۲، ۳ ماه قبل بحثش را کردم. غرضم این هست که مالک اصلا زمان امام باقر علیه السلام مطرح نبوده که این صحبت‌ها، عرض کردم صاحب حدائق هم می‌گوید ابوحنیفه بود، ابوحنیفه آنچنان مطرح نبوده. اینها مال زمان امام صادق هستند، ابوحنیفه که کاملا در زمان امام صادق مطرح بوده، مالک هم اواخر زمان امام صادق کاملا مطرح بوده. پس بنابراین از این جهت اصلا نباید بحث مالک را پایش را پیش کشید، بله بعضی افراد دیگری این فتوا را دادند که آنها را ممکن است مطرح کنیم ولی نه خصوص مالک، به هر حال. صاحب مصباح الفقیه مرحوم همدانی عبارتی در حاشیه بر کلام صاحب منتقی دارد می‌گوید که:

«نعم لو علم معروفيّة الفتوى التي نقلها عن بعض العامّة في زمان الباقر- عليه السّلام-، لا يبعد أن يدّعى صلاحيتها لصرف النصّ عن ظاهره بالحمل على ما قيل و لو تقيّة، و لكنه لم يثبت، فالالتزام بظاهر النصّ على ما يقتضيه إطلاقه- كما هو المعروف بين المتأخّرين- أشبه بالقواعد.»

حالا این را من بعد توضیح می‌دهم در مورد این عبارت ایشان.

حالا من سیری از این بحث از اوّل شروع کنم، یک مقداری مفید هست در بعضی جهات. این بحث، این موضوع اوّلین بار تا آنجایی که من دنبال کردم در مقنع شیخ صدوق آمده. «أيما رجل ذمي اشترى من مسلم أرضا فعليه الخمس.» مقنع، صفحۀ ۱۷۲.

در مقنعة هم این آمده، البته در مقنعه در باب اصلی خودش نیامده، در باب زیادات آمده، باب الزیادات یک مجموعۀ روایاتی را ایشان آنجا هم ذکر می‌کند، فقط روایت ذکر کرده حالا خیلی روشن نیست می‌خواهد به اینها فتوا بدهد، نمی‌دهد، ندهد چی امثال اینها، فقط روایت را آورده، یک روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده و بعدش می‌گوید و قال الذمی اذ اشتری من المسلم الارض فعلیه فیه الخمس. این در زیادات هست.

این عبارت دو تا نکته توش هست، یکی اینکه ظاهر عبارتش این هست که به امام صادق نسبت می‌دهد روایات را البته سند را ذکر نکرده.

نکتۀ دوم اینکه تعبیرش این هست فعلیه فیها الخمس، متعلق خمس را هم بیان کرده. آن روایتی که خود ابی عبید هست فان علیه الخمس است، متعلق خمس بیان نشده صراحةً و این. البته ظاهرا به دلیل اینکه حالا مقنع خیلی کتاب معروفی نبوده شاید به جهت عدم معروفیتش مرحوم علامۀ حلی توجه نکرده ولی مقنعه کتاب معروفی است ولی چون در باب اصلی‌اش نبوده مرحوم علامه این را متوجه ظاهرا نشده این را به شیخ نسبت می‌دهد، در مختلف، می‌گوید اوجب الشیخ الخمس فی ارض ذمی، بعد می‌گوید و اختاره ابن ادریس و لم یذکر، اوجب الشیخ الخمس فی ارض ذمی، بعد یک عبارتی هست به گمانم یادداشت نکردم در ذهنم هست می‌گوید تابعین شیخ هم آن را پذیرفتند.

«أوجب الشيخ الخمس في أرض الذمي إذا اشتراها من مسلم،

سواء كانت ممّا تجب فيه الخمس كالمأخوذة عنوة أو لا كالتي أسلم أربابها عليها، و اختاره ابن إدريس، و لم يذكر ذلك ابن الجنيد، و لا ابن أبي عقيل، و لا المفيد، و لا سلار، و لا أبو الصلاح.»

مفید را هم جزء کسانی ذکر می‌کند که ذکر نکرده، علت اصلی‌اش این است که در باب اصلی خودش نبوده.

بعد می‌گوید: «و الأوّل أقرب.» و آن روایت ابو عبیده را می‌آورد و بهش استدلال می‌کند.

بعد از اینها شیخ طوسی هست. شیخ طوسی تقریبا در تمامی شاید کتاب‌هایش اشاراتی به این روایت دارد. شیخ طوسی اوّلین بار در نهایة، صفحۀ ۱۹۷، اذا اشتری ذمی من مسلم ارضا کان علیه فیه الخمس، این عبارت مبسوط است، عبارت نهایه هم شبیه همین است یک ذره پس و پیش دارد بعضی کلماتش، ولی عبارتش شبیه این است. مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۷.

بعد از نهایة، ترتیب تألیفات شیخ اینجوری است، شیخ اوّلین تألیفی که صبغۀ فقهی دارد کتاب تهذیب است، اوّلین کتاب شیخ است، بعد از آن کتاب استبصار و نهایة این دو تا، چیزهای بعدی است، حالا شاید نهایة جلوتر از استبصار هم باشد، در کتب فقهی معروفش خلاف کتاب بعدی‌اش هست و مبسوط هم آخرین کتاب معروف ایشان هست. جمل العقود را الآن یادم رفته از جهت ترتیبی کجا قرار دارد. شیخ طوسی در خلاف در تمام کتاب‌ها شبیه همین تعبیر روایت را آورده، ولی در خلاف که فتوای عامه را مطرح می‌کند این روایت را تطبیق می‌دهد با همان فتوای عامه، اذا اشتری الذمی، در عبارت خلاف این است:

«إذا اشترى الذمي أرضا عشرية وجب عليه فيها الخمس، و به قال أبو يوسف، فإنه قال: عليه فيها عشران.

و قال محمد: عليه عشر واحد.»

محمد، محمد بن حسن شیبانی است

«عليه عشر واحد.

و قال أبو حنيفة: تنقلب خراجية.»

بعد می‌گوید: «دليلنا: إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون في هذه المسألة، و هي مسطورة لهم، منصوص عليها.

روى ذلك أبو عبيدة الحذاء»

یعنی دقیقا همان عبارت عامه را بعضی از عامه را در اینجا آورده. ببینید حالا من یک نکته‌ای را عرض بکنم، این روایت ابو عبیدۀ حذا اگر ما باشیم و هیچ نکات خارجی را در نظر نگیریم از چند جهت مفادش با آن مطلب عامه فرق دارد. یکی اینکه در این روایت قید نشده که آن ارض عشریه باشد. اراضی یک سری اراضی عشریه داریم یک سری اراضی خراجیه، اینها در مقابل هم هستند، ارض عشریه آن چیزی هست که ازش زکات گرفته می‌شده. ارض خراجیه آن ارضی هست که خراج گرفته می‌شود. خراج روی زمین است نه روی محصول زمین است، ارض عشریه زکات می‌گرفتند، زکات مربوط به محصول زمین است، و طرف هم مجبور نبوده که کشت کند، اگر کشت بکند و آن محصولش به آن شرایط من النصاب، و سایر شرایطی که در بحث زکات غلات ذکر شده برسد زکات برش واجب می‌شود. ولی ارض خراجیه نه محصولی هست که حالا محصول گاهی اوقات به اعتبار آن زمین است، گاهی اوقات اسما علی الرئوس می‌بستند گاهی اوقات اسما هم روی زمینش بسته می‌شده، این دو جور هم خراج بوده. علی ای تقدیر به اعتبار زمین، حالا چیز هم، مثلا اراضیه خراجیه اراضی بوده که ملک عمومی باشد.

**شاگرد:** مرسوم نبوده که، چون خرید و فروش اراضیه خراجیه مرسوم نبوده اذا اشتریٰ از باب مناسبت حکم و موضوع انصراف به ارض عشریه پیدا می‌کند.

**استاد:** حالا ببینیم این انصراف پیدا می‌کند یا پیدا نمی‌کند ببینیم اینها را. آن روایت اذا اشتریٰ یکی از جهات اطلاقی که، این اطلاقاتی که می‌گویم در کلمات آقایان هست حالا در موردش صحبت می‌کنم. یکی اینکه اعم از اینکه ارض خراجیه باشد یا ارض غیر خراجیه باشد. مرحوم محقق حلی اوّلین کسی هست که به این تعمیم تصریح می‌کند، می‌گوید که، البته نه با این ادبیاتی که من عرض کردم ولی با ادبیات دیگر، در شرایع اینجور مطرح کرده می‌گوید «سواء كانت مما وجب فيه الخمس كالأرض المفتوحة عنوة»، ارض مفتوح عنوة این ارضی بوده که ارض خراجیه بوده، و خمسش از باب غنیمت به امام می‌رسیده، چهار پنجمش باقی می‌مانده، این کأنّ می‌گوید یک پنجم دیگری هم که اگر کأنّ این را بفروشد یک پنجم دیگرش هم به او، حالا این ارض مفتوح عنوة می‌شود فروخت نمی‌شود فروخت آن را حالا بحث‌هایی باید کرد.

«أو ليس فيه كالأرض التي أسلم عليها أهلها.»

زمینی که مردمش برش مسلمان شده باشد زمین در دست مالکینش باقی می‌ماند می‌شود عشریه مثل سایر زمین‌های مسلمان‌ها می‌شود زمین‌های عشریه که زکات ازش گرفته می‌شود. می‌گوید حالا فرق ندارد که ایشان اوّلین کسی هست که به یک معنا تعمیم به این دو قسم ذکر کرده، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه این روایت را اگر بحث عشریه باشد عشر به محصول زمین تعلق می‌گیرد نه به خود زمین. یعنی یک پنجم محصول یعنی دو عشر، وقتی ضوعف علیه العشر، عشر دو برابر می‌شود که می‌شود یک پنجم یعنی به جای اینکه زکات یک دهم می‌گیرند یک پنجم گرفته می‌شود، این هم یک نکته.

نکتۀ سوم اینکه زکات مصرفش با مصرف خمس متفاوت است دیگر، زکات یک مصرف دارد، خمس مصرف دیگر دارد. اگر ما ابتداءً خود آن روایت را در نظر بگیریم بدون هیچ قرینۀ خارجیه بعد بگوییم این مربوط به خمس است مثل سایر اخماس، و این هم مربوط به زمین است، نه محصول حاصل از زمین، مطلق زمین است نه خصوص ارض عشریه، و مصرف این خمس هم ارباب خمس هستند نه ارباب زکات، ولی ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی در خلاف این هست که این را تطبیق داده با همان فتوای عامه، در این سه جهت متفاوت است با سایر فتواهای دیگر، ایشان تعبیر می‌کند اذا اشتری ذمی ارضا عشریه، و قید می‌زند، وجب علیه فیه الخمس، البته اینکه می‌گوید فیه الخمس و به قال ابو یوسف، ابو یوسف اینها خب تصریح دارند که زکاتش دو برابر می‌شود، یعنی آن عشرش دو برابر می‌شود می‌شود خمس، وقتی تعبیر می‌کنند زکات دوبرابر می‌شود یعنی اینکه در، حالا عبارت ابویوسف را هم اینجا یادداشت کردم، ابویوسف می‌گوید که در کتاب الخراجش دارد نقل می‌کند از ابو حنیفه که ابو حنیفه می‌گوید که زمین عشریه‌ای را که مسلمان بفروشد به ذمی، ابو حنیفه گفته می‌شود خراجیه، تبدیل می‌شود به خراج، می‌گوید خراج می‌گیرند، عشر نمی‌گیرند. بعد می‌گوید قال ابویوسف حدثنی بعض اشیاخنا ان الحسن، حسن بصری و عطا قالا فی ذلک العشر مضاعفاً، عشر مضاعف که می‌شود خمس، قال ابویوسف فکان قول الحسن و عطا احسن عندی من قول ابی حنیفه، خود ابو یوسف هم همین عشر مضاعف را پذیرفته، علیه فیه عشران که مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند این هست.

ولی در سایر کتاب‌های شیخ طوسی این مطلب هست. شیخ طوسی این مطلب را در، در تهذیب روایت را آورده، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۴؛ در کتاب اقتصار، صفحۀ ۲۸۳، جزء موارد خمس ذکر کرده. جمل العمل و العقود، صفحۀ ۱۰۵ موارد خمس ذکر کرده. در مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۷، تمام اینها ظاهرش این هست که همان خمس اصطلاحی هست.

بعد از شیخ طوسی این کسانی که بعد از شیخ آمدند از شیخ تبعیت کردند، مهذب ابن براج، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۷ این مطلب هست، صفحۀ ۱۷۹ هست؛ اشارة السبق، صفحۀ ۱۱۴ هست؛ وسیله، صفحۀ ۱۳۷ هست؛ غنیة النزوع، صفحۀ ۱۲۹ هست، اینها هیچکدامشان اوّلا آن تعمیماتی که شیخ، آن تخصیصی که شیخ به ارض عشریه داده هیچ کدام ندادند، عین همان عبارت نهایه و اینها را آوردند، حالا بعضی‌هایشان از جهات دیگری، مثلا به جای شراء گفتند المنتقله، لازم نیست حتما به شراء منتقل بشود وجه دیگر هم منتقل بشود کفایت می‌کند. الجامع للشرایع، صفحۀ ۱۴۸؛ رسائل تسع محقق حلی، ۳۴۹، نمی‌دانم کدام رساله‌اش است فرصت نکردم نگاه کنم. اینها حتی آن تعمیمی را هم که در شرایع هست ندارند، آن تعمیم شرایع اوّلین بار در خود شرایع آمده بعد در کتاب‌های بعدی، کتاب‌های علامه و اینها آمده. در مختصر النافع، جلد ۱، صفحۀ ۶۳ اینها آمده.

اولین کسی که توجه به این نکته که این شاید همان مطلب عامه باشد بعد از شیخ طوسی در خلاف محقق حلی در معتبر هست، محقق حلی در معتبر به این مطلب اشاره کرده، معتبر، جلد ۲، صفحۀ ۶۲۴.

«روي جماعة من الأصحاب ان الذمي إذا اشترى ...» تا آخر عبارت «ذكر ذلك الشيخان و من تابعهما،» بعد روایت ابو یوسف را آورده و کلام مالک آورده و می‌گوید: «و هو قول أهل البصرة» اشاره به همان حسن بصری و اینهاست. «و أبي يوسف و يروي عن عبيد اللّه بن الحسن العنبري،» بعد می‌گوید «و ظاهر هذه الأقوال يقتضي أن يكون ذلك مصرف الزكاة عندهم لا مصرف خمس الغنيمة» بعد عبارت شافعی و احمد را هم آورده، خیلی روشن نکرده که آیا فتوای اصحاب ما هم همان فتوای عامه است، چیز جدیدی است، همین مقدار فقط گفته عامه اینجا یک چیز جدیدی، مطلبی در اینجا دارند و مصرفش را هم مصرف زکات دانستند نه مصرف خمس غنیمت آیا ما هم همین را باید بگوییم یا باید بگوییم مصرف سائر موارد خمس هست و اینها هیچ مطلب را نیاورده.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم علامۀ حلی در کتاب‌های مختلفش این مطلب را آورده ولی در هیچکدامشان باز به آن فتوای عامه توجه ندارد، مگر در کتاب‌هایی که از اوّل به صورت شبیه فقه مقارَن نوشته شده که تذکره و منتهی هست. تذکره و منتهی اینها کتاب‌هایی هست که به سبک فقه مقارن نوشته شده و اینجا به عنوان احتمال همین مطلب را مفصل حالا من عبارتش را فقط اینجا یادداشت کردم نمی‌خوانم، تذکرة الفقهاء، جلد ۵، صفحۀ ۱۵۷ عبارت‌های عامه و اقوال عامه را اینجا نقل می‌کند، آخرش می‌گوید اذا ثبت هذا فان مستحق هذا الخمس علی مقتضی قول علمائنا مقتضی خمس الغنائم و یحتمل ان یکون لمستحق الزکاة و علیه قول من اوجبه من العامة، بعد تعلیل عامه را ذکر می‌کند بعد می‌گوید و نمنع العلة، کأنّ ما احتمالش هست ولی این مطلب درست نیست. نهایتا باز، یعنی در واقع اوّلین توجه به اینکه ممکن است این روایات همان مطلب عامه را داشته باشند از محقق هست و از علامۀ حلی هست. البته هیچکدامشان هم در واقع علامه ظاهرش این است که نپذیرفته محقق هم ظاهرش این هست که آن هم به عامه می‌خواهد نسبت بدهد. نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم این است ببینید خود شیخ طوسی در جایی که فقه‌اش فقه مقارن هست با جاهایی که فقه‌اش فقه مقارن نیست اینجا تفاوت کرده، یعنی جایی که به فتوای عامه توجه دارد یک جور روایت را فهمیده، جایی که به فقه عامه توجه ندارد روایت را جور دیگر فهمیده. اصلا حالا آن مبسوط گاهی اوقات به عامه توجه دارد، اینجور نیست که توجه نداشته باشد، ولی اینجا چون بحث خمس از بحث‌هایی است که بین عامه و خاصه خیلی فرق هست اینجا مستقلا از کتاب‌های عامه، مبسوط را متن اصلی‌اش معمولا از عامه است، شیخ براساس آن چهارچوب عامه کتاب را نوشته بعد تغییر داده، ولی خمس چون یک بحثی است خاصه از اوّل، چهارچوب دیگر اینجا عامی نیست، عبارت‌های خمس را اینجا نگاه کنید عبارت‌های نهایه است، از نهایه گرفته شده، کاملا روایت‌هایش پیداست، البته با یک سری افزودنی‌های مجاز که اضافه کرده به مطالب نهایه. عرض من این هست جایی که نگاه به فتواهای عامه هست با جایی که نگاه به فتواهای عامه نیست در نحوۀ استنباط تغییر کرده، من تصور می‌کنم این، خود محقق و علامه هم در کتاب‌هایی که فقه مقارن هست اینکه ممکن است این روایت مفادش چیز دیگری باشد، البته فتوا نمی‌دهند ولی توجه به این نکته که شاید عبارت روایت به گونۀ دیگری باشد در جایی هست که به آن فقه عامه توجه شده. البته حالا وقت گذشته من یک نکته‌ای را اینجا هم ضمیمه بکنم آن این است که در مختلف علامه استدلال که می‌خواهد بکند می‌گوید لنا ما رواه ابو عبیدة الحذاء فی الموثق، روایت را روایت موثق تلقی کرده، نمی‌دانم چی شده که ایشان این روایت را موثق تلقی کرده، چون روایت هیچ جهتی، موثق یعنی روایتی که عامی ثقه توش باشد، در این روایت هیچ جایش عامی ثقه نیست، هیچ کسی که توهم عامیت در موردش باشد هم نیست، روایت حسن بن محبوب عن ابی عبیدۀ حذاء است و قبلی‌ها سندهایش هم روی همین جهت چیز تعبیر می‌کند، در مدارک می‌گوید فی اعلی مراتب الصحة، جالب اینجا هست که این کلمۀ موثق بودن در بعضی کلمات تکرار شده، یعنی اینها احیانا بعضی از بزرگان ما مراجعه به کتب فقهی می‌کردند، این یک مشکلی هست، گاهی اوقات به جای اینکه به منبع اصلی مراجعه کنند به کتب فقهی مراجعه می‌کردند. و از آن جالب‌تر این هست که شهید ثانی اصلا روایت را رد کرده، چون شهید ثانی موثقات را قبول ندارد. مدرک شهید، در کتاب فوائد القواعد این روایت را رد کرده بعد گفته چون سندش ضعیف است، در فوائد القواعد، صفحۀ ۲۸۱ می‌گوید الحکم بظاهر مشهور بین الاصحاب خصوصا المتأخرین و مستند او ضعیفٌ و کثیر من المتقدمین لم یذکر هذا القسم و الاصل یقتضی عدم الوجوب الی ان یحصل الناقل، اینکه ایشان می‌گوید مستندٌ ضعیف، ضعیف اصطلاح قدماست، یعنی غیر قابل اعتبار، ایشان موثقات را ضعیف تعبیر می‌کند. مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیۀ شرح لمعه، صفحۀ ۳۰۹ هم اشاره به این مطلب می‌کند، می‌گوید اینکه ضعیف گفته به اعتبار همین تبعیت کرده از علامه در مختلف که این را موثقه می‌دانسته بعد ایشان هم چون موثقات را قبول ندارد می‌گوید فان رایه رحمها الله استضعاف الموثقات. ببینید این یکی از مشکلاتی هست که احیانا در بعضی از کتاب‌های ما هست که به جای مراجعۀ به منابع اصلی به کتاب‌های قبلی مراجعه می‌کند اعتماد می‌کند یک سهوی که از یک بزرگی سر می‌زند همینجور سرایت می‌کند در بزرگ‌های دیگری. یک نمونۀ دیگرش همان مسأله‌ای بود که از صاحب معالم بود در منتقی الجمان، اینکه امام باقر علیه السلام در زمانشان مالک مذهبش شایع بوده همینجور بعد از ایشان در کلمات خیلی‌ها تکرار شده، اعتماد کردند به فرمایش صاحب معالم، چون آدم بزرگی است، بعضی وقت‌ها بزرگ بودن یک بزرگ منشاء می‌شود که توجه نکنند آن بالأخره باید حرف را بررسی کرد و دنبال کرد. حالا این بحث را من فردا ادامه می‌دهم یکی دو تا نکتۀ بیشتر تاریخ فقهی و سبک شناختی می‌خواهم عرض بکنم که اصلا این مبحث در مکاتب مختلف فقهی چجوری بهش نگاه شده، ما مکاتب مختلف فقهی داریم، این مکاتب مختلف فقهی نگاهشان به این مسأله کاملا متفاوت است. این را حالا من فردا ان شاء الله در موردش صحبت می‌کنم و این را ملاحظه بفرمایید. حالا اجازه بدهید پس آدرس‌هایی که در این مطلب هست را هم من برایتان سریع بخوانم بعضی چیزهایش یادداشت کردم، منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۵۴۳؛ بیان، ۳۴۶، دروس، جلد ۱، صفحۀ ۲۵۹؛ لمعه، صفحۀ ۱۵۵؛ جامع المقاصد، جلد ۳، صفحۀ ۵۲؛ روضة البهیة با حاشیۀ سلطان، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۶؛ مسالک، جلد ۱، صفحۀ ۴۶۶؛ فوائد القواعد، ۲۸۱؛ مدارک الاحکام، جلد ۵، صفحۀ ۳۸۶؛ آقا جمال، صفحۀ ۳۰۹؛ روضة المتقین، جلد ۳، صفحۀ ۱۲۱؛ لوامع صاحبقرانیه، جلد ۵، صفحۀ ۵۸۹؛ ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۴؛ کفایة الاحکام، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۳؛ مفاتیح الشرایع، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۶؛ بعد از آن هم دیگر مصابیح الظلام. حالا من از آن به بعد را دیگر عبارت‌های فقها همه‌اش را نیاوردم، عبارت‌های اصلی‌اش را آوردم، مصابیح الظلام بود مال مرحوم وحید بهبهانی، جلد ۱۱، صفحۀ ۵۷؛ عبارت مصباح الفقیه، جلد ۱۴، صفحۀ ۱۴۰ را هم عرض کردم؛ زبدة المقال، صفحۀ ۵۸؛ و مرحوم آقا جمال خوانساری، که مال قبل از اینهاست در حاشیۀ شرح لمعه‌اش، صفحۀ ۳۱۰؛ اینها را حالا من بعدا در جلسۀ بعد در موردش اینها صحبت می‌کنم. من خیلی نمی‌خواهم در این بحث نتیجه‌گیری کنم، می‌خواهم نحوۀ نگاه فقها و مسالک مختلف فقها این مسئله را دنبال کنم، به خصوص نگاه آقای بروجردی در این مسئله، آقای بروجردی که در واقع زبدة المقال هست ببینید نگاهش با وجودی که ایشان فقه شیعه را ناظر به فقه عامه می‌بیند ببینید در مورد این روایت چجوری مطرح کرده ما حالا فردا تا من تا آقای بروجردی را نگاه کردم، مطالب بعدی‌اش را بعدا عرض می‌کنم، آقایان بعد از آقای بروجردی را هم آدرس‌هایش را بعدا می‌دهم و در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه چهارم، یک‌شنبه، ۱۹ فروردین ۱۴۰۳

27 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر تأثیری که مراجعه به فقه عامه دارد در فقه خاصه بودیم، عرض کردیم که این مسئله‌ای را عنوان کردیم، مسئلۀ اینکه یکی از مواردی را که به عنوان موارد ثبوت خمس در کلمات علما هست ارضی که ذمی از مسلمان بخرد. در روایت ابو عبیدۀ حذا عن ابی جعفر علیه السلام وارد شده که ایما ذمی اشتریٰ من مسلم ارضا فعلیه الخمس، که این روایت ابو عبیدۀ حذاء در فقیه و تهذیب وارد شده، یک روایت مرسلی هم شیخ مفید در مقنعه دارد که ظاهر عبارتش این هست که این را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. این عبارت در مقنع شیخ صدوق هم هست، مقنع شیخ صدوق در واقع برگرفته از روایات است، آن هم نشانگر اینکه از یک روایتی گرفته، مثلا اوّل مقنعه شیخ صدوق می‌گوید حذفت الاسانید و به عنوان یک کتاب روایی باهاش برخورد می‌کند، لئلا یثقل حملها، یک همچین عبارتی در اوّل مقنعه شیخ صدوق هست. ما عرض کردیم که صاحب معالم در منتقی الجمان برای اوّلین بار به طور جدی این احتمال را مطرح کرده که اصلا این روایت مربوط به بحث خمس نباشد و مربوط به زکات مضاعفی باشد که در کتاب‌های عامه نقل شده. ایشان فرموده بودند که از مالک این مطلب نقل شده و مالک هم رأی ظاهر در زمان امام باقر علیه السلام بوده. که خب در جلسۀ قبل عرض کردیم که مالک رأی ظاهر نبوده اصلا مالک در زمان امام باقر علیه السلام حدود ۲۰ سالش بوده، یک کمی کمتر، یک کمی بیشتر اصلا در حد و اندازه‌ای نبوده که کلام امام علیه السلام ناظر به کلام ایشان باشد. مرحوم علامۀ حلی در تذکره این مطلب را علاوه بر مالک از اهل المدینه نقل کرده، عبارت علامه در تذکره را بخوانم.

«الصنف السابع: الذمّي إذا اشترى أرضا من مسلم، وجب عليه الخمس عند علمائنا، لقول الباقر عليه السلام: «أيّما ذمّي اشترى من مسلم أرضا فإنّ عليه الخمس».

و قال مالك: إن كانت الأرض عشرية، منع من شرائها- و به قال أهل المدينة و أحمد في رواية» احمد، احمد بن حنبل هست.

«- فإن اشتراها، ضوعف العشر عليه، فوجب عليه الخمس.»

حالا اگر اهل مدینه باشد ممکن است بگوییم مثلا اهل مدینه اقتضا می‌کند که فقهای معاصر امام باقر علیه السلام هم این مطلب را گفته باشند بنابراین ممکن است بگوییم روایت ناظر به این مطلب هست.

ولی اصل مطلب این هست که اصلا نه مالک، حالا غیر از آن بحث‌هایی که جلسۀ قبل کردیم، نه مالک همچین فتوایی دارد نه اهل مدینه و اینها اصلش منشاء اینجور فتواها این هست که از مغنی ابن قدامه گرفته شده با عدم دقت در عبارت مغنی ابن قدامه و نقل نادرست از مغنی ابن قدامه. حالا اول یکی دو تا مطلب از خود فقهای خودمان عرض می‌کنم بعد، عرض کردم در جلسۀ قبل که اوّلین بار این مطلب در خلاف شیخ طوسی وارد شده، عبارت شیخ طوسی این هست که: «إذا اشترى الذمي أرضا عشرية وجب عليه فيها الخمس،»

که همان عشر مضاعف. حالا یک نکته‌ای در مورد همین کلمۀ عشر مضاعف ابتداءً عرض بکنم، زکات را اصطلاحا بهش عشر تعبیر می‌کردند چه به اندازۀ عشر باشد چه اندازۀ نصف العشر باشد، این عشری که اینجا مطرح هست عشر مضاعف یعنی در آنجایی که زکاتش یک دهم باشد، یک دهمش می‌شود یک پنجم، زکاتش می‌شود یک بیستم باشد، یک بیستمش می‌شود یک دهم، دو برابر می‌شود. این عشری که اینجا می‌گوییم عشر مضاعف از باب مثال است، یعنی زکات مضاعف و در زکات مضاعف که می‌گوییم خمس در آن مواردی که اگر با آب باران سیراب بشود یک دهم است ولی اگر با خود کشاورز آبیاری کند یک بیستم است، هر یک از اینها دو برابر می‌شود، یعنی زکات مضاعفی که اینجا مطرح هست از باب مثال هست، یک دهم می‌شود یک پنجم، یک بیستم می‌شود یک دهم در کتاب‌های عامه هم آنهایی که بحث عشر مضاعف را مطرح کردند در بعضی جاهایش هم به این تصریح کردند من جمله در این کتاب مبسوط شیبانی، جلد ۲، صفحۀ ۱۶۶، مبسوط شیبانی به یک تناسبی یک مطلبی دارد که آنجا مال شیبانی محمد بن حسن شیبانی، بعدا عبارتش را می‌خوانم. ابتدا در یک موضوعی مشابه همین موضوع ما گفته علیه فیها عشران بعد عشران را که توضیح می‌دهد می‌گوید اگر از آنهایی باشد که با آب باران سیراب می‌شود فان کان تشرب سیها او یسقی السماء فعلیه فیه الخمس و ان کان تشرب ب؟؟؟ او دانیة او ثانیة فعلیه فیها العشر.

مرحوم شیخ در خلاف که تعبیر می‌کند اذا اشتری الذمی ارضا عشریه وجبت علیه فیها الخمس آن ارض عشریه یعنی ارض زکاتیه وجب علیه فیها الخمس از باب مثال است، یعنی اگر ده یک باشد می‌شود پنج یک، اگر بیست یک باشد می‌شود ده یک.

«و به قال أبو يوسف، فإنه قال: عليه فيها عشران.

و قال محمد: عليه عشر واحد.

و قال أبو حنيفة: تنقلب خراجية.

و قال الشافعي: لا عشر عليه و لا خراج.

دليلنا: إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون في هذه المسألة، و هي مسطورة لهم، منصوص عليها.

روى ذلك أبو عبيدة الحذاء» روایت ابو عبیدۀ حذاء را می‌آورد.

در معتبر علامه عبارتش اینجوری است،

«روي جماعة من الأصحاب ان الذمي إذا اشترى أرضا من مسلم فان عليه الخمس، ذكر ذلك الشيخان»

یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی «و من تابعهما»، جالب است محقق توجه کرده که شیخ مفید این مطلب را آورده، علامه که بعد از محقق بوده به این توجه نکرده. باب خودش نبوده یک باب بعدی بوده از دست علامه در رفته.

«و رواه الحسن بن محبوب» و روایت ابو عبیدۀ حذاء را ذکر می‌کند.

«و قال مالك: يمنع الذمي من شراء أرض المسلم إذا كانت عشریته لأنه تمنع الزكاة، فإن اشتروها ضوعف عليهم العشر فأخذ منهم الخمس، و هو قول أهل البصرة و أبي يوسف و يروي عن عبيد اللّه بن الحسن العنبري،»

عبید الله بن الحسن عنبری فقیه اهل بصره بوده ۱۶۷ انگار وفاتش است. دورۀ امام باقر نیست مال دوران بعد از، این عبارت ایشان.

در منتهی این شکلی دارد: «الذمّيّ إذا اشترى أرضا من مسلم، وجب عليه الخمس. ذهب إليه علماؤنا. و قال مالك: يمنع الذمّيّ من الشراء إذا كانت عشريّة. و به قال أهل المدينة، و أحمد في رواية»

اینجا اهل المدینه تعبیر کرده حالا داشته باشید این اهل مدینه را بعدا در موردش صحبت می‌کنیم.

«فإن اشتراها ضوعف العشر، فوجب عليه الخمس.

و قال أبو حنيفة: تصير أرض خراج.

و قال الثوريّ، و الشافعيّ، و أحمد في رواية أخرى: يصحّ البيع و لا شي‌ء عليه و لا عشر أيضا.

و قال محمّد بن الحسن: عليه العشر.» تا آخر این عبارت.

این عبارت را در تذکره هم شبیه همین عبارت در یک جای دیگر تذکره وارد شده، آن عبارت این است، در بحث زکات یک بحث، عبارت مفصلی را ذکر می‌کند، اصل این عبارت حالا می‌خوانم عبارت را، از مغنی ابن قدامه گرفته شده با حذف حرف همۀ ؟؟؟ کلمات یعنی هم کلمۀ محقق، منهای شیخ طوسی، در شیخ طوسی به مالک نسبت نداده بود، شیخ طوسی این مطلب را به ابو یوسف فقط نسبت داده بود و هیچ در مورد غیر ابویوسف هم مطلبی نقل نکرده بود. آن که بود در معتبر بود، در معتبر آن را به مالک نسبت داده بود، همچنین در منتهی آن را به مالک نسبت داده بود. در تذکره یک جای عبارتش را خواندم که در کتاب الخمس است آن عبارتش آنجا بود، در کتاب الزکاة هم یک عبارت مفصلی می‌آورد که این عبارت مفصل دقیقا روشن است که از مغنی ابن قدامه گرفته با یک کمی تلخیص، تلخیصی که این تلخیص باعث شده متن خراب بشود و اصلا عبارت مغنی ابن قدامه ولو یک قدری ابهام دارد، یعنی ابهام هم ندارد، عبارت به دلیل حذف بعضی از چیزهایش، تذکره اینها مبهم شده، و الا مغنی ابن قدامه عبارتش تقریبا روشن است که به مالک ربطی ندارد. آن که مالک دارد می‌گوید ممنوع از بیع هست، به ذمی اجازه نمی‌دهند که از مسلمان ارض عشریه را بخرد، این مطلب مالک است. اما اینکه حالا ظاهر این عبارت هم این است که اصلا باطل است، یعنی منتقل نمی‌شود و آن بحث اینکه اگر بخرد زکت مضاعف می‌شود اصلا مربوط به مالک نیست، آن یک قول دیگری است، اوّل عبارت علامه را بخوانم. علامه بحثش این هست، تذکره، جلد ۵، صفحۀ ۱۵۷؛

«يكره للمسلم بيع أرضه من ذمّي و إجارتها منه

لأدائه إلى إسقاط عشر الخارج منها، فإن باعها من ذمّي أو آجره و كانت من أرض الصلح أو من أرض أسلم أهلها طوعا»

یعنی اگر مسلمان زمینش را به ذمی بفروشد یا اجاره بدهد و از ارض صلح یا ارض اسلم اهلها طوعا باشد، یعنی عشریه باشد، در مقابل مفروق عنوة که آن خراجیه است این در مقابل آن است.

«صحّ البيع و الإجارة، و به قال الثوري و الشافعي و أحمد.»

بعد دارد: «و قال مالك: يمنعون من شرائها، فإن اشتروها ضوعف عليهم العشر فأخذ منهم الخمس- و هو رواية عن أحمد»

این عبارت اصلش مال مغنی ابن قدامه است، مغنی ابن قدامه همین مطلب را دارد، من عبارت مغنی ابن قدامه را می‌خوانم با حذف بعضی از مطالب لابلایی که اینجا دارد و بعضی عباراتش هم یک کمی تغییر داده، ولی اصلش از آن عبارت است. مرحوم علامۀ حلی در تذکره از مغنی ابن قدامه فراوان نقل می‌کند. یکی از منابع اصلی تذکره مغنی ابن قدامه است، ابن قدامه متوفای ۶۲۰ است، تقریبا یک مقداری از محقق مقدم است، یعنی در همان عصر محقق هست، محقق ۶۷۲ از دنیا رفته، این ۶۲۰ از دنیا رفته. و این عبارت معتبر هم ظاهرا گرفته شده از همین عبارت مغنی ابن قدامه ولی نه این مسئله‌اش آن مطلب ذیلی که اینجا دارد، من حالا عبارت را بخوانم، ببینید، می‌گوید و یکره لمسلم بیع ارضه من ذمی، که دقیقا عین عبارت، و اجارتها منه لافضائه الی اسقاط عشر الخارج منها، عبارت علامه هم عین همین است فقط افضائه شده لادائه، حالا نسخه‌اش ادائه بوده یا افضاء را تبدیل کرده که عبارت قشنگ‌تری باشد، افضاء خب معانی دیگری دارد، زیباتر باشد. محمد بن موسی سالت ابا عبدالله که عرض کردم ظاهرا مراد احمد بن حنبل باشد. متن مغنی ابن قدامه فقه حنبلی است ولی فتاوای فقهای دیگر را هم فراوان نقل می‌کند خیلی هم با سلیقه است، یعنی یک کتابی هست که من در کتاب‌هایی که فتوای عامه را نقل می‌کنند کتابی به خوش ذوقی مغنی ابن قدامه ندیدم. آن کتاب بدایة المجتهد ابن رشد هم با ذوق است ولی آن خیلی کوتاه است، تلخیصی است. اندازۀ مغنی ابن قدامه که خوب مطالب را مفصل نقل کرده باشد آن نیست، گاهی اوقات یک چیزهای اشاراتی دارد، آنجاهایی که کامل نقل کرده باشد آن هم کتاب قشنگی است. قال محمد بن موسی سألت ابا عبدالله علیه السلام المسلم یوجر ارض الخراج من الذمی قال لا یوجر من الذمی انما علیه الجزیة و هذا ضرر. می‌گوید حق ندارد به ذمی اجاره بدهد چون اگر به ذمی اجاره بده ذمی به گردنش جزیه است چون به گردنش جزیه است دیگر زکات لازم نیست پرداخت کند، بنابراین منشاء می‌شود که ضرر زده بشود به ارباب زکات. و قال فی موضع آخر لانه لا یودون الزکاة. حالا فان آجرها من ذمی او باع ارضها التی لا خراج علیها ذمیا صح البیع. این فان باعها ادامۀ عبارت هست، این یک تکۀ وسط را حذف کرده، فان باعها. این فقط باعها آجر را دارد، عبارت‌ها را پس و پیش کرده. ارضها التی لا خرج علیها. لا خرج علیها را علامه معنا کرده، لا خرج علیها یعنی ارض صلح باشد یا عرض اسلم علیها طوعها باشد تفصیلش کرده. صح البیع و الاجارة، اینجا هم صح البیع و الاجارة. اینجا دارد و هذا مذهب الثوری، علامه گفته به قال الثوری و الشافعی و الشافعی، یک افراد دیگری را هم اینجا در عبارتش وجود داشته که اتفاقا در بحث ما آن افراد خیلی مهمند، یکی شریک هست، شریک قاضی کوفه بوده، ابی عبید هست، و لیس علیهم فیها عشر و لا خراج، قال حرب: سألتُ احمد عن الذمی اشتری ارض العشر قال لا اعلم علیه شیئا انما الصدقة کهیئة مال الرجل و هذا المشتریٰ لیس علیه. بعد دارد و اهل المدینة یقولون فی هذا قول حسنا، یقولون لا نترک الذمی یشتری ارض العشر، اجازه نمی‌دهیم اهل مدینه فتوایشان این هست که حق ندارند، نمی‌گذاریم که اینها بخرند. بعد این مطلب زکات مضاعف را به اهل بصره نسبت می‌دهد. علامه دو تا مطلب را با هم آورده، یکی مطلب اینکه ممنوع البیع هستند، مطلب دوم اینکه اگر بیع صورت بگیرد زکات مضاعف می‌شود. اهل مدینه مطلب اولی مال اهل مدینه است، مطلب دوم مال اهل بصره است اینها در عبارت علامه قاطی شده. می‌گوید: و اهل البصره یقولون قولا عجیبا یقولون یضاعف علیهم. من فکر می‌کنم اینجا، ببینید عبارت مغنی ابن قدامه دو تا کلمه یقولون دارد که تقریبا یک سطر اینها فاصله دارند، اهل المدینة یقولون فی هذا قولا حسنا، یقولون لا نترک الذمی یشتری ارضا عشر و اهل البصرة یقولون قولا عجیبا. این یقولون با این یقولون که قبلش هم کلمۀ اهل وجود دارد تقریبا یک سطر فاصله دارد، به نظر می‌رسد حالا یا در نسخۀ علامه از مغنی ابن قدامه این سقط رخ داده بوده یا خود ایشان که خواسته بوده این را چیز کند ایشان عبارت را، این بود دیگر، ایشان می‌گفتش که و قال مالک ان کانت ارض عشریة منع من شرائها و به قال اهل المدینة و احمد فی روایة فان اشتراها ضوعف العشر علیه فوجب علیه الخمس. اینها یک کمی‌اش مال اهل مدینه هست، مُنِعَ من شرائها، ولی این من فکر می‌کنم اینجوری بوده یقولون اهل المدینة، حالا از کجایش افتادگی دارد این مطلب یضاعف علیهم مربوط به اهل مدینه نیست، این مربوط به اهل البصره است، و قد رُوِیَ عن احمد هم فقط همین، فقد روی عن احمد انهم یمنعون من شرائها اختارها السلار و صاحبه و هو قول مالک و صاحبه. بعد عبارت بعدی دارد، این عبارت بعدی عبارت خود ابن قدامه است نه ادامۀ عبارت مالک، چون اینجا اصلا عبارت مالک را مستقل نقل نکرده گفته و هو قول مالک و صاحبه، خب فان اشتراها مشخص است که، اینجا قول مالک را ایشان کرده قال مالک، قول مالک وقتی شد قال مالک عبارت ابن قدامه چسبیده به عبارت مالک، به مالک نسبت داده شده، در حالی که آن عبارت اصلا قول اصلا بعدا می‌گوید فان اشتروها ضوعف علیهم العشر اخذ منهم الخمس بعد استدلال می‌کند می‌گوید و هذا قول اهل البصره و ابی یوسف و یرویٰ ذلک عن الحسن و عبید الله بن الحسن العنبری و قال محمد بن الحسن العشر بحاله و قال ابوحنیفه تصیر ارض خراج، مالک اصلا در مورد اینکه، اصلا اجازه نمی‌دهد این بخرند، موضوع ندارد، طبق نظر ایشان. ظاهر اجازه نمی‌دهد یمنع یعنی این معامله باطله است، خب معامله باطل شد دیگر موضوع ندارد، پس بنابراین اصلا مالک این وسط اینکه مرحوم شیخ طوسی هم هیچ از مالک این مطلب را نقل نمی‌کند چون مالک اصلا در این موضوع مطلبی ندارد. بگذارید یک مطلبی دیگری از بعضی از کتاب‌های اختلاف اقوال این موضوع را هم نقل بکنم که آن مطلب روشن‌تر بشود. یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های اختلاف اقوال در میان عامه یک کتاب مختصر اختلاف العلماء للتحاوی است. تحاوی متوفای ۳۲۱ است، عبارتش این است: اختلفوا فی ارض العشر اذا مکلها ذمی فقال ابو حنیفه علیه الخراج ثم لا ینتقل عنه ابدا. ابوحنیفه می‌گوید خراجیه می‌شود بعد که خراجیه شد دیگر برنمی‌گردد، تمام شد. و قال ابویوسف علیه عشران فان عادت الی مسلم فعلیه عشر واحد. تا وقتی که دست آن ذمی هست عشران هست، برگشت به مسلمان دوباره به همان وضعیت زکاتیه خودش که عشر هست برمی‌گردد. و روی نحوه عن الحسن، که حسن بصری هست و عطا، عطاء بن ابی رباع هست. حسن بصری فقیه اهل البصره است مهم‌ترین فقیه بصری‌هاست، عطا فقیه اهل مکه است، مهم‌ترین فقیه اهل مکه هست، حسن و عطا هر دوشان از فقهایی هست که معاصر امام باقر علیه السلام هستند و اینجا آن که باید در این بحث مطرح بشود اینها هستند، حسن و عطا، نه مالک، عرض کردم مالک اوّلا در عصر امام باقر نیست، ثانیا همچین فتوایی هم ندارد و هو قول عبید الله بن الحسن، عبید الله بن حسن عنبری هست آن هم بصری است ولی آن زمان امام باقر نیست، وفاتش ۱۶۷ است. و قال محمد لا ینتقل عن العشر الی الخراج بمِلک الذمی، یا بمَلک الذمی ایاها. این مطلب را در خراج یحیی بن آدم هم هست، یحیی بن آدم دویست و خرده‌ای در ذهنم هست وفاتش است قدیمی است، قدیمی‌تر از آن هست، قال یحیی و سألت شریکا عن ذمی استأجر ارضا بیضاء من ارض العشر من مسلم فضررها طعاما علی من العشر. ذمی یک ارض عشر را از مسلمان اجاره کرده، زارع ذمی است، صاحب زمین مسلمان است، عشر به گردن کی است؟ ایشان می‌گوید هیچ کسی، و قال انما هو ذمی و لیس علیه الصدقة. ذمی هم صدقه به گردنش ندارد. قلت فعلی صاحب الارض المسلم عشر، می‌گوید آنکه زمین را نکاشته، ذمی کاشته، فقال و ما للمسلم یکون علیه، ما را من استفهامیه می‌خوانم، استفهامیۀ انکاریه، یعنی کیف یکون للمسلم که به گردنش باشد، و الذرع لغیره. یا ما یکون، نمی‌دانم این را می‌شود مای نافیه خواند، للمسلم این وسط آمده یا نه، در مقام نفی است می‌گوید که به گردن مسلمان نیست در حالی که مالک ذرع آن ذمی است، بنابر این نتیجۀ بحث این می‌شود که این زمینی که ارض عشریه بوده و باید زکات می‌پرداخته زکاتش از بین برود و همینجا اصلا موضوع این قرار بوده اصلا اجازه می‌دهید که این را بفروشد یا اجازه نمی‌دهید؟ بعد خب استدلال می‌کند آنهایی که گفتند اشاره می‌کند که بعضی‌ها قائل هستند که اینجا زکات مضاعف هست و استدلال بر زکات مضاعف را در ادامه‌اش دارد که بعدا در مورد آن صحبت خواهم کرد. بنابراین اینجا یکی از مشکلاتی که ما در نقل اقوال عامه دارد اینکه مستقیم احیانا نقل نشده، مثلا اقوال عامه را می‌آیند از تذکرۀ علامه نقل می‌کنند، از منتهای علامه نقل می‌کنند، از خلاف نقل می‌کنند، حالا باز خلاف در اینها کتاب دقیق‌تری است چون مستقیما اصلا خلاف کتاب تخصصی این قضیه هست آن خیلی دقیق‌تر از همۀ اینها هست، البته آن هم احیانا اشتباهاتی در نقل اقوال وجود دارد. اگر هم ما می‌خواهیم اقوال را نقل بکنیم باید مستقیم به خود کتاب‌های اصلی اینها مراجعه کنیم مطالب را از همان آنها گرفته بشود. البته یک امتیازی مراجعه به امثال خلاف و تذکره دارد آن این است که پاورقی‌های این کتاب‌ها آدرس منابع سنی‌ها را داده، یعنی به خصوص حالا مغنی ابن قدامه هم خودش خوش ترتیب است هم دو جلد فهرست بسیار خوب دارد که خیلی راحت است پیدا کردن مطالب از مغنی ابن قدامه ولی سایر کتاب‌هایشان خیلی درب و داغون است، پیدا کردن مطلب توش دشوار است. این است که مراجعۀ به خلاف شیخ طوسی، تذکره، منتهی و این کتاب‌هایی که تحقیق شدند آدرس می‌دهند مطالب را در کتاب‌های اهل تسنن خیلی مفید هست از آنجاها می‌شود مراجعه کرد، ولی نباید به آنها اکتفا کرد، باید از طریق اینها به کتاب‌های اصلی مراجعه کرد آن با حوصله نه فقط همینجور نگاه کند آدم اینکه هست در آنجا، خیلی از این محقق‌ها فقط آدرس می‌دهند، اشتباهات در نقل را هیچ تذکر نمی‌دهند، در حالی که عرض کردم اینجاها علامه نحوۀ نقل، به نظر می‌رسد علامه هم محقق هم علامه عبارتش را درست نقل نکردند مغنی ابن قدامه را، هر دو از مغنی ابن قدامه نقل کردند عبارت مالک را آن ادامۀ عبارت که مال خود ابن قدامه هست چسباندند به عبارت مالک و فکر می‌کنم آن عبارت دوم تذکره که عرض کردم دو جایش هست یکی در کتاب الزکاة هست یکی در کتاب الخمس است، حدس می‌زنم این کتاب خمس هم به کتاب زکات مراجعه کرده یا خیلی سریع مراجعه کرده، چون در کتاب خمسش تشویش بیشتر است یعنی آن اشتباهی که در نقلیات هست خیلی بیشتر هست. بنابراین ما عمدتا اینجا قول فقیه اهل بصره را داریم که حسن بصری باشد و قول فقیه اهل مکه را داریم که عطاء باشد. و از اهل مدینه، ممکن است شخصی بگوید اصلا این روایت ابو عبیدۀ حذاء از امام باقر علیه السلام هست، یا باید ملاحظۀ فتوای امام علیه السلام را کرد که امام علیه السلام اهل مدینه بودند، و اهل مدینه ظاهرا اجازه نمی‌دادند اصلا برایشان موضوع نداشته این مطلب، اجازۀ فروش را نمی‌دادند. یا باید ملاحظۀ فتوای سائل و راوی را در نظر بگیریم که راوی ما ابو عبیدۀ حذاء هست که اهل کوفه هست، خب این را به عنوان اشکال در اینکه اصلا نمی‌توانیم با توجه به این نکته بگوییم این روایت مثلا ناظر به فتواهای عامه باشد. ولی من تصور می‌کنم که یکی دو تا نکته هست، یکی اینکه لازم نیست عین همین عبارت و عین این فتوا چیز باشد، اصل این موضوع مطرح بوده که آیا اگر ارض عشریۀ زکات را بفروشند ذمی این را بگذارد زکاتش به عهدۀ کی است؟ عبارت شریک را برای همین آوردم که قاضی کوفه بوده این موضوع برایش مطرح بوده او می‌گوید که معامله صحیح هست زکاتش به عهدۀ هیچ کس نیست اصلا ساقط می‌شود.البته شریک مال زمان امام صادق علیه السلام است، شریک مال زمان باقر علیه السلام نیست. به نظر می‌رسد این موضوعات از قبل مطرح بوده یعنی یک موضوعاتی نبوده که خلق الساعة ایجاد شده باشد، اینها موضوعات مطرح جامعه را می‌آمدند از شریک سؤال می‌کردند، اهل مدینه می‌گفتند اصلا نمی‌گذاریم اینها چیز کنند، ولو ما فتوایی در این موضوع معاصر امام باقر علیه السلام هم نباشد از اهل کوفه و امثال اینها ولی موضوعش مطرح بوده در جایی که اهل بصره، حسن بصری که فقیه عمدۀ اهل بصره هست این موضوع را مطرح می‌کند، از اهل مکه که عطاء هست، به خصوص یک نکته‌ای در مورد مکه هم هست خیلی وقت‌ها سؤالاتی که از امام صادق علیه السلام می‌شد در مکه انجام می‌شده، امام مکه تشریف می‌آوردند راوی‌ها می‌آمدند از امام علیه السلام سؤال می‌کردند، این هم خیلی روشن نیست که این سؤال اصلا در مدینه انجام شده باشد، همین ابو عبیدۀ حذاء می‌گوید بین راه مکه و مدینه امام صادق علیه السلام به من برخورد کرد، داشتم سنگ‌هایی را روی هم می‌گذاشتم می‌خواستم یک مسجد درست کنم، مسجد موقتی برای اینکه این یک جایی باشد، این در فقیه هست در ذیل من بنیٰ مسجدا کمفحص قطات بنی الله له بیتا فی الجنة آنجا می‌گوید که ابو عبیدۀ حذا می‌گوید من در راه بین مکه و مدینه بودم امام صادق علیه السلام به من رسید و دید دارم این را، حضرت گفت این هم از مصادیق همان است، این شما دارید مثلا. به هر حال خیلی روشن نیست که اینها حتما در مدینه انجام شده، به هر حال این موضوعی بوده در زمان امام باقر علیه السلام کاملا مطرح بوده، خود موضوع ولو اهل کوفه اصلا فتوای به این موضوع نداشته برایشان، موضوع نداشته به خاطر اینکه اجازه نمی‌داد، موضوع داشت به یک معنا، می‌گفتند معامله باطل است وقتی معامله باطل شد دیگر اینکه حالا خراجش کی بوده و امثال اینها موضوع ندارد دیگر، معامله را باطل می‌دانستند اجازه نمی‌داد که این کار را بکند. ولی به هر حال این یک موضوعی بوده در زمان امام باقر علیه السلام کاملا مطرح بوده و این است که از شریک می‌آیند سؤال می‌کنند، از مالک سؤال شده و امثال اینها، خلق الساعة این موضوع ایجاد نشده، این را حاج آقا یک اشاره‌ای در این بحث دارند می‌گویند که این موضوعی که، البته حاج آقا این بحث را که این مربوط به مالک نیست را در کلامشان نیست، این نکته‌ای بود که من عرض می‌کنم و مقایسۀ بین مغنی ابن قدامه، ایشان همان فتوای مالک را که مطرح کردند در مقام جواب به اشکالی که کردند که مالک زمان امام باقر علیه السلام نبوده ایشان می‌فرماید که این فتوا همینجوری که یک دفعه مالک این فتوا سبز نشده، این از قبل مطرح بوده، من حالا اینجوری مطرح بکنم آن این است که این موضوع در زمان امام باقر علیه السلام یک دفعه محل ابتلا نشده که، چون بحث فروش به اهل ذمه از قدیم بوده از زمان پیغمبر که اهل ذمه بودند بعد زمان خلفا و امثال اینها بودند این موضوعات مطرح بوده، این اصل مسئله، مسئلۀ محل ابتلایی است و فروع مختلفی هم دارد، مسلمان به ذمی بفروشد، ذمی ارض خراجیه را به مسلمان بفروشد این هم در خلاف بحث‌هایش وجود دارد که ارض خراجیه به مسلمانی که خراج نمی‌پردازد پرداخت بشود حکمش چی است، ارض مسلمانی که به ذمی بخواهد پرداخت کند آن حکمش چی است؟ اینها اصلا موضوعات مختلفی بوده که مسائل مختلف، شاخه‌های مختلفش کاملا آن دوره‌ها مطرح بوده و کاملا طبیعی است که ما بخواهیم بگوییم که این روایت ابی عبیدۀ حذاء ناظر به این مسئله است، ما نمی‌خواهیم بگوییم که عملا این فتوا در آن زمان مطرح بوده. یک نکته‌ای اینجا عرض کنم آقای هاشمی در کتابشان یک مطلبی را دارند من حالا الآن وقت گذشته فقط مطلب ایشان را آغاز می‌کنم، این بحث را فردا ادامه می‌دهم، بحث جالبی است و در موردش یک مقدار باید این بحث را ادامه بدهیم. ایشان این روایت ابی عبیدۀ حذاء را که مطرح می‌کنند از آقای خویی نقل می‌کنند که فتوای مالک را، این روایت ممکن است ناظر به همان فتوای مالک باشد، آقای خویی اشکال می‌کنند که مالک در زمان امام باقر نبوده و آن اشکال معروف را مطرح می‌کند. آقای هاشمی می‌گویند لکن الانصاف انما یراجع المسئلة فی فقه العامة یجد ان جذور هذه الفتوا کانت ثابتة بشکل و آخر لدی جملة من مذاهبهم بل لعل مشهورهم ان الارض العشریة ای التی فیها زکات اذ اشتراها ذمی ضوعف علیه ذلک فیوخذ منها الخمس بل الظاهر منهم ان عمل الخلفا منذ عهد خلیفة الثانی علی ذلک. ایشان یک سری توضیحاتی اینجا دارد نه مصدر ذکر کرده نه عبارت ذکر کرده نه آدرس داده نه هیچی هیچی، و بعد هم به این استدلال کرده بعد از آن یکی از استدلال‌های مهمش این مطلب هست حالا عرض می‌کنم که اینها خیلی به هم ریخته است، حالا توضیح می‌دهم که داستان چی است این یک مسائل را کاملا، خیلی تعجب کردم ببینید زمان فرض کنید علمای سلف کتاب نبوده، امکانات نداشتند خیلی با فلاکت همینکه یک چیزی، یک عبارتی از مرحوم وحید بهبهانی دیدم، وحید بهبهانی می‌گوید مطلبی از خلاف شیخ طوسی نقل کردم، می‌گوید نسخۀ خلاف ندارم مراجعه کنم ببینم درست نقل کردند یا درست نقل نکردند، وحید از خاندان‌های علمی بوده، مرحوم ملا محمد تقی مجلسی پدر بزرگش بوده، مرحوم مجلسی دوم که امروز روز وفات ایشان هست دایی‌اش بوده یک خانوادۀ علمی اینجوری می‌گوید کتاب خلاف ندارم که مراجعه کنم، یعنی اینقدر امکانات محدود بوده با آن امکانات محدود زحمت می‌کشیدند. ولی دیگر در این عصرهای کنونی که هم کتاب زیاد است هم، البته موقعی که ایشان کتاب خمس را می‌نوشته هنوز کامپیوتر نیامده، این مال قبل از کامپیوتر است، کتاب خمس ایشان من یادم هست ایشان درس خمس را که می‌گفت یک دو سه سال ما مرکز کامپیوتری رفتیم، زمان کتاب الخمس کامپیوتر نبود. ولی خب بالأخره کتاب بود، بعد از انقلاب یکی از امتیازات بعد از انقلاب گسترش کتاب بود، خب خلاف، اینجور من یراجع المسئلة فی فقه العامة بدون آدرس دادن، بدون هیچی بدون هیچی خیلی بد است. بل الظاهر منهم ان عمل الخلفاء منذ عهد خلیفة الثانی کان علی ذلک فلم تکن هذه الفتوا من مختصات مالک و مذهبه فی الفقه و ینحصر وجه الحمل علی التقیة بصدور روایت فی زمنه بل المتتبع یری ان القول بمضاعفة العشر کان قول الاحناف، این هم عبارت عجیبی است، خود ایشان در صفحۀ قبل فتوای ابوحنیفه را نقل کرده، فتوای محمد بن حسن شیبانی را نقل کرده، فتوای ابویوسف را نقل کرده، قول ابویوسف است نه مال احناف، ابوحنیفه فتوایش این نیست، محمد بن حسن شیبانی هم این نیست، ابوحنیفه می‌گوید ارض عشریه می‌شود ارض خراجیه، محمد بن حسن شیبانی می‌گوید نه همان عشریه باقی می‌ماند مضاعف نمی‌شود این کلام مال ابویوسف است، قول الاحناف خیلی عجیب است، کان قول الاحناف حیث یعذیه ابو عبید فی کتاب الاموال الی ابی یوسف، حالا چون به ابی یوسف قول الاحناف، تعبیر خیلی. و اما مالک این مطلبش درست است، و اما مالک فکان یقول ان الذمی یومر ببیع الارض لان فی ذلک ابطل للصدقة. آن را می‌گوید نمی‌گذارم در دست ذمی بماند این مطلبش درست است، این مطلب در مورد مالک این فتوای مالک نیست. عرض کردم این فتوا، قدیمی‌هایش مال حسن بصری است، مال عطاء مکی است، عطاء بن ابی رباء، فقیه مکه، بعد از آنها ابویوسف هست که ابویوسف معاصر امام کاظم علیه السلام هست که اصلا متأخر است. آن که مطرح کرد این دو نفر است، حسن بصری و عطاء مکی و امثال اینها. بعد یک توضیحاتی ایشان دارد این توضیحاتش باشد کتاب ایشان را ملاحظه بفرمایید یک سری مباحث خیلی به هم ریخته است و جالب اینجاست ایشان عجله کرده مثلا ایشان اینجا کلام مرحوم علامۀ مجلسی در مرآة العقول را آورده اصلا متوجه نشده کلام ایشان را، اشکال هم کرده، اگر توجه می‌کرد یک کمی همان مرآة العقول را ایشان با دقت مطالعه می‌کرد خیلی یک جور دیگر بحث را دنبال می‌کرد. حالا این را فردا ان شاء الله می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه پنجم، دوشنبه، ۲۰ فروردین ۱۴۰۳

28 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که زمینی که ذمی از مسلمان می‌خرد بنابر روایت ابو عبیدۀ حذاء ذکر شده که خمس درش هست، مراد از این عبارت چیست؟ مرحوم شیخ طوسی در خلاف این را و بحثی که در میان عامه مطرح هست که اگر ذمی ارض عشریه را از مسلمان بخرد این زکاتی که در این ارض هست دو برابر می‌شود عشر تبدیل می‌شود به خمس معنا کرده، ولی در سایر کتاب‌هایشان ظاهرش این است که نه این همان خمس متعارف گرفته که عرض کردم از جهات مختلف بین این دو تا فتوا فرق هست، اوّلا فتوای خلاف مربوط به ارض عشریه است نه مطلق ارض، در حالی که فتوای هدیه مربوط به مطلق ارض است. یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم در مورد اینکه اصلا زمین‌های غیر عشریه مثلا زمین‌های خراجیه را ذمی می‌تواند بخرد یا نمی‌تواند بخرد زمین‌های خراجیه اصلش ملک مسلمان‌ها هستند بنابر تحقیقی که هست اینها ملک مسلمان، بعد اینها مفروق عنوة اینها ملک مسلمان‌ها هستند و اینکه ملک مسلمان‌ها هستند حالا در اختیار آن مثلا کسی که کافری که بوده خیلی وقت‌ها قرارش می‌دادند و ازش خراج می‌گرفتند، بعدا هم که مسلمان هم بشود طرف این زمین زمین خراجیه باقی می‌ماند. در مورد زمین‌های خراجیه بحث مفصلی هست که آیا در مورد زمین‌های خراجیه می‌شود فروخت یا نمی‌شود فروخت، یا فروش در موردش مطرح هست، بحث مفصل این فروش زمین‌های خراجیه را در این کتاب زمین در فقه اسلامی آقای مدرسی طباطبایی در جلد اوّلش اینجا آن بحثش را مطرح کردند. جلد ۱، صفحۀ ۱۶۰ که مفصل در مورد این صحبت کردند. محصل مطلب این هست که خود این زمین قابل فروش نیست ولی حق تصرف در زمین یا بنایی که در این زمین وجود داشته باشد یا اینجور چیزها قابل فروش هست. بحث مفصلش را حالا اینجا مراجعه بکنید در موردش، ما بنابر اینکه به یک نحوی از انحاء فروش زمین را تصحیح بکنیم و بگوییم مراد از فروش زمین همین فروش زمینی بود که در روایات متعددی هم در موردش صحبت هست که این زمین را می‌فروشند، حالا به همان معنایی که این روایات را به آن معنا گرفتند که در واقع خود زمین اگر هم می‌گوییم زمین فروخته می‌شود حق آن شخص در زمین را فروخته می‌شود یا چیزهای دیگری که در این مورد هست.

**شاگرد:** خلاف ظاهر

**استاد:** حالا خلاف ظاهر یا غیر خلاف ظاهر خب همین مشابهاتش در روایات هست اینجوری مثلا معنا می‌کنند. به هر حال فقهای ما نوعا این را به همین معنا گرفتند بعد از شیخ طوسی تا زمان صاحب معالم در منتقی الجمان. البته مرحوم محقق در مختلف اشاراتی به آن فتوای عامه دارد، علامه در تذکره و منتهی، در دو جای تذکره و یک جای منتهی به آن فتوای عامه اشاره دارد ولی هیچکدامشان فتوا نمی‌دهند که این روایت مربوط به آن فتوای عامه باشد، اولین کسی که به طور جدی این فتوا را مطرح می‌کند و مانع است می‌گوید نمی‌شود به این روایت تمسک کرد بر فتوای مشهور مرحوم صاحب معالم در منتقی الجمان هست. البته مرحوم صاحب منتقی یک مطلبی را مطرح می‌فرماید که این فتوای مالک زکات مضاعف بوده و فتوای مالک در زمان امام باقر علیه السلام فتوای ظاهر بوده که عرض کردیم هر دو جهت اشتباه است، نه فتوای مالک این مطلب بوده و نه فتوای مالک در زمان امام باقر علیه السلام فتوای شایعی بوده و توضیح دادیم که منشاء اشتباهش چی است. الآن من همینجوری دیدم نمی‌دانم این دوست ما کی نوشته این عبارت را، عبارت مغنی ابن قدامه را دیدم آورده البته عبارت را کامل نیاورده نصف عبارت را آورده بقیۀ عبارت را نیاورده و نتیجه‌گیری‌هایی کرده خیلی اشتباه عجیبی بود من همینجوری سر سری نگاه کردم، عبارت را می‌خواهید مراجعه کنید با دقت مراجعه کنید، منابع دیگر مراجعه کنید همینجوری سرسری ننویسید، خیلی سرسری بود. آقای مدرسی هم دیدم که، این بحث را آقای مدرسی مفصل در مورد این روایت در کتاب زمین در فقه اسلامی بهش پرداخته بحث‌هایی در مورد تغییر وضعیت مالکیت زمین خراجیه یا زمین عشریه این را وارد شده. یک بحث مفصلی را ایشان مطرح کرده، جلد دوم، صفحۀ ۱۱۱، یک مسئله که از ادوار نخستین فقه اسلامی مورد اختلاف بحث بوده مسئلۀ تغییر وضع مالیاتی با تغییر شرایط مالکیت هست، بعد بحث‌های مختلفی که در این مورد هست را شروع می‌کند مطرح کردن بعد اینجا یک بحث سر این هست که اگر ارض خراجیه که اصل ارض خراجیه در اختیار غیر مسلمان‌ها بوده خراج گرفته می‌شود، اگر به مسلمان منتقل بشود یا مالکش مسلمان بشود چه حکمی دارد اینها را بحث‌هایش را مطرح کردیم که عکس صورت بالا یعنی مواردی که ارض عشریه به غیر مسلمانان انتقال یابد به شدت مورد اختلاف نظر بوده است فقها مالکی و شافعی و زاهری و بعضی از حنبلیان و زیدیان به پیروی از گروهی از مقدمات فقها مانند شریک بن عبدالله نخعی، ابن ابی ذئب، شریک بن عبدالله قاضی کوفه بوده، در زمان امام صادق است. ابن ابی ذئب آن هم زمان امام صادق هست، فقیه مدینه است، سال ۱۵۸ از دنیار فته، ابن ابی سهره آن هم فقیه مدینه است ۱۶۲، اینها عمدتا مال زمان امام صادق هستند، زمان امام باقر اینها آنچنان مطرح نیستند. ابن شبرمه، متوفای ۱۴۴ از فقهای مکتب کوفه است، اینها هم زمان امام صادق عمدتا مطرح هستند. حسن بن صالح زیدی هست. حسن بن صالح هم مال همان دوره‌های امام صادق است. با توجه به اینکه این اراضی خراجیه نبوده و از طرف دیگر عشر نیز تکلیف وظیفۀ مذهبی مسلمانان است اینگونه اراضی را از هرگونه مالیات اعم از عشر و خراج معاف می‌دانستند. بر همین اساس برخی فقهای قدیم و برخی زیدیان و بنابر روایتی مالک نیز معتقد بودند که در این موارد باید خریدار غیر مسلمان را وادار کنند زمین را به مسلمانان بازگرداند تا زمینی بی مالیات نماند. بعد می‌گوید برخی دیگر از دانشمندان زیدی می‌گفتند که غیر مسلمانان مالک اراضی عشریه نمی‌توانند شد و معاملات خرید و فروش یا اجاره در اینگونه اراضی با آنان خودبه خود باطل است. این نظر به حسن بصری و عمر بن عبدالعزیز نیز نسبت داده شده است. البته حسن بصری آنجوری که در خراج قاضی ابویوسف هست نظرش این نیست. چند تا فقهای حنبلی از جمله ابوبکر خلال و ابن تیمیه نیز می‌گفتند فروختن زمین عشری به غیر مسلمانان جایز نیست هرچند بیشتر فقهای حنبلی این نظر را نمی‌پذیرفتند، اوزاعی و شریک نیز می‌گفتند نباید گذاشت غیر مسلمانان زمین عشریه را خریداری و تملک کنند. این عبارت‌هایی که آورده چون بعضی از این عبارت‌ها ابهام دارد اینکه می‌گوید جایز نیست یعنی حکم تکلیفی صرف است یا وضعا هم باطل است یا نه، این عبارت را آورده که حالا ابهاماتی که در عبارت هست این متن هم منعکس بشود. نظریۀ عدم جواز فروش زمین عشری به غیر مسلمانان در برخی مآخذ حنفی به شافعی نیز نسبت داده شده و در پاره‌ای متون فقه شافعی از مالک دانسته و برخی مآخذ فقه مالکی آن را به شیبانی منسوب داشته‌اند که در مورد شافعی می‌توانیم پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر بوده. شافعی دو مجموعۀ نظر دارد، شافعی یک زمان می‌رود مصر، مصر که می‌رود بسیاری از فتواهایش عوض می‌شود، مجموعۀ فتاوای جدید، کأنّ اصلا دو تا شافعی داریم، شافعی قدیم و شافعی جدید. مثلا می‌گویند الشافعی فی القدیم یعنی قبل از رفتن به مصر. شافعی فی الجدید یعنی بعد از اینکه در مصر رفته.

که در مورد شافعی می‌توان پنداشت که آن نظر قدیمی‌تر او بوده ولی هیچ یک از دو انتساب دیگر که به مالک نسبت داده درست نیست به خصوص مالک در نظائر این مورد در فروش اموال دیگری که موجب سقوط حقوق مالی دیگری مانند زکات می‌گردد و نیز فروش چیزهایی مانند قرآن و بردۀ مسلمانان بداند که از نظر فقهی مشکلات دیگری پدید می‌آورد نظر می‌داد که خرید و فروش درست است ولی باید غیر مسلمانان را واداشت آن را در معاملۀ دیگر باز پس فروشد، احتمالا حرام می‌دانسته، یمنعون یعنی نمی‌گذارم یعنی ممنوع هستند از معامله، چون عبارت ابن قدامه را خواندیم در مورد مالک می‌گوید یمنعون امثال اینها، ولی ایشان مجموعا می‌خواهد برداشت کند که معنای یمنعون این هست که یا باید بگوییم یعنی حکم تکلیفی‌اش این هست که اجازه نمی‌دهند اینها بفروشند، اگر هم خواستند بفروشند مجبورشان می‌کنند باز پس بفروشند، یعنی دوباره برگردانند. ابوحنیفه و به پیروی از او بیشتر حنفیان معتقد بودند که مالیات زمین به خراج تبدیل خواهد شد، شیبانی، محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه و سفیان ثوری، سفیان ثوری تقریبا معاصر امام صادق علیه السلام هست. و اباضیان نظر می‌دادند که مالیات آن کماکان عشر خواهد بود، نظر دیگر در فقه سنی آن بود که اگر غیر مسلمانان ذمی در مسئلۀ اصلی اقامت خود زمینی از اراضی عشریه خریداری کنند از آنان چیزی گرفته نمی‌شود، ولی اگر در مرتبۀ دیگری زمینی خریداری کنند در حکم تجارت است و از آنان عشر به عنوان تجارت و نه به عنوان مالیات محصول یا مالیات ارضی ستانده می‌شود. بعد اینجا می‌گوید که ابو یوسف به پیروی از فقها مکتب بصره. فقهای مکتب بصره را در پاورقی می‌گوید مانند حسن بصری و عبید الله بن حسن عنبری. و برخی دیگر از فقهای متقدم، از خراج یحیی بن آدم نقل می‌کند، حَکَم بن عُتیبه، حکم بن عتیبه هم می‌گوید که قائل به همین نظریۀ چیز مضاعف بوده. حَکَم بن عُتیبه فقیه کوفه است و زمان امام باقر هم هست، این حکم بن عتیبه، چیز جدیدی که اینجا هست. و از عطا، عطا فقیه مکه است، از فتوح البلدان بلاذری هم از عطا و ابن شبرمه، ابن شبرمه قاضی کوفه است، از اینها نقل شده. و برخی دیگر از فقهای متقدم معتقد بود که مالیات از یک عشر به دو عشر تغییر خواهد یافت، این نظر در مآخذ شیعی متأخر به اشتباه از مالک تصور شده است.

ایشان می‌گوید مآخذ شیخی متأخر، آدرس‌هایی که در پاورقی دارد از منتقی شروع می‌شود، عرض کردم این مطلب قدیمی‌تر از منتقی است این اشتباه. این اشتباه از محقق شروع شده در علامه، یعنی ظاهر عبارت‌های آنها اینجوری است، عبارت‌های معتبر و بعدش هم علامه از اینجا شروع می‌شود چیز هم از عبارت علامه این برداشت را کرده، عبارتش ظاهرش همین مطلب هست که مربوط به مالک است. یک نکته‌ای را من ادامه‌ای دارد این بحث، عبارت ایشان، من آن عبارت را فعلا نمی‌خوانم بعدا توضیحی دارد در موردش توضیحی می‌دهم. بنابراین مجموعۀ مطالب استفاده می‌شود که نه این بحث در زمان امام باقر علیه السلام کاملا مطرح بوده، حتی در کوفه هم مطرح بوده، حالا غیر از اینکه، این یک موضوع کاملا محل ابتلایی بوده و خیلی طبیعی هست که کلام امام علیه السلام دقیقا ناظر به همین موضوع باشد و فتوا، به خصوص اگر ما بگوییم این روایت از امام صادق بوده و در نقل فقیه و تهذیب که آن را از امام باقر نقل می‌کنند اشتباهی رخ داده چون عرض کردم اینجا یک اختلاف نقل وجود دارد، شیخ مفید در مقنعه آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که یک اشتباهی رخ داده یا شیخ مفید که به امام صادق نسبت داده اشتباه است، بعید این روایت تکرار شده باشد، یا شیخ طوسی و شیخ صدوق که آن را به امام باقر علیه السلام نسبت می‌دهند آنها اشتباه کردند. ابو عبیدۀ حذاء هم از امام باقر نقل می‌کند هم از امام صادق، کلا راوی هر دو امام هست در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته در مدینه هم دفن شده و یک روایاتی در مورد مرگ ابو عبیدۀ حذا هست روایت جالبی هم هست. ولی زمان امام باقر و امام صادق هر دو را درک کرده و اگر به خصوص این احتمال را ما بگوییم که زمان امام صادق علیه السلام بوده و نقل شیخ مفید در مقنعه را ترجیح می‌دهیم که خب مطلب واضح‌تر، ولی در زمان امام باقر علیه السلام هم این موضوع مطرح بوده، حتی فتوایی، اصلا موضوعش که خیلی جدی است طرحش، که حکم این موضوع چی است، ولی زکات مضاعف فقهای حسن بصری و بعضی از فقهای کوفه بعضی از فقهای بصره امثال اینها قائل به زکات مضاعف بودند و از آن جهت مشکلی در اینجا نیست. آقای هاشمی یک مطلبی را اینجا ذکر کرده که عرض کردم هیچ توضیحی نداده، فقط صرفا اصل مطلبش را اشاره کرده و یک ادامه‌ای دارد که من عمدتا به آن ادامه می‌خواهم صحبت کنم، ایشان می‌گوید لکن الانصاف انما یراد، این اشکالی که بعضی گفتند روایت نمی‌تواند ناظر به قول مالک باشد و اینها آقای خویی فرمودند چون مالک زمان امام باقر علیه السلام اصلا شخص قابل، شخصیتی نداشته که فتوا ناظر به او باشد حالا حقیقةً یا تقیةً.

«لكن الانصاف: ان من يراجع المسألة في فقه العامة يجد انّ جذور هذه الفتوى كانت ثابتة بشكل و آخر لدى جملة من مذاهبهم، بل لعل مشهورهم انّ الارض العشرية أي التي فيها زكاة اذا اشتراها الذمي ضوعف عليه ذلك، فيؤخذ منه الخمس، بل الظاهر منهم انّ عمل الخلفاء منذ عهد الخليفة الثاني كان على ذلك،» این مطلب را «فلم تكن هذه الفتوى من مختصات مالك و مذهبه» و بعد یک نکات دیگری را هم مطرح می‌کند. من هیچ جایی این مطلب را پیدا نکردم که ایشان می‌گوید عمل خلفا از زمان خلیفۀ ثانی بر این مطلب بوده. یک چیز دیگری هست ظاهرا ایشان هم قاطی کرده. بحثی هست که یک گروهی بودند بنی تغلب، نصارای بنی تغلب، نصارای بنی تغلب از جزیه پرداخت کردن ابا کردند، گفتند ما جزیه نمی‌پردازیم عمر ترسید که اینها بروند به روم ملحق بشوند و مشکل‌ساز بشود با اینها قرارداد بست که به جای جزیه زکاتشان دو برابر بشود، زکات مضاعف. و آن چیزی که از زمان عمر مطرح است زکات مضاعف نسبت به نصارای بنی تغلب است و این نصارای بنی تغلب فرد خفی ذمی است، اصلا اینکه نصارای بنی تغلب از ذمی‌ها باشند مورد بحث است، حالا من عبارتش را یادداشت کردم، عبارتی که دیروز قسمتی‌اش را خواندم، عبارتی هست در خراج ابی یوسف هست، خراج ابی یوسف، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۴. می‌گوید که عن زیاد بن حدیر قال ان اول من بعث عمر بن الخطاب علی العشور الی ههنا انا، من اولین عاشری بودم که عمر من را به عنوان عاشر تعیین کرد. قالوا، بعد توصیه‌های عمر را یکی یکی نوشته، قال و امرنی ان اقلص علی نصاری بنی تغلب قال انهم قوم من العرب و حیث من اهل الکتاب، علت اصلی که اینها می‌گویند لیس، در روایات ما هم هست، آنها به شرایط ذمه عمل نکرده بودند، یک شرایطی برای ذمه برای اینها تعیین شده بوده که اینها نگذارند بچه‌شان نصرانی بشوند و چطور، در چیز، خودتان نصرانی هستید اشکال ندارد ولی بچه‌هایتان حق ندارید بگذارید آنها نصرانی بشود، اینها به این شرایط عمل نکردند این است که در روایات ما هست، روایات متعدد ما داریم در مورد نصاری بنی تغلب، ولی عصر یکی از چیزهایی که وقتی می‌آید نصارای بنی تغلب را به آن وضع اوّلی برمی‌گرداند، اینها اهل ذمه نیستند، شما بنی تغلب را بزنید و جزء موضوعات مهمی هست که چرا کأنّ عمر از اینها، اینها را به عنوان اهل ذمه تلقی کرده، البته عمر از اهل ذمۀ آنچنانی تلقی نکرده ولی بالأخره زراری اینها را به عنوان کسانی که غیر مسلمان‌ها خب در جنگ‌ها که مسلمان‌ها فاتح می‌شد آنها را بحث صبی و اسیر گرفتن مطرح بوده در مورد اینها اسیر گرفتن مطرح نبوده. در روایات در مورد نصارای بنی تغلب بحث اینکه اینها باید صبی در موردش مطرح می‌شد و امثال اینها مطرح شده. حالا من ادامۀ مطلب را می‌خوانم در خیلی جاها نصارای بنی تغلب یک گروهند، ذمی یک گروه دیگر است. اصلا اینها احکامشان کاملا متفاوت است. قال ابویوسف و کل ارض من ارض العشر اشتراها نصرانی تغلبی فان العشر یضاعف علیه کما یضاعف علیهم فی اموالهم التی یختلفون بها فی التجارات و کل شیء یجب علی المسلم فی فیه واحد فعلی النصرانی تغلبی اثنان. یک قانون عام در مورد نصرانی تغلبی هست که تمام مالیات‌ها و چیزهایی که مسلمان‌ها یک برابر مال نصرانی تغلبی دو برابر می‌شود به خاطر آن قراردادی که اینها داشتند. بعد می‌گوید و ان اشتریٰ رجل من اهل الذمة سوی نصاری بنی تغلب ارضا من ارض العشر اینجا آن محلی که هست اینجا هست. فان ابا حنیفه قال اذا علیه الخراج، ابوحنیفه این را گفته که خراج برایش گذاشته می‌شود و توضیحاتی در موردش می‌دهد. و انا اقول یوضع علی العشر مضاعفا فهو خراجها. خود ابو یوسف خراج مضاعف را قائل هست. بعد عبارت ابویوسف نقل می‌کند خود ابویوسف می‌گوید قال ابویوسف حدثنی بعض اشیا مثلنا ان الحسن و عطا قال فی ذلک العشر مضاعفا قال ابویوسف فکان قول الحسن و عطا احسن عندی من قول ابی حنیفه علی تری ان المال الذی یکون للمسلم للتجارة فیمر به علی العاشر فیجعل علیه ربع العشر فان اشتراه ذمی فمر علیه علی العاشر لتجارة جعل علیه نصف العشر.

یک قانونی انگار بوده یک سری قرار مالیات‌هایی را که در مسلمان‌ها بوده به ذمی‌ها که می‌رسد دو برابر می‌کردند. این اختصاصی به بحث نصارای بنی تغلب ندارد، در مورد غیر آن هم ایشان اینجوری می‌گوید، می‌گوید علی تریٰ ان المال یکون للمسلم للتجارة فیمر به علی العاشر فیجعل علیه ربع العشر. عاشر بر مسلمان که بخواهد زکات مال التجارة را بگیرد یک چهلم می‌گیرد، همین زکاتی که یک چهلم است، فان اشتراه ذمی فمرّ به علی العاشر للتجارة جعل علیه نصف العشر، دو برابر می‌شود. ضعف ما علی المسلم. به این می‌گوید همچنان که در مال التجارة دو برابر می‌شود در مورد زمینش هم دو برابر می‌شود. آقای طباطبایی قدس سره می‌گوید که این داستان دو برابر کردن زکات مضاعف را قیاس کردند به بحث زکات مضاعف بنی تغلب، نه این الزاما مربوط به بنی تغلب نیست، در مورد غیر بنی تغلب هم مطرح هست. بعد می‌گوید اساس فقهی این نظر قیاس مسئلۀ مورد سخن با دو برابر شدن عشر در مسیحیان تغلبی بود. نه آن مسیحیان تغلبی اصلا با آن نمی‌شود قیاس کرد، چون آن یک قراردادی بوده که باهاشان بستند، آن بحث قرارداد نیست، آن چون قرارداد صلحشان براساس این بوده که به جای جزیه زکات دو برابر بپردازند. اینها به چیزهای دیگر این ابویوسف که دارد به بحث چیز قیاس نکردند. این هم قیاس است در واقع، می‌گوید همچنان که در تجارتش زکات مال التجاره‌اش دو برابر می‌شود زکات زمینش هم دو برابر می‌شود. و کذلک الارض من ارض العشر. یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم، من دیروز عرض کردم که تهاوی در مختصر اختلاف الفقهاء اختلاف اقوال را ذکر کرده، می‌گوید ابوحنیفه می‌گوید ارض عشر را اگر ذمی مالک بشود تبدیل می‌شود به ارض خراج، ابویوسف می‌گوید خمس باید بدهد، حسن و عطا هم همین می‌گویند، عبیدالله بن حسن هم همین می‌گوید، محمد شیبانی می‌گوید نه همان عشر را باید بدهد. یک ذیلی داشت من دیروز گفتم ذیل را نخواندم به خاطر همین امروز می‌خواستم بخوانم. و قالوا جمیعا فی التغلبی اذا اشتریٰ ارض عشر فعلیه عشران. نصارای بنی تغلب اگر ارض مسلمان را بخرند همه‌شان می‌گویند که آن قراردادی که با عمر بستند که باید دو برابر بپردازند این اینجا مُحکَّم هست، اختلاف در مورد ذمی غیر بنی تغلبی هست. من در اینجا یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم، من تصور می‌کنم روایت ابی عبیدۀ حذاء ناظر به اصلا همین زکات بنی تغلب هست و ناظر، نه اینکه آن فتوا را می‌خواهد بگوید، توضیح ذلک، عبارت روایت را دقت کنید می‌گوید ایما ذمیٍّ اشتری من مسلم ارضا. هر یک از ذمی‌ها، این در مقام تعمیم است، می‌گوید اختصاص ندارد به تغلبی‌ها، غیر تغلبی‌ها هم حکمشان همین است، حکم اینجا اصلا حکم شرعی قضیه این است نه به جهت این هست که چون عمر قرارداد بسته با اینها و امثال اینها، نه این یک قانون کلی‌تری هست ولو عمر هم این مطلب را گفته این اصلا مربوط به آن قانون نیست، یک قانون عام‌تری است و آن که ذمی اگر از مسلمان ارضی را، این هم مربوط به باز هم بحثی که همیشه اینجا مطرح هست مربوط به محصول زمین است، عرض کردم تفاوت بین آن فتوای مشهوری که شیخ طوسی در غیر کتاب خلافش و در کتاب خلافش در سه جهت است، یک ارض ارض عشریه در خلاف می‌داند، مربوط به ارض عشریه. در سایر کتاب‌هایش صحبت از ارض عشریه نیست، در مطلق ارض دارد، این یک.

نکتۀ دوم این خمس مربوط به محصول زمین است، همچنان که عشر هم مربوط به محصول زمین است در حالی که ظاهر عبارت شیخ طوسی در سائر کتبش این است که یک پنجم آن زمین را به عنوان خمس گرفته می‌شود.

نکتۀ سوم اینکه مصرفش طبق فتوای شیخ طوسی در خلاف ظاهرش این است که همان مصرفی است که سنی‌ها قائلند، زکات چون زکات مضاعف است مصرفش هم مصرف زکات است، مستحقین زکات این مال را می‌برند به خلاف سائر کتبی که ایشان فرمودند که مربوط به زکات نیست بلکه مربوط به خمس است و مستحقین خمس باید این مطلب را داشته باشند.

آقای هاشمی بحث‌هایی کرده من آن بحث‌هایش را وارد نمی‌شوم، ایشان می‌گوید که این ناظر به همین فتوای زکات مضاعف هست، شواهدی را تعبیر می‌کند. من آن شواهد را یک سری‌اش را خیلی شواهد مهمی نیست در استدلالات ضعیفی است و معهودیة عمل الخلفا و حکام المسلمین بذلک کما یروی اظهر العلما ؟؟؟التاریخ ، این اصلا درست نیست همین کما یظهر العلما ؟؟؟ التاریخ هیچ دلیل نیاورده، عرض کردم آن که عمل خلفا و حکام مسلمین بوده در دو جاست، یکی در مورد نصارای بنی تغلب هست آن به طور عام، یکی در مورد این عبارتی بود که برایتان خواندم، ؟؟؟ اعلم فقهایشان هم نمی‌دانیم لا اقل ابویوسف می‌گوید که در مورد مال التجارة ابو یوسف این مطلب را دارد اما حالا از کی این مطلبی که ابویوسف قیاس کرده از کی بوده کی نبوده من دیگر مراجعه نکردم ببینم به چه شکل هست، ولی عرض می‌کنم این مطلب که این ناظر به همان قضایا باشد خیلی جدی است. این آقای هاشمی یک روایتی را مطرح می‌کند این روایت که می‌گوید: «و منها- و هو اهم القرائن، تصريح جملة من رواياتنا الواردة في احكام اهل الذمة بذلك، و كأنّ فقهائنا المتاخرين لم يلاحظوها، و لم يجمعوا بينها و بين صحيحة الحذاء لكي تصبح المسألة عندهم واضحة جدا، ففي رواية محمّد بن مسلم المطمئن صدورها فضلا عن علو سندها و صحته،»

من اینها هیچکدام را نفهمیدم که علو سندش، علو سند اصطلاحا سند کم واسطه را می‌گویند، این روایت اصلا کم واسطه نیست، صحتش درست است، این روایت محمد بن مسلم که ایشان می‌گوید روایت صحیح السندی است، این روایت اصلا علو سند ندارد آن طرفی اگر نباشد این طرفی نیست، چون تعداد واسطه‌ای که در این روایت هست یک دانه از متعارف بیشتر است، یک دانه آن طرفکی است یک کمی.

بعد هم می‌گوید: «المطمئن صدورها ... لانه ينقلها كل من الكليني و الصدوق بسنديهما الصحيحين عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن محمد بن مسلم»

«عن زرارة عن محمد بن مسلم» تعبیر می‌کند این باید اشتباه باشد و عن زرارة و محمد بن مسلم باید باشد.

«و ينقلها الشيخ في التهذيب و الاستبصار عن الكليني، و يرويها أيضا علي بن ابراهيم في تفسيره بسند صحيح عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة»

این روایت همه‌اش به حماد می‌رسد یعنی مطمئن صدورها وقتی سند، راوی سند خیلی زیاد است ولی همه‌اش آخر حماد است آنجایی که اینکه حالا آخرش حماد است اگر حماد اشتباه کرده باشد خب دیگر همۀ اینها چیز می‌شود ما تعداد چیزی که می‌خواهیم در نظر بگیریم تعداد سندهای واقعی را در نظر می‌گیریم، از حماد به بعدشان یکی است.

این روایت این هست می‌گوید که: «.. أ رأيت ما يأخذ هؤلاء من هذا الخمس من ارض الجزية، و يأخذون (و يأخذ) من الدهاقين جزية رءوسهم، أ ما عليهم في ذلك شي‌ء موظف،»

یک روایتی را ایشان نقل می‌کند. این روایت حالا آخرش این هست: «فقلت: فهذا الخمس؟ فقال: انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».»

ایشان می‌گوید از این روایت استفاده می‌شود یک مصالحه‌ای بر خمس از زمان پیغمبر وجود داشته. این روایت همچنان که مرحوم مجلسی مطرح کرده آن ذیل روایت «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» این قطعا باید آن معنایی که بدوا به ذهن می‌رسد آن معنا درست نیست. اوّلا یک نکته‌ای که اینجا هست آن این است که هیچ گزارشی در مورد اینکه یک مصالحه‌ای بر یک پنجم بین پیغمبر انجام شده باشد اصلا مطرح نیست. آن چیزی که اینجا مطرح هست بحث که مرحوم مجلسی این روایت را در مرآة العقول به آن مطلب حمل می‌کند بحث همان یک پنجمی هست که عمر تعیین کرده به خاطر مصالحه‌ای که عمر با نصارای بنی تغلب مطرح کرده مرحوم مجلسی آن ذیل را به یک معنای تقیه‌ای حمل می‌کند بعد یک احتمال دیگری را مطرح می‌کند، آن احتمال دیگر به نظر من آن احتمال دیگر کاملا درست هست، من یک توضیحی در مورد این روایت بدهم، محمد بن مسلم روایت‌های متعددی از محمد بن مسلم در کتاب‌های فقهی ما هست، سؤالی دارد در مورد اینکه آیا بر کسی که اهل جزیه هستند می‌شود بیش از جزیه گرفت یا نمی‌شود از جزیه گرفت؟ آن بیش از جزیه، من می‌خواستم کتاب کافی را بیاورم این روایت‌هایش را بخوانم یادم رفت کتاب کافی را اینجا بیاورم. روایت‌های متعددی محمد بن مسلم در این مطلب دارد که خود همین روایت هم صدرش که نقل شده، صدرش مال زراره است، صدرش که از زراره نقل شده سؤال همین هست که آیا از اهل جزیه می‌شود بیش از جزیه گرفت؟ امام علیه السلام فرمودند نه، بیش از جزیه از اینها حق گرفتن ندارند، امام هم می‌فرمایند جزیه هم یا باید بر زمین گرفته بشود یا بر رأسی، یعنی نحوۀ محاسبۀ جزیه، جزیه گاهی اوقات بر زمین‌هایشان مالیات می‌بستند به عنوان جزیه، گاهی اوقات بر افراد جزیه. می‌گوید اگر بر زمین بسته بشود دیگر بر افراد نمی‌شود بسته بشود، بر افراد بسته بشود بر زمین نمی‌شود بسته بشود. بعد می‌آید سؤال می‌کند پس این یک پنجم چی است؟ این یک یک پنجم معهودی بوده، اشاره به یک پنجمی که خارجا معهود بوده، نه اینکه به طور کلی یک پنجم می‌گرفتند که ما از این عبارت بخواهیم استفاده کنیم که اینها یک پنجم می‌گرفتند. آن یک پنجمی که گرفته می‌شده مال نصارای بنی تغلب است. می‌گوید این یک پنجم چی است؟ ایشان «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» این را مرحوم مجلسی یک توضیحی می‌دهد، می‌گوید این ظاهرا نه اشارۀ به آن یک پنجم بعنوانه الخاصه، می‌گوید بر اهل ذمه پیغمبر مصالحه کرده که اینها باید ذمه پرداخت کنند و این پرداخت ذمه‌شان اینها باید جزیه پرداخت کنند. اوّلا «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» را دو جور می‌شود معنا کرد. یک جور این است که «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» اشاره به جزیه است، می‌گوید چون پیغمبر جزیه را مصالحه کرده با اینها به جزیه بنابراین حق بیشتر از گرفتن جزیه نیست این هم تأکیدی هست بر اینکه یک پنجم مجاز نیست، غیر مجاز است، امام علیه السلام می‌فرمایند آن چیزی که به عهدۀ اهل ذمه هستند چیزی هست که پیغمبر مصالحه کرده، پیغمبر که مصالحه کرده به جزیه مصالحه کرده، و این یک پنجم دیگر از کجا در آمده. این یک جور. یک احتمال دیگر هست که همین یک پنجم را هم می‌خواهد داخل در جزیه قرار بدهد به این اعتبار. پیغمبر با اینها مصالحه کرده که جزیه بپردازند، این جزیه هم خودش یک مصالحۀ دیگری رویش انجام شده. یعنی خمس مضاعف نصارای بنی تغلب بدل الجزیه است، بیشتر از جزیه نمی‌شود نگرفت، این خمس هم همان جزیه است چون بدل الجزیه، بدل الشیء کأن پیغمبر با اینها مصالحه کرده که جزیه گرفته بشود این خمس هم «انما هذا شي‌ء كان صالحهم عليه رسول اللّه «صلی الله علیه و آله و سلم».» نه اینکه به عنوان خاص، می‌خواهد بگوید که این یک پنجم هم چون مصالحه شده که به جای جزیه پرداخت کنند این هم داخل در همان چیزی هست کأنّ پیغمبر با اینها مصالحه کرده. چون پیغمبر مصالحه کرده که جزیه پرداخت کنند و بعد این جزیه را به وسیلۀ خلیفه با اینها مصالحه شده که به جای جزیه یک پنجم بدهند پس بنابراین نهایتا باز همین می‌شود یک پنجم همان جزیه‌ای که اینها باید پرداخت کنند. این هم باز همۀ اینها بازگشت می‌کند به همان خمس بنی تغلب که زکات مضاعف هست. هیچ صحبت دیگری که زمان پیغمبر مصالحه خاصی شده باشد و امثال اینها، و تازه نکته‌ای که اینجا وجود دارد ببینید می‌گوید چون پیغمبر مصالحه کرده که اینها یک پنجم بدهند اینها باید یک پنجم بدهند. خب صحبت سر این است که حالا پیغمبر مصالحه کرده ارضی که اینها از مسلمان می‌خرند این چه ربطی به آن دارد؟ ایشان می‌گوید جمع بین این روایت و روایت ابی عبیدۀ حذاء، روایت ابی عبیدۀ حذاء ربطی می‌گوید چون این داخل در مصالحه‌شان است، آن ربطی به مصالحۀ آنها ندارد. بله من آن عرضی که می‌خواهم بکنم این است، آن این است که این روایت همچنان که مرحوم مجلسی هم اشاره می‌کند آن خمسی که اینجا مطرح است همان خمس زکات مضاعف بنی تغلب است، ولی اشتهار زکات مضاعف بنی تغلب که به عنوان خمس هم در این روایت ازش یاد شده این اشتهار فقط می‌شود که این روایت ابو عبیده ناظر به او باشد نه اینکه مراد خمس چیز باشد. می‌گوید همچنان که بر نصارای بنی تغلب خمس تعیین شده این اختصاص به نصارای بنی تغلب ندارد، این حکم عام‌تر است، ایما ذمیٌّ. این ذمی‌های دیگری که جزو نصارای بنی تغلب هم نباشند شارع مقدس حکمی مشابه حکم نصارای بنی تغلب بر سایر نصاریٰ جعل کرده است و این کاملا طبیعی هست و با عبارت‌های روایت. یعنی کسی این مطلبی که، آن نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این روایت اختصاص ندارد، آقای چیز می‌خواهد بگوید این همان خمس زکات مضاعف است نمی‌دانم نصارای بنی تغلب و امثال اینها، نمی‌خواهیم بگوییم آن است، زکات مضاعف نصارای بنی تغلب. می‌خواهیم بگوییم با توجه به اینکه بحث زکات مضاعف نصارای بنی تغلب که یک مطلب شایعی بوده، یک خمس شایعی در جامعه وجود داشته برای گروهی از ذمی‌ها، امام می‌گوید این حکم اختصاصی نصارای بنی تغلب نیست. مال همه است، نصارای بنی تغلب را آن خمسی که می‌گرفتند چی بوده؟ زکات مضاعف بوده، مال دیگران هم زکات مضاعف خواهد بود. دیگر من وارد ریزه کاری‌های بحث نمی‌شوم یکی دو تا نکته می‌خواهم اینجا سریع عرض بکنم بحث را تمام بکنم.

ببینید این بحثی که مرحوم صاحب معالم مطرح می‌کند ما چند تا مکتب فقهی داریم. یک مکتب فقهی مکتب مشهور بوده که این مکتب مشهور تا محقق اردبیلی ادامه داشته، محقق اردبیلی اولین کسی هست که یک نوع مخالف، مکتب جدیدی را باز می‌کند که به شهرت اصلا اعتنایی نداشتند، خودشان مستقلا به ادله مراجعه می‌کردند که در همین مسئلۀ ما هم در بعضی از زوایای بحث محقق اردبیلی کاملا متفاوت با مشهور فتوا داده. صاحب معالم، صاحب مدارک، صاحب ذخیره، صاحب حدائق اینها شاگردهای این مکتب هستند که مرحوم صاحب جواهر از اینها به عنوان اتباع الاردبیلی یاد می‌کند. دقیقا آنهایی که در این مسئله این بحثی که اینکه مربوط به همان زکات مضاعف است و امثال اینها را مطرح کردند همین گروه هستند. حالا یا فتوا دادند یا احتیاط کردند یا امثال اینها، همین صاحب معالم، اولین کسش صاحب معالم است بعدش صاحب مدارک است که باز احتیاط می‌کند، صاحب ذخیره تأمل فیه مجال، صاحب حدائق است، در مورد صاحب حدائق نسبت به آن بحث مالک و اینهایش اشکال می‌کند ولی اصل مطلبش را می‌پذیرد، و توضیح هم نداده که اگر آن اشکال را ما بپذیریم چطور اصل مطلب را شما پذیرفتید؟ اصل مطلب باید یک، مالک را حذف کردید کسان دیگری را جایگزینش بکنید تا بشود آن مطلب گفته بشود، ولی صاحب حدائق آنها را نپذیرفته. از آن طرف اوّلین کسی که دوباره همان دیدگاه‌های مشهور را زنده می‌کند آقا جمال خوانساری در تعلیقۀ بر شرح لمعه است. تعلیقۀ شرح لمعه یکی از بهترین کتب استدلالی است. بسیار ایده‌های جدید دارد و خیلی کتاب جالبی هست و حرف خیلی دارد، این مبحث را هم مفصل بحث کرده. به تبع صاحب آقا جمال خوانساری مرحوم وحید بهبهانی هم همان حرف‌ها را ادامه داده، بعد آن مسلک جدیدی آمده که دیگر آغازش از آقا جمال خوانساری بوده بعدش مسلک مشهور دوباره ورق برگشته، یعنی یک فترتی این وسط بر خلاف این مسلک بوده تا زمان آقای بروجردی. آقای بروجردی اینجا این بحث را که مطرح می‌کنند من تصور می‌کنم دو تا سبک فقهی آقای بروجردی دارند، اینجا این دو تا سبک فقهی با همدیگر معارض است، اوّلا آقای بروجردی به دیدگاه مشهور خیلی پایبند هستند، به خصوص مشهوری که در کتاب‌های فقه مأثور وجود دارد، کتاب‌های فقه مأثور ما مثل مقنعه، نهایة، مقنع صدوق، اینها همه‌شان همان دیدگاهی که در مشهور شده را مطرح کردند. از یک طرف از این جهت آقای بروجردی طبیعتا یک نوع تمایل روحی به این مطلب پیدا می‌کند که این همان مسلک مشهور را پایبند باشد. از آن طرف حرفی که صاحب معالم مطرح می‌کند که این ناظر به فقه عامه است با دیدگاه دیگر آقای بروجردی که فقه شیعه ناظر به فقه عامه است چیز هست. یعنی ما در واقع دو تا دیدگاه اساسی آقای بروجردی دارد این دو تا دیدگاه در ذهن ایشان متعارض است، یکی دیدگاه اینکه فتوای صحیح فتوای مشهور هست آن هم مشهوری که فقه مأثور را مطرح کردند. یک دیدگاه دیگری که اینجا مطرح هست دیدگاهی که ما برای شناخت فقه شیعه باید به فقه عامه مراجعه کنیم. ایشان اینجا خیلی هم تأکید می‌کند که این مطلب در اینجا خیلی مطلب قابل توجهی است، اینکه کسی بخواهد می‌گوید این دو تا فتوا، می‌گوید شیخ طوسی دو تا فتوا دارد و این دو تا فتوا هر دویش هم فتواهای قابل توجهی است، هر دویش هم قابل توجه است می‌گوید البته نهایتا ایشان شواهدی را می‌خواهد اقامه کند برای اینکه آن مسلک مشهور را تثبیت کند و می‌گوید اینجا ناظر به فقه عامه نیست، حالا نمی‌خواهم وارد آن نکاتش بشوم. فقط من یک نکته‌ای اشاره بکنم، به نظر من آن دیدگاه آقای بروجردی در مورد اهتمام به مشهور اینقدر درست نیست، یعنی روایت‌هایی که یعنی آن اصول مطلقات و آن مبانی ایشان ما خیلی به آن مبانی ایشان به نظر من مطلب خیلی مطلب درستی نیست. اصول مطلقات در جایی که یک روایتی وجود داشته باشد هیچ مطلب جدیدی ازش استفاده نمی‌شود، از نهایۀ شیخ نمی‌دانم مقنعۀ شیخ، مقنعۀ صدوق، اینکه یک چیز غیر از همین روایت ابی عبیدۀ حذاء در کار باشد یک فقه سینه به سینه‌ای رسیده باشد امثال اینها اینها اصلا استفاده نمی‌شود، ما این روایت ابی عبیدۀ حذاء و روایت ابی عبیدۀ حذاء با توجه آن ذهنیتی که در زمان خود او وجود داشته که واقعا هم آن ذهنیت، ذهنیت قوی است به نظر می‌رسد همان مطلبی که صاحب معالم مطرح می‌کند همان مطلب هست. البته عرض کردم با آن توضیحاتی که یک مقداری نحوۀ صحبتی که ما می‌کنیم نحوۀ یک نوع متفاوت است با مطالبی که آقایان مطرح می‌کنند. عرض من این هست که روایت ابو عبیدۀ حذاء تعمیم زکات مضاعف بنی تغلب است نه فتواهای منسوب به مالک، نه فتوای منسوب به حسن بصری و امثال اینها. آن چیزی که باعث می‌شود ما این را در آن فضا ببینیم اصل فضا را ما از آن در بیاوریم. یعنی می‌خواهیم بگوییم آن مسئله‌ای که آنجا مطرح بوده مسئله‌ای که مطرح بوده که حسن بصری نظریه داشته، عطا نظریه داشته، ابن شبرمه داشته، همۀ این فقهایی که الآن از عبارت‌های آقای مدرس طباطبایی خواندم مطرح بوده این فضایی که آنها بوده این را روشن می‌کند که این ناظر به این هست که آیا در محصول این زمین زکات، عشر خود عشر یا دو برابر عشر وجود دارد یا وجود ندارد، و این با توجه به آن سابقۀ تاریخی که تضعیف زکات بر نصارای بنی تغلب هست این می‌خواهد همان تضعیف زکات بر بنی تغلب را تعمیم بدهد که این محصل عرض ماست در این موضوع.

مرحلۀ اوّل بحث ما پایان گرفت. مرحلۀ دوم بحث ما این مرحله است که حالا آقای بروجردی بعد به نقل حاج آقا قائل بودند که اگر عامه فتوایی داشته باشند، روایات ما بر خلاف آن فتوا چیزی نگوید این معنایش امضای فتوای عامه هست. در بعضی جاهایی که من بعضی از اشارات به این مطلب هم در کلمات آقای بروجردی پیدا کردم این را فردا عرض می‌کنم. ولی روشن‌تر از آقای بروجردی آقای داماد هستند، آقای داماد به این مطلب پایبند هستند. خود حاج آقا هم به این مطلب پایبند هستند و خیلی به این مسئله تأکید دارند، تأثیر دارد. ما این بحث را فردا من بعضی از مقدماتش را مطرح می‌کنم، چون این بحث خیلی بحث مفصلی است، نمی‌رسیم دیگر به این بحث به طور تفصیلی وارد بشویم فقط بعضی مقدمات این بحث را طرح می‌کنم ان شاء الله اگر یک زمانی شد که این بحث را با تفصیل ریزه کاری‌هایش و امثال اینها مطرح بشود ان شاء الله تکمیلش را می‌گذاریم ان شاء الله بعد از ایام. شاید ۳، ۴ جلسه‌ای این بحث ادامه داشته باشد، یک زمانی مجالی شد آن را ان شاء الله مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

# جلسه ششم، سه‌شنبه، ۲۱ فروردین ۱۴۰۳

29 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحثی که ما داشتیم این بود که روایات فقهی ما ناظر به روایات عامه، فقه عامه و فضای صدور هست. عرض کردیم. عرض کردیم دو مرحله بحث در اینجا وجود دارد، یک مرحله بحث سر این هست که تأثیر توجه به فقه عامه در فهم روایات فقهی، این یک نکته که خب در این بحث می‌کردیم. به تناسب یک موردی را مثال زدیم، موردی را بحث کردیم در مورد تأثیرش و آن خمس در ارضی که ذمی از مسلمان خریده باشد. اینجا یکی دو تا نکتۀ اصولی اینجا هست من حیفم می‌آید این نکات را بحث نکنم و ولو اشارۀ اجمالی ازش عبور کنم، آن این است که عرض کردم اوّلین کسی که با اشکال مرحوم صاحب معالم جدی برخورد کرده و زمینۀ پاسخگویی به این اشکال را فراهم کرده آقا جمال خوانساری است. آقا جمال خوانساری در حاشیۀ در شرح لمعه مطلب صاحب معالم را می‌آورد ولی آن را نمی‌پذیرد، استدلالاتی می‌کند، نکتۀ اصلی استدلالات این است که این روایت ابو عبیدۀ حذاء اطلاق دارد، و چون اطلاق دارد نباید اینجور معنا کرد. این مطلب اطلاق داشتن این روایت تکرار شده در کلمات آقایان بعدی و مرحوم وحید بهبهانی و صاحب جواهر و دیگران، عمدۀ نکته‌ای که در مورد این روایت رویش تکیه کردند برای تثبیت کلام مشهور اطلاق روایت است. در حالی که مطلب اصلی این است که اطلاق در صورتی شکل می‌گیرد که قرائن حالیه‌ای بر خلافش نباشد. مثلا اصل اطلاق و ظهور متوقف بر عدم وجود قرائن حالیه است، صحبت این است که فقه عامه و اقوالی که عامه دارند و فقهای عامه دارند به منزلۀ قرینۀ حالیه مانع انعقاد اطلاق می‌شود. حرف اصلی این است، بنابراین اینکه اطلاق دارد این اطلاق بدون توجه به آن قرینۀ حالیه هست، بنابراین این مقدار بیانی که در کلمات آقایان هست مطلب تمام نیست، علت اصلی‌اش این است که اصلا به آن معنا مراجعۀ به آن فضا نکرده اینها آقای بروجردی یک نکته‌ای که رویش تأکید می‌کند همین ما باید آن فضا را خوب بشناسیم، تأکید آقای بروجردی در شناخت فضای صدور است و عرض کردم البته فضای صدور در مثلا همین مسئله آقای بروجردی عقیده‌شان این نیست که نتیجه‌اش این بشود که این روایت را آنجور معنا کرد، ولی به هر حال باید به این مطلب توجه بشود، این یک نکته.

مرحوم صاحب معالم اینجا بحث را که طرح کرده اینجوری تعبیر می‌کند که با توجه به فتوای عامه آدم معلوم هست که این روایت ناظر به آن فتواست یا من المحتمل کأنّ اگر احتمال هم داشته باشد که این روایت ناظر به آن فتوا باشد دیگر کأنّ اطلاق شکل نمی‌گیرد. مرحوم حاج آقا رضا همدانی اینجا روی همین کلمۀ من المحتمل‌اش توقف کرده، ایشان می‌گوید که اگر معلوم باشد که در زمان امام باقر علیه السلام این فتوا فتوای مشهوری بوده ما مطلب را می‌پذیریم همینجور هست که شما می‌گویید دیگر نمی‌شود به اطلاق روایت، اطلاق روایت شکل نمی‌گیرد ولی ثابت نیست، چون ثابت نیست القول باطلاق، یعنی باطلاق روایت اخذ کردن اولیٰ هست و مطابق احتیاط الآن تعبیرش. ما با توجه به آن قرائن و شواهد و امثال اینها که مطرح می‌کردیم و مجموعۀ اینها به نظر می‌رسد که نه اطمینان‌بخش هست که این مطلب در زمان صدور بوده این فتوا بوده آن فضا، خود آن فتوا هم نباشد لا اقل مسئله‌اش در آن زمان یک مسئلۀ مورد ابتلایی بوده و مشابهاتش مورد اختلاف بوده و این ناظر به همان مسئلۀ مورد ابتلا هست که در آن زمان بوده که این بحث‌هایش گذشت. ولی من نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم این اختلافی که بین صاحب معالم هست و مرحوم حاج آقا رضا در اینکه صاحب معالم احتمال را هم مضر می‌داند ولی مرحوم حاج آقا رضا همدانی احتمال را مضر نمی‌داند. این یک بحثی هست مرحوم شهید صدر اینجا دنبال کرده، ایشان می‌فرماید که حالا یک نکته‌ای قبل از آن بگویم، ما در واقع می‌خواهیم بگوییم فقه عامه به منزلۀ قرائن حالیۀ متصلۀ به کلام است، مانع انعقاد ظهور می‌شود نه قرائن منفصله، یعنی آن فضای حاکم باعث می‌شود که ظهورات کلام را به نوع خاصی انعقاد ببخشد، در بعضی کلمات دیدم این را به عنوان فقه عامه و اینها را به عنوان قرینۀ منفصله تعبیر می‌کنند، نه بحث این هست که اینها قرائن متصله است، البته قرائن حالیه است نه مقالیه. حالا این را من توضیحی همین را می‌خواهم بدهم. شهید صدر اینجا یک بحثی دارند که اگر ما احتمال بدهیم که یک قرینه‌ای متصل به کلام بوده باشد، این احتمال را، ایشان می‌فرماید که این قرینۀ متصله اگر مقالیه باشد ظهور حال راوی این هست که هر چیزی که دخالت در کلام دارد نقل می‌کند. همچنین قرائن حالیۀ خاصه باشد، فرض کن امام علیه السلام موقعی که این کلام را فرمودند مثلا دست گذاشتند روی دهنشان با حرکات دستشان اشاره‌ای کردند که این حرکات دست جزء مکمل دلالت بوده و دخالت داشته در دخالت کلام. هست در بعضی روایت ما دارد که امام علیه السلام مثلا یک چیزهایی که هست آن زمان‌ها به اصطلاح حساب العقود، اعداد را انگشتان دست نشان می‌دادند. نمی‌دانم یک چه شکلی است، دو چه شکلی است، بلد نیستم، حساب الانامل، عقد الانامل. در بعضی روایات هست می‌گوید امام علیه السلام کلمۀ ۹۰ را با انگشتان دستش نشان داد، و عقد علی تسعین، احتمالا اصلا این شصتی که اینجا هست ممکن است به خاطر این بوده که ۶۰ بوده با این کلمۀ ۶۰ را نشان می‌دادند. انگشتان دست خودشان عقود الانامل یک حساب خاصی بوده که نحوۀ محاسبه‌اش چجوری بوده. نمی‌دانم حالا آن در روایات ما اشاره هست

**شاگرد:** حساب جمل هم همین است؟

**استاد:** نه حساب جمل ربطی به این ندارد، حساب جمل حرکتی نیست. حساب جمل الفباست دیگر، ابجد هوز حطی حساب جمل آن است، آن ربطی به حساب عقود الانامل ندارد.

**شاگرد:** به حساب جمل نیست

**استاد:** آها آن شاید مراد همین عقود انامل، حالا حساب جمل، می‌گوید در آن روایتش اشاره به عقد الانامل دارد، می‌گوید حضرت با عقد الانامل آن که می‌گویید ان ابوطالب اسلم چی و اینها، می‌گوید امام علیه السلام با عقود، حالا آنها چی چی است آن روایت سختی است، خیلی هم دشوار است آن روایت فهمش. مرحوم شعرانی در حاشیه‌اش توضیحاتی در مورد آن روایت داده و عقد انامل، یک چیزهایی بوده من بلد نیستم. حالا یک سری حرکات و چیزهای صوتی نیست، یعنی مربوط به کلام نیست ولی قرائن حالیه‌ای است که دخالت دارد در شکل‌گیری ظهور کلام و کلام ما را چیز می‌کند. ما الآن اینجوری اینجوری کردن، حضرت

**شاگرد:** حضرت در روایت دارد خاف بعد اینجوری

**استاد:** این شکلی کرد می‌گوید و اشار الی بطنه، در آن روایت می‌گوید حضرت ولی عصر چرا ظهور نمی‌کند و اشار الی بطنه می‌گوید در آن روایت. این اشارات و امثال اینها اشارات خاصه است. این اشارات اگر راوی نقل نکند یعنی یک همچین اشارۀ مفهم معنا و مقیم ظهور کلام نبوده ولی بحث اینها نیست. بحث ظهورات عامه‌ای هست که این ظهورات دخالت دارد ولی عرف متعارف اصلا توجه به این ندارد که این ظهورات دخالت دارد و چه بسا زمانه اینها را تغییر بدهد، مشکل قضیه این است که دخالت اینها، بعضی چیزها هست که دخالت دارد ولی خود راوی هم نمی‌فهمد اگر هم بفهمد دخالت دارد اینکه این بتواند تغییر کند امثال اینها را توجه ندارد. روی همین جهت سکوت راوی شهادت سلبیه نیست. مرحوم شهید صدر می‌فرمایند اینجا ما نمی‌توانیم به ظهور کلام اخذ کنیم و این یک چیزی هست که در اصول ایشان مطرح هست و بعضی از اساتید معاصر هم پیروی کردند. من تصور می‌کنم این به این گستردگی اگر بخواهد بگوید سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، آدم هر جا که گیر کند بگوید شاید یک قرینه‌ای بوده، یک قرینۀ حالیۀ عامه‌ای بوده و به ما نرسیده، امثال اینها، این شکلی اینجوری که ظاهر کلام شهید صدر و احیانا بعضی از اساتیدی که من دیدم هیچ قرینه‌ای ذکر نمی‌کردند همین به عنوان اینکه احتمال دارد که اینجا یک قرینه‌ای وجود داشته باشد یعنی اطلاق را به اعتماد به آن بوده همین از روایاتی که ظاهرش یک معنایی هست رفع ید می‌کردند. نه این مقدار به نظر می‌رسد که بر خلاف بنای عقلاست، بنای عقلا یک اصالت ثباتی ما داریم آن چیزی که الآن ظهور دارد ظهور زمان معصوم هم به همین شکل بوده و این اصالة الثبات در این مقدارها، ولی در خصوص ما نحن فیه، در این مثالی که زدم جایی که یک قرائنی مثلا وجود دارد، مثلا ما نمی‌دانیم که اگر چون در ما نحن فیه ما عرض کردیم که یکی از مشکلاتی که وجود داشت این بود که عمدۀ این بحث زمان امام صادق هست، ما می‌گفتیم این احتمال دارد که روایت ابو عبیدۀ حذاء نقل شیخ مفید درست باشد، زمان امام صادق باشد نه زمان امام باقر که مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شیخ صدوق نقل کردند، این شکلی. این جاهایی که این مدلی هست، یعنی یک قرینه‌ای وجود دارد که آن قرینه امکان دارد که مثلا زمان آن قرینه را ما نمی‌دانیم که آیا متصل به این کلام هست یا متصل به این کلام نیست و قرائن اینجور چیزها، یا مثلا این نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمودند که مثلا مالک فتوای مالک حالا آن اشکالات اشتباهی که در فتوای مالک شده را بگذارید کنار، ایشان می‌گفتند که مالک ولو زمان امام صادق بوده ولی اینجور نیست که این فتواها یک دفعه در آمده باشد اینها ریشه‌های تاریخی دارند و این ریشه‌ها از قبل بوده و امثال اینها. من تصور می‌کنم این چیزهایی که احتمال عقلایی قابل توجه دارد بر اینکه این در زمان صدور وجود داشته باشد اینها مشکل هست یعنی آن بنای عقلایی هست که، بنای عقلا در اینجور چیزهایی که به این شکل وجود داشته باشد که یک ما یصح الاعتماد علیه‌ای هست که نمی‌دانیم این ما یصح الاعتماد در زمان صدور بوده یا نه قرائنی هم اقتضاء می‌کند، طبق قضیه هم اقتضا می‌کند که در زمان صدور این وجود داشته باشد و اینها. اینکه بگوییم عقلاءً اینجور احتمالات را منفی می‌دانند و امثال اینها، این به نظرم مشکل هست. و این است که تصور می‌کنم که حرف صاحب معالم اینجا درست‌تر باشد که احتمال اینکه این روایت ناظر به فتوای عامه باشد این احتمال مانع، در ما نحن فیه نه به طور کلی، در ما نحن فیه مانع اطلاق روایات ابو عبیدۀ حذا و معنا کردنش طبق آن چیز مشهور باشد. البته اینها همه روی این مبانی بود که این آقایان یک مقدار تتبع در کلمات عامه نکردند، تتبع‌شان کافی نبوده و الا اگر کسی اقوال عامه و آن فضای آن عامه را تتبع کند آنجوری که ما از آقای مدرسی طباطبایی نقل کردیم و کسی هم مراجعه کند به کتاب‌های خراجیه آن موقع نمی‌دانم خراج ابویوسف خراج یحیی بن آدم مطمئن می‌شود که فضا همین فضایی هست که این روایات را به او منصرف می‌کند. البته ما یک جور خاصی معنا می‌کردیم ولی علی ای تقدیر صورت مسئله به نظر می‌رسد که این بحثی که اینجا مطرح هست خمس مراد زکات مضاعف هست حالا هر جور زکات مضاعف را معنا کنیم تفاوت نمی‌کند، به نظر می‌رسد که مطلب همینجور هست که صاحب معالم مطرح کرده و مطلبش درست است، خب این بحث تمام.

مرحلۀ دوم بحثی که ما اینجا داریم، مرحلۀ، حالا این نکته را باز هم تأکید رویش می‌کنم زمان‌های قدیم علما کتاب‌های عامه در اختیار نداشتند، الآن که کامپیوتر آمده و کتاب‌های عامه در اختیار هست این ضرورت دارد که تا می‌شود تتبع را انسان انجام بدهد، خدا سلامت کند یکی از رفقای ما می‌گفت اجتهاد استفراغ وسع است اینکه انسان توان و قدرت، اینکه وسع متفاوت، زمان قدیم یک مقدار بوده الآن مصداقش بیشتر شده. یعنی من گاهی نگاه می‌کردم خدا رحمت کند مرحوم شفتی را، حاج آقا به ما یک نقل اقوال علما را کرده بود یک کتابی بود یک روز به من نشان دادند که ببین چقدر گسترده نقل اقوال می‌کند آدم حیرت می‌کند که چقدر زحمت کشیده در نقل اقوال، واقعا زحمت کشیده بود مرحوم سید شفتی، چقدر تمام فقه را شخم زده بود برای یک مبحثی بود که اقوال امثال اینها را در بیاورد. الآن ما با چیزهای کامپیوتر و روش‌های دیجیتالی به طور کلی در زمان بسیار کمتری خیلی بیشتر از آن مواردی که این آقایان بتوانند مطالب در بیاورند می‌توانیم مطلب در بیاوریم. آن را نباید دیگر کم گذاشت تا می‌شود هم یاد بگیریم که چجوری تتبع کنیم، استخراج اطلاعات کنیم تازه البته اوّل کار است، یعنی بعد از اینکه این اطلاعات را آوردیم نحوۀ کنار هم، چون الآن یکی از مشکلاتی که احیانا بعضی از روشنفکرهای ما احیانا یا بعضی از جوان‌های ما دارند خیال می‌کنند چهار تا اطلاعات به دست آوردند دیگر مطلب تمام شد، تازه آن اوّل این است که چجوری از این اطلاعات بهره‌مند بشویم، این اطلاعات چجوری بفهمیم، خیلی آن فقه را دشوارتر کرده به دلیل اطلاعات زیادی که ما داریم این اطلاعات جمع و جور کردن و کنار هم چیدنش به این راحتی نیست.

مرحلۀ دوم بحث بحث این بود که مرحوم آقای بروجردی فرمودند اگر عامه اتفاق نظر داشته باشند بر یک فتوایی از ائمۀ معصومین ردعی نیامده باشد این به منزلۀ امضاء فتوای آنهاست. خب این را حاج آقا از آقای بروجردی نقل می‌کند. من تا جایی که تتبع کردم مثال‌های زیادی در این قسمت دوم در کلمات آقای بروجردی پیدا نکردم البته من جست‌وجوهایم را براساس یک سری کامپیوتری و یک سری واژه‌های خاصی بوده احتمال دارد در جاهای دیگر آدم بگردد پیدا کند. من تنها یک جا این مطلب را پیدا کردم در البحر الظاهر، صفحۀ ۲۹۵ ایشان یک بحثی دارد در مورد صید لهوی، ایشان می‌گوید صید لهوی زمان‌های قدیم خیلی معروف بوده، صید می‌کردند، حالا بحث آن خصوص فقه عامه هم نیست، بحث این است که به خصوص می‌گوید ثروتمندها و مطرفین صید می‌کردند و امثال اینها، هیچ روایتی ما نداریم که صید لهوی را حرام دانسته باشد چون یک بحثی هست در بحث صلاة مسافر اینکه کسی که برای لهو صید می‌کند آیا این به عنوان چون سفر حرام است نمازش تمام است یا نه خودش عنوان مستقل، آقای بروجردی می‌خواهند استظهار کنند خود این عنوان مستقل است، موضوعیت دارد، یعنی سفر لهوی باعث می‌شود که نماز دیگر شکسته نشود نه اینکه به دلیل اینکه سفر محرم است و داخل در سفر معصیت و اینهاست. آنجا بحث صغروی اینکه آیا این سفر معصیت هست و نیست و اینجوری در بدل الظاهر صفحۀ ۲۹۵ با این مطلب که ائمه این یک امر مشهوری بوده ائمه هیچ ردع نکردند این پیداست که حرمت ندارد. این شبیه همین مطلبی هست که حاج آقا می‌فرمایند. مرحوم آقای داماد چند جا بحث اصلی را ایشان به همین استدلال کردند و این استدلال را، شاید استفاده از این قاعده در کلام آقای داماد بیشتر از کلام آقای بروجردی باشد. حاج آقا یک موقعی این مطلب از آقای داماد نقل می‌کردند از ایشان پرسیدم آقای داماد خودشان این مطلب را می‌فرمودند یا نه آن را از آقای بروجردی نقل می‌کردند، گفتند نه از آقای بروجردی هم نقل می‌کردند، خودشان ولو روی این مطلب تأکید داشتند ولی از آقای بروجردی هم نقل می‌کردند. این بحث بحث خیلی مهمی است.

**شاگرد:** حتی امور تعبدی سکوت امام دال بر امضا می‌شود؟

**استاد:** بله. حالا این بحث اصل صورت مسئله است. یک صورت مسئله یک بحث مفصلی دارد که من حالا بعضی از مقدماتش را امروز شروع می‌کنم اگر حالا یک زمانی مجالی شد نکاتی که در مورد این بحث هست ان قلت و قلت‌هایی هست، اشکالاتی که به این بحث هست را مطرح می‌کنیم و در موردش صحبت می‌کنیم. ما اینجا چند تا مقدمه در این بحث باید پیروی بشود، یکی اینکه امام علیه السلام وظیفه دارد بیان احکام حلال و حرام را بکند، وظیفۀ امام بیان احکام حلال و حرام است، این مقدمۀ اوّل. این مقدمه اوّلا امری است عقلی، تکلیف اگر وجود داشته باشد شارع مقدس باید آن تکلیف را تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است عقلا، تأخیر بیان از وقت حاجت عقلا قبیح است و این قاعده‌ای هست که در اصول هم مکرر وارد شده. از یک طرف فرض این است که این حکم را شارع، این حکم تکلیف به این حلال و حرام انسان دارد خب خداوند باید بیان کرده باشد و اصلا یکی از امور مهم برای اینکه چرا خداوند پیغمبر می‌فرسته، امام را به امامت نصب می‌کند همین است، مرحوم خواجۀ طوسی در تجرید العقلائد در بحث امامت می‌گوید الامامة لطف لولا نقض غرض پیش می‌آید الآن عبارت‌ها را مجبورم همۀ اینها را حفظی چیز کنم، همه‌اش را یادداشت کرده بودم. ایشان در بحث قاعدۀ لطف چیزهای مختلف دارد این لطف مقرب، لطف محصل آنهایش را نمی‌خواهم وارد بحث‌های قاعدۀ لطف که آیا، ولی یک نکته‌ای که وجود دارد اگر یک امری به نقض غرض بینجامد این قبیح است. بحث این هست تکلیف مکلفین داشته باشند از آن طرف برای تکلیف بیانی نیاید این قبیح است، ظاهرا این آیه «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» در آیۀ قرآن هم اشاره به همین هست، از یک طرف افراد موظف هستند در مسیر هدایت گام بردارند از یک طرف اگر خدا هدایت نکند. بحث بیان احکام یکی از مصادیق للهدی است، مرحوم آشیخ محمد حسن مظفر در دلائل الصدق یک سری آیاتی را که دال بر ضرورت امامت بحث می‌کند یکی از آنهایش «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» را اسم می‌آورد. آیات دیگری را هم «وَ عَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبيلِ» و چیزهای مختلف استدلال را می‌کند، حالا من روشن‌ترینش را «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» هست آن را حالا اینجا ذکر می‌کنم، این یک نکته. اوّلاً عقلا مطلب اینجوری است. ثانیا عرض کردم آیات قرآن هم در این مطلب دلالت می‌کند. ظهورات متعددی بر این مطلب هست که اصلا فلسفۀ امامت همین هست و مثلا در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۲ روایت‌های خیلی زیادی هست که من حالا یکی دو تایش را یادداشت کردم، فراوان است روایت یکی دو تا هم نیست، روایتی که یک مقداری از جهت دلالت، دلالت‌های بهتری داشت آنها را یادداشت کردم و الا اصل مضمون مکرر هست. در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۸ دارد، می‌گوید فی صحیحة «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمَّهُ لَهُمْ.»

امام فلسفۀ اینکه حتما باید امام باشد این است که کم و زیادهایی که مردم در دین خدا انجام می‌دهند آنها را اصلاح کند.

روایت «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.»

آیۀ قرآن که می‌گوید شما را شهدا علی خلقه قرار داده خداوند این آیه در روایت می‌گوید این شهدا ما هستیم این یک بابی هست در کافی قبل از آن هم در بصائر الدرجات وارد شده در کافی جلد ۱، صفحۀ ۱۹۰، «بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ».

بصائر الدرجات، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۸، چاپ آقای معلم. همان چاپ قدیمی‌اش هم یادداشت کرده بودم.

یک بابی دارد باب ان الائمة هم الهداة. کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۱. بصائر الدرجات آن چاپ برنامۀ کامپیوتری توش هست، صفحۀ ۲۹؛ چاپ آقای معلم، جلد ۱، صفحۀ ۷۸.

یک روایت هم از این باب بخوانم. هر یک از این باب‌ها یک روایت یادداشت کردم، آن روایتی از شهداء علی خلقه که در بصائر صفحۀ ۸۱، این روایت این است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ قَالَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مَا ضَيَّعُوا مِنْهُ.»

ماها گواه هستیم باید روشن کنیم که چه مقدار از حلال و حرام پیش مردم مانده چه مقدارش را از دست دادند و ضایعش کردند و تغییر دادند. که این روایت، این متنی که خواندم با سند صحیح در صفحۀ ۵۱۶ این آمده ولی یکی دو تا کلمه‌اش افتاده در این چاپ قدیمی، این چاپ آقای معلم، جلد ۲، صفحۀ ۴۷۹ اصلاح شده. هر دو عن ابی بصیر است من آن متنی را که خواندم به دلیل اینکه متن کامل‌تر بود افتادگی نداشت خواندم. و الا آن سند صحیحش در صفحۀ ۵۱۶ است که نحن الشهداء علی الناس. البته یک نسخه بدل هم نحن الشهداء علی الناس بما عندنا من الحلال و الحرام و ما ضیّعوا منه. ولی آن چیزی که مجموعا هست ترجیح ظاهرا با ما عندهم است، مجموع موارد را که نگاه کنیم عندهم در بیشتر موارد هست یعنی می‌خواهد بگوید آن حلال و حرام ماهایی که در نزد سنی‌ها هست ما باید تعیین کنیم که کدام چه مقدارش حلال است چه مقدارش حرام است. یک مقدمۀ دومی من داشتم می‌خواستم این را بیان کنم حالا همینجا همین مقدمه را اشاره کنم اینکه اینجور نیست که همۀ مطالبی که در نزد عامه باشد باطل باشد، نه عامه بسیار مطالب درست هم در میان عامه وجود دارد. یک روایتی هست روایت صحیح السندی هم هست می‌آیند از امام علیه السلام سؤال می‌کنند آیا در نزد عامه چیز درست و درمانی هم وجود دارد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که ان رسول الله انال و انال و انال. ولی آن که می‌تواند تمام واقعیت و حق در اختیارش هست ما هستیم، آنها دارند ولی مجرد مراجعۀ به آنها کافی نیست برای اینکه بفهمید کدامش درست است کدامش غلط است باید به ما مراجعه کنید. روایت انال و انال را اگر مراجعه کنید من اینها را یادداشت نکرده بودم ولی موقعی در بعضی از فضاهای مجازی به یک تناسبی روایت‌های انال و انال را، روایت‌های مهم و جالبی هم هست صحیح السند هم هست اشاره به همین نکته که دو مرحله است، یکی اینکه اینجور نیست که در میان عامه چیزهای درست نباشد هست، ولی اینکه انسان بخواهد مراجعه کند به عامه بسنده خودش را مکفی بداند نه، به آنها هم مراجعه می‌کند باید بیاید عرضه بشود بر ما تا مشخص بشود که کدام‌هایش درست است کدام‌هایش خطاست. این روایت‌های شهداء علی الناس همین است، این روایت اشاره به همین است، می‌گوید که ما هستیم که گواه بر مردم هستیم که کدام یک از حرف‌هایی که اینها می‌زنند درست است، کدام حرفش غلط است، آخرش اینجور نیست که همینجور اکتفا کنید بروید پیش عامه و تمام، نه، بروید پیش عامه، ولی باید بیایید آخرش آن چیزی که تعیین کنندۀ نهایی هستند ما هستیم، این تعبیری که در این روایات هست.

**شاگرد:** حالا مجرد شهدا بودن مستلزم ابلاغ هم هست؟

**استاد:** حالا اینها نکاتی دارد، نکاتی دارد که من بعد در موردش صحبت خواهم کرد.

یک باب دیگری هست، باب ان الائمة هم الهداة، که کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۱ هست، در بصائر الدرجات، صفحۀ ۲۹، چاپ آقای معلم جلد ۱، صفحۀ ۷۸. من یک روایت هم از این باب بخوانم فی صحیحة الفضیل قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل و لکل قوم هاد فقال کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم. قرن یعنی گروهی از مردم، جماعت، نسل. کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم. هر امامی هدایتگر آن نسلی هست که آن امام در آنها هست. این من مخصوصا این روایت را آوردم چون این برای بحث‌های ما خیلی تأثیر دارد چون گاهی اوقات مثلا آن چیزی که در مجموع از روایات استفاده می‌شود این است که هر امام نسبت به نسل خودش وظیفه دارد، اما امام نسبت به نسل‌های بعدی وظیفه ندارد. هر امامی وظیفه‌اش مربوط به مأمومین زمان خودش است نه مأمومین زمان دیگر. و این تأثیری دارد در بحث‌های اصولی، تأثیر بسیار جدی دارد. این یک سری روایات.

یک سری روایات داریم روایات لزوم اظهار علم در ظرف بدعت، وقتی بدعتی اذا ظهرت البدع فللعالم ان یظهر علمه که این در کتاب‌های عامه وارد شده در کتاب‌های ما هم وارد شده من فرصت نکردم مراجعه کنم ببینم به عین این تعبیری که در کتاب‌های عامه وارد شده سند صحیح دارد یا ندارد، در روایت‌های ما هست ولی آن چیزی که من دیدم سند صحیح نبود ولی مضمونش که یک کمی هم هست این در بعضی روایات هست، با سند صحیح، صحیحۀ «مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بِدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ وَلِيّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا بِهِ يَذُبُّ عَنْهُ يَنْطِقُ بِإِلْهَامٍ مِنَ اللَّهِ وَ يُعْلِنُ الْحَقَّ وَ يُنَوِّرُهُ وَ يَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ يُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ.» (کافی، جلد ۱، صفحۀ ۵۴).

این هم یک سری مجموعه‌ای که امام علیه السلام. حالا بعضی از اینها وظیفه بودن این کار را برای امام تعیین می‌کند، بعضی‌های اینها این است که حالا وظیفه هم معلوم نیست باشد، به هر حال شأن امام این است، امام این کاره است، حالا وظیفه‌اش هم هست یا نیست خیلی مهم نیست وظیفه‌اش باشد یا نباشد، البته بعضی‌هایش که به عنوان وظیفۀ امام هم شاید تعیین بکند. و در مناظراتی که خود ائمه علیهم السلام با مخالفین داشتند یا مناظراتی که اصحاب ائمه در حضور ائمه با مخالفین داشتند یا در حضور ائمه نبوده ولی ائمه به آنها صحه گذاشتند روی آن نکات تکیه شده که اصلا شأن امام این است که اشتباهاتی که در جامعه هست اصلاح کند دیگر، جامعه انحراف درش ایجاد می‌شود امام برای این هست که خدا قرار داده این انحرافات را اصلاح کند. وظیفۀ امام اصلا علت ماهوی نصب امامت اصلاح کژی‌ها و ناراستی‌هایی هست که در جامعه ایجاد شده. من حالا سه تا چیز را اینجا یادداشت کردم مراجعه کنید مطلب مناظرۀ امام صادق علیه السلام با زندیق، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۸؛ مناظرۀ هشام بن حکم با عمرو بن عبید، در بصره، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۹، که امام علیه السلام به عمرو بن عبید می‌گویند مناظره را برای من نقل کن، هشام بن حکم می‌گوید خجالت می‌کشم نقل کنم، حضرت می‌گوید اذا امرتکم بشیء گوش کن دیگر، خجالت می‌کشم یعنی چی، فافعلوا یا یک همچین تعبیری.

یک چیز دیگر هم هست کسی می‌آید در حضور امام صادق علیه السلام که مناظره کند هشام بن حکم امام بهش دستور می‌دهند در حضور امام مناظره کند، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۱، رقم ۴.

حالا من این چند تا را یادداشت کردم زیاد هست، در مناظرات دیگری هم این مطلب هست که اصلا وظیفۀ امام و هدف غایی برای نصب امام بحث اصلاح کژی‌ها و اشتباهاتی هست که در میان جامعۀ اسلامی رخ داده، خب این یک مرحله. از آن طرف ممکن است شخصی تصور کند که نه اصلا امام علیه السلام وظیفه‌ای ندارد. یک بابی هست در بصائر الدرجات این باب مفصل آمده، بصائر الدرجات، صفحۀ ۹۴، چاپ‌های قدیمی که برنامۀ کامپیوتری در چیز هست و باب بعدی‌اش، یک بابی هست خیلی روایت دارد که ازش استفاده می‌شود مردم باید بروند پیش امام سؤال بکنند ولی امام وظیفۀ جواب ندارد. مردم وظیفۀ سؤال دارند امام علیه السلام وظیفۀ جواب ندارد. این روی دو دسته روایت‌ها را ببینیم آیا با همدیگر اصلا تنافی دارند، تنافی ندارند، چجوری تنافی اینها را برطرف کنیم؟ به نظر می‌رسد این روایت‌ها اصلا با هم تنافی ندارند، ببینید دو بحث هست، اوّلا یک نکته‌ای ابتداءً بگویم، اینکه مردم می‌آیند سؤال می‌کنند اینها، یک نکته‌ای را هم من عرض بکنم ما چند گروه روایات داریم که ممکن است مخالف این روایات تلقی بشود، یکی بحث این لزوم سؤال علی الناس و عدم لزوم جواب بر امام علیه السلام، یکی این روایات است. مهم این دسته روایات است که باید بررسی بشود، و الا یک سری روایت‌های دیگری هست که در علم امام هست که می‌گوید خدا به ائمه علم داده ولی آنها می‌توانند این علم را در اختیار مردم قرار بدهند می‌توانند در اختیار مردم قرار ندهند، این روایات. هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب به این تمسک شده. این مسیر دوم اصلا روایت مهمی نیست در این بحث، چون تصریح نشده در حلال و حرام است، ما ممکن است بگوییم اصلا مربوط به حلال و حرام نیست، تمام علم ما کان، ما یکون ما هو کائن را به ائمه داده آنها وظیفه ندارند، دلشان خواست جواب می‌دهند، دلشان نخواست جواب نمی‌دهند. اصلا مصحف فاطمه که می‌گوید یک حلال و حرام توش نیست در مصحف فاطمه، این یکی از علوم ائمه است، این مصحف فاطمه در اختیار ائمه هست، می‌خواهند مصحف فاطمه را مطالبش را به دیگران بگویند، می‌خواهند نگویند. این ندارد مربوط به حلال و حرام است، مهم آن قسم اوّل هست که لزوم سؤال بر مردم آن چیزهایی هست که مردم باید سؤال کنند، در این چیزهایی که مصحف فاطمه اصلا لازم نیست سؤال کنند، سؤال مردم چی چی‌ها را باید سؤال کنند؟ آن چیزهایی که باید بهش عمل بشود، حالا عمل به معنای عام است، چه اعتقاد باید بهش داشته باشند، عمل جوارحی یا عمل جوانحی، یا اعتقاد داشته باشند یا عمل خارجی باید داشته باشند، خب اینها باید بروند سؤال کنند امام زمان را بشناسند، به امام زمان پایبند باشند که اعتقاد به امام. یا امام را بشناسند ازش احکام حلال و حرام سؤال کنند به آن حلال و حرام عمل کنند، لزوم سؤال ناظر به آنهاست. مهم این دسته روایات است که خیلی هم روایات زیاد داریم آن لهذا فامنن او امسک آنها چون با این روایات قابل جمع راحت هست که بگوییم مربوط به حلال و حرام نیست، علم‌های مختلفی که هست آن می‌گوید هر چی از امام سؤال کنید لازم نیست امام جواب بدهد، خب در بعضی موارد ممکن است لازم باشد آن عام و خاص هست و تخصیص می‌زنیم آن مشکل نیست. مشکل اصلی این لزوم سؤال در مردم هست که مربوط به چیزهایی هست که مردم باید سؤال کنند ولی امام علیه السلام پاسخش مربوط نیست. به نظر می‌رسد که این معنایش این نیست که امام اصلا مردم را هدایت نکند، آنجایی که سؤال می‌کنند لازم نیست پاسخ بدهد، خب همان زمان، ولی بعدا آیا لازم هست جواب بدهد بعدا لازم نیست هدایت بکند یا نکند به آن ربطی ندارد. این است که این حرف بعضی افراد انتظار داشتند که ما وقتی سؤال می‌کنیم امام علیه السلام باید همانجا پاسخ ما را بدهد. نه به تعبیر دیگر ما دو تا قاعده در اصول داریم، یکی قاعدۀ تأخیر بیان از وقت خطاب، یکی قاعدۀ تأخیر بیان از وقت حاجت. آن چیزی که از این روایات استفاده می‌شود حداکثر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است نه جواز تأخیر بیان از وقت حاجت است این یک مرحله جواب. جاهایی هم که تأخیر بیان از وقت خطاب به تأخیر بیان از وقت حاجت می‌انجامد احیانا ممکن است امام علیه السلام جواب ندهد ولی به خاطر عناوین ثانویه است آن روایت گروه اوّلی که می‌گوید امام وظیفۀ هدایت دارد آن در جایی هست که امام علیه السلام احیانا ممکن است امام علیه السلام یک جایی زمینه‌اش نباشد تقیه باید بکند، اینکه مسلم است، یکی از نکاتی که ائمۀ معصومین باعث می‌شده که احکام را بیان نکنند کما قال الله تبارک و تعالی و انزل الله علی رسوله بحث تقیه است، اینکه مسلم است که امام علیه السلام هر چی از دهان مبارکشان خارج می‌شود عین حق نیست، احیانا اعطاک من جراب النوره هم هست، این مسلم است، ولی بحث سر این است که این یک بحث اینکه احیانا در تمام اصول بخواهد پاسخ داده نشود این نمی‌شود. حالا این بحثی که من چیزهای کلی بحث را اینجا اشاره کردم، اینها نکات خیلی ریزی این بحث دارد، یکی یکی باید این نکات را بحث بکنیم، عرض کردم اینها چند مرحله بحث دارد، یک بحث بحث این است که آیا امام علیه السلام نسبت به عامه وظیفه دارد یا ندارد؟ یک. دو امام علیه السلام نسبت به خاصه وظیفه دارد یا ندارد؟ سه، آیا بحث تقیه باعث نمی‌شود که این وظیفه در این بحث اثرگذار باشد؟ و نکات دیگر و روایاتی که مثلا یک سری روایاتی داریم که ائمه می‌گویند که به عامه این مطالب را نگویید بگذارید اینها در جهالت و ظلالت خودشان بمانند، آن روایات را باید چه کار کنیم؟ امثال اینها و نکات دیگری در این بحث هست که نکات مفصلی هست که ما باید بهش بپردازیم. حالا من بعضی از مقدمات این بحث را شروع کردم ان شاء الله اگر یک موقعی توفیق شد نکات دیگر این بحث را هم یکی یکی باز می‌کنیم و در موردش صحبت خواهیم کرد. امروز احتمالا روز آخر ماه رمضان باشد و به هر حال ما، ما بچه که بودیم می‌گفتیم روز بیست و نهم ماه رمضان می‌گفتیم روز اللهم غشنی است دیگر اینقدر روزه غش می‌آید می‌گوید خدایا غش دیگر بس است، اللهم غشنی، ولی حالا از شوخی گذشته ان شاء الله که خدا همۀ ما را از برکت‌های ماه رمضان و ثواب‌هایی که در این ماه رمضان مقرر کرده که در روایت هست که این ثواب‌ها شب عید فطر داده می‌شود، ان القاریجار انما تعطی اجرته عند فراغه من عمله ذلک لیلة العید. این روایتی که از امام وارد شده است، سؤال می‌کند راوی که شنیدم که لیلة القدر پاداش می‌دهند، ثواب می‌دهند، حضرت فرمودند نه کارگر وقتی کارش تمام شد کل ماه رمضان یک بستۀ واحد است، یک قرارداد یکپارچه است، این قرارداد وقتی تمام می‌شود حالا دیگر حساب و کتاب می‌کنند قرار است پاداش بدهند. معروف است می‌گویند که، احتمالا شاه عباس است کی است یکی از شاه‌ها می‌گوید که آخر روز که می‌شد وقتی، مسجد شاه اصفهان را می‌ساختند کجا را می‌ساختند می‌آمده و مزد می‌داده. بعضی‌ها می‌آمدند برای اینکه خودشان جزء کارگرها جا بزند دست‌هایش را خاکی می‌کردند و اینها و به آنها هم مزد می‌داده. خلاصه اینها کاری نکردند فقط دست‌هایشان را خاکمال کردند، می‌گوید می‌دانم ولی بالأخره اینها کسانی هستند که لا اقل دست‌هایشان را خاک مال کردند. خدایا ما بالأخره دست‌هایمان را خاک مال کردیم امید داریم که بر ما ببخشید و ما را از برکت ماه رمضان محروم نکرده باشی.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

اللهم صل علی محمد و آل محمد